





در اسلام ... قانون حکومت می کند. شخص هیچ حکومتی ندارد.  
آن شخص ولو رسول خدا باشد، ولو خلیفه‌ی رسول خدا باشد، شخص مطرح نیست در اسلام.  
در اسلام قانون است، همه تابع قانونند و قانون هم قانون خداست.

(صحیفه امام، ج ۹، ص ۴۲۵)

در جمهوری اسلامی، زمامداران مردم نمی توانند با سوءاستفاده از مقام، ثروت اندوزی کنند و  
یا در زندگی روزانه امتیازی برای خود قائل شوند، باید ضوابط اسلامی را در جامعه و  
در همه‌ی سطوح به دقت رعایت کنند و حتی پاسدار آن باشند،  
دقیقاً باید به آرای عمومی در همه جا احترام بگذارند.

(صحیفه امام، ج ۴، ص ۲۶۶)



هنرمند

فجر انقلاب اسلامی مبارک باد

# صفیر حیات

سال اول / شماره چهارم و پنجم امهر و آبان / آذر و دی / ۱۳۹۴

۸۲ صفحه / قیمت : ۴۰۰۰ تومان

دوماهنامه

اجتماعی  
فرهنگی

صاحب امتیاز :  
فخرالدین صائمی  
مدیر مسئول :  
علی اکبر پیوگی  
زیر نظر شورای سردبیری

مدیر اجرایی:  
علیرضا رضایی  
مدیر هنری و گرافیکست :  
سیدمحسن زمانی  
اجرا :  
محمد شفیع



۶ / حقوق مردم در حوزه اقتصاد در گفتگو با دکتر محمدرضا یوسفی

۱۲ / «ملاحظات در مسئله حفظ نظام» حفظ نظام خاص سیاسی در طول حفظ نظام عام اجتماعی / آیت الله سیدضیاء مرتضوی

۱۹ / نظام های حقوقی انتخاباتی و حزبی در مقایسه تطبیقی ایران و جهان / جواد اطاعت

۲۶ / انسان و انتخاب / محمد حسین ارجمندی

۳۱ / احقاق حق و احساس مسئولیت / محمد طهماسبی



لیتوگرافی و چاپ :  
راه فردا  
توزیع :  
شرکت نامه امروز

نشانی:  
قم، خیابان شهداء، کوچه ۳۷،  
کوچه پنجم، پلاک ۱۶۲  
کدپستی: ۳۷۶۶۴ - ۳۷۱۳۷  
صندوق پستی: ۳۶۸ - ۳۷۱۸۵  
تلفن: ۰۲۵ - ۳۷۸۳۵۱۰۰  
نمابر: ۰۲۵ - ۳۷۸۳۵۱۰۹  
سامانه پیامکی: ۵۰۰۰۱۷۱۷۳۳۳  
پست الکترونیکی:  
safir.hayat@yahoo.com

مقالات مندرج در صفیحات، مبین نظرات نویسندگان آنهاست.  
صفیر حیات در ویرایش مطالب آزاد است.  
استفاده از مطالب صفیر حیات، با ذکر مأخذ پلامانع است.



- توشه ای از ادبیات فارسی در مقالات حقوق مردم / ۳۶
- گلچینی از مصاحبه رسانه‌های خارجی با آیت الله العظمی صانعی در دهه ۸۰ / ۴۰
- اخلاق کریمانه در حکمت دینی / مکارم الاخلاق / بخش ۱۲ / محمد تقی خلجی / ۴۴
- چشم اندازی به اخبار حوزه‌های علمیه / ۴۷
- تک نگاه / معرفی کتاب / ۷۱
- تک نگاه / از میان نامه های رسیده / ۷۷



# حقوق مردم در حوزه اقتصاد

در گفتگوی صغیر حیات با  
دکتر محمدرضا یوسفی  
(عضو هیات علمی دانشگاه مفید)



**صغیر حیات** با سلام خدمت جناب دکتر و تشکر

از وقتی که در اختیار مجله صغیر حیات قرار دادند. ما در هر شماره یک موضوع را انتخاب می‌کنیم و در مورد آن موضوع و جنبه‌های مختلف آن، مصاحبه‌هایی انجام می‌دهیم. موضوع این شماره، جامعه و حقوق مردم است. در صدد هستیم این موضوع را از جنبه‌های حقوقی و سیاسی و همچنین جنبه اقتصادی - که بسیار مهم است - مورد بحث قرار دهیم. در ابتدا، تعریف شما از حق الناس چیست و این که در فقه اسلامی چه تعریفی می‌توان از حق الناس ارائه داد که به کار امروز بیاید؟

■ من هم از شما و دست اندر کاران این مجله که این مصاحبه را ترتیب دادند تشکر می‌کنم. وقتی که در مورد حقوق مردم صحبت می‌کنیم، باید توجه داشت برای حق تعریف‌های مختلفی شده است که ریشه لغوی آن امری است که ثابت و مستقر باشد. از آنجا که در روابطی که انسان‌ها با همدیگر دارند بعضی از آنها امور مسلم و ثابت شده‌ای نسبت به دیگران دارند که به آن حق گفته می‌شود. در بحث‌های اقتصادی، بشر بعد از مدتی به این نتیجه رسید که وقتی کسی زحمتی می‌کشد و تولیدی دارد باید صاحب محصول و دست رنج خودش باشد. وقتی فرد مالک چیزی می‌شود در واقع او حق برایش به اثبات می‌رسد. البته در اینجا به آن معنای فقهی که بین حق و حکم و امثال آنها تفاوتی می‌گذارد کاری ندارم که حالا بین مالکیت و حق و امثال اینها فرق بگذاریم. مرحوم صاحب عروه بین مالکیت و حق تفاوتی می‌گذارد و حق را همان مالکیت ضعیف شده بیان می‌کند. منظور این است که وقتی ما در مورد حقوق جامعه صحبت می‌کنیم یعنی طوری که ما برای آن شخص جزو حیطه او و جزو واقعیت‌هایی منحصر به او می‌دانیم که تحت شرایط خاص و بر حسب ادله قانونی یا شرعی مسلط می‌شود و ما حق تعرض بر آن را نداریم یعنی جزو حریم او محسوب می‌شود. اگر این معنا را در نظر بگیریم دیگر صرفاً بحث‌های اقتصادی و مالکیت و اینها نیست بلکه حقوق اجتماعی هم در این تعریف می‌گنجد و می‌توان گفت که از حق مردم اموری است که ما برای افراد ثابت شده می‌دانیم و تعرض به آن را تعرض به امور آنها در روابط اجتماعی در نظر می‌گیریم.

**صغیر حیات** پس آیا حقوق اجتماعی، امری قراردادی

است و یا مانند حق حیات است که جزو حقوق فطری و ذاتی انسان می‌باشد؟

■ می‌تواند بخشی از آن قراردادی باشد و بخشی هم ریشه‌های واقعی دارند؛ به عنوان مثال همان مالکیت که عرض کردم، یعنی اینکه وقتی جامعه به این جمع بندی می‌رسد که حق مالکیت را برای افراد ثابت شده بگیرد بر اساس یک واقعیت است و آن واقعیت این است که این شخص تلاش عینی کرده است تا محصولی را به دست بیاورد، بنابراین ریشه مالی داشته که دست رنج شخصی فرد بوده است؛ یا آن بحثی که مرحوم آقای مطهری هم در کتاب بیست گفتار مطرح می‌کند که حقوق دانان هم آن را تحت عنوان حقوق طبیعی مطرح می‌کنند که منشأ این حقوق را در طبیعت می‌دانند مثل همین حق حیات. به هر حال واقعیت این است که این حقی که حق ما گفته می‌شود برخی اش بر اساس قرارداد است که همان‌ها دارای ریشه‌های واقعی است که ایجاد حق کرده است. برخی از این حقوق بر اساس مصلحت کلی

ایجاد می‌شود، به عنوان مثال در بحث وضع قوانین راهنمایی و رانندگی، اصل بر برقراری نظم در رانندگی افراد، مصلحت انسانی است تا کسی از این حیث صدمه و ضرر نبیند و حقوقی مثل حق تقدم در این قوانین بر اساس قرارداد صرف است. پس دیگر در اینجا حق، واقعی نیست بلکه براساس یک مصلحت عمومی است تا آن اتفاقات نابهنجاری که از بی نظمی حاصل می‌شود ایجاد نشود. در اینجا نمی‌توانیم بگوییم که این حق منشأش یک امر طبیعی است. به هر حال در بحث حقوق، بخشی از آن ناشی از حقوق طبیعی است و بخشی قراردادهای اجتماعی است که بر اساس مصالح کلی وضع می‌شود.

**صغیر حیات** بر گردیم به حیطه

تخصصی شما که اقتصاد است؛ بر اساس تعریف‌هایی که از حقوق مردم و جامعه کردید آیا ما می‌توانیم از این حقوق در مورد مسائل اقتصادی - البته در منظومه اندیشه اسلامی صحبت کنیم یا مثل حقوق بشر از مفاهیم جدید است که مصداق آن مشارکت مردم و بخش خصوصی در امور اقتصادی است؟

■ ممکن است کلمات جدید باشند اما وقتی شما مفاهیم را نگاه می‌کنید می‌بینید این مفاهیم در زمان‌ها و دین‌های گذشته هم کما بیش وجود داشته است. وقتی در روایت گفته می‌شود «لایحل مال امرء مسلم الا بطبیة نفسه»، حقوق مردم را به رسمیت شناخته ایم؛ یعنی یک نفری که از طریق مشروع مالک و صاحب چیزی شده و حق مالکیت پیدا کرده است ما حق نداریم به حریم او تعدی و تجاوز بکنیم. بنابراین در اندیشه اسلامی حق مالکیت به عنوان یکی از حقوق مردم به رسمیت شناخته شده است، البته مالکیتی که بر اساس موازین شرعی به دست آمده باشد ولی اگر کسی مثلاً از راه غصب اموال دیگری صاحب چیزی شد نمی‌توان برایش حق مالکیت قائل شد. مردم قبل از اینکه با مفاهیمی مثل حقوق بشر روبرو باشند با اصطلاح حق الناس مواجه بوده‌اند. در تعالیم اسلامی دو نوع حق داریم اولی حق الله، حق الله آن است که خداوند می‌تواند آن را ببخشد ولی در مورد دومی که حق الناس است باید خود مردم گذشت کنند

یک نفر ممکن است از لحاظ اخلاقی، آدم خوبی باشد ولی کاری به او سپرده شود که تخصصی در آن ندارد، این خود تضييع حقوق مردم به لحاظ اجتماعی است و تصمیماتی که در پی این انتخاب‌ها گرفته می‌شود می‌تواند در حوزه‌های گوناگون از جمله اقتصادی تاثیر منفی بگذارد. کما اینکه گاهی وقت‌ها پیش می‌آید مسئولی تصمیم اقتصادی غلطی می‌گیرد که رشد اقتصادی را به ۶ درصد منفی می‌رساند که حق مردم به شدت تضييع می‌شود. ما باید رتبه بندی بکنیم، یعنی بگوییم که حق الناس به لحاظ فردی کم اهمیت تر از حق الناس اجتماعی است. یک نفری که اموال دیگری را غصب یا سرقت می‌کند، شاید کارش راحت تر باشد نسبت به کسی که اختلاس می‌کند و حق عموم مردم یعنی بیت المال را اختلاس می‌کند و می‌برد یا شخصی یک مسئولیتی را - که می‌تواند سرنوشت مردم را عوض بکند - به ناحق به دست بیاورد حق مردم را از بین برده و باید پاسخ گوی قبول مسئولیتش باشد.

و ببخشند و عفو الهی برای جبران آن کافی نیست. بر این اساس در حوزه اقتصاد هم ما با مفاهیمی مثل حق مردم روبرو هستیم؛ منتهی این حق فقط بعد مالی و اقتصادی ندارد بحث آبرو و جان افراد هم در آن خیلی مهم است لذا ما حق نداریم که متعرض به حیات اشخاص شویم. نکته دیگری که باز در اینگونه حقوق وجود دارد این است که این حقوق یک جنبه فردی و گاهی وقتها جنبه اجتماعی دارد به این صورت که یک سری اموال، اموال فردی هستند و زمانی این اموال، متعلق به یک فرد خاص نیست. گاهی وقتها حق الناس، حق تک افراد نیست بلکه معیار یک هویت جمعی می‌شود و جنبه مالی پیدا می‌کند. مثلاً ما در اقتصاد با مباحث عامه و انفال مواجه هستیم. در حقیقت تمامی مردم در اینها حقوق مساوی دارند، بنابراین دولتی که متکفل این اموال عمومی می‌شود با این ملاحظه که این اموال، متعلق به همه مردم است باید در مصلحت عامه خرج کند؛ حالا اگر کسی بخواهد این چیزی را که باید در مصلحت عامه خرج شود خرج نکند در واقع حق الناس را نه به عنوان این که حق فلان شخص یا ملکیت شخص الف یا ب بوده است بلکه به عنوان حق یک هویت جمعی که در جامعه وجود دارد تضعیف کرده است. بنابراین باید حق الناس را هم در مالکیت‌های خصوصی رعایت کرد و هم در مالکیت عمومی ملاحظه کرد. مانند هویت جمعی، هویت اجتماعی هم پیدا می‌شود که من هویت اجتماعی را به این ترتیب مطرح می‌کنم که نه مثل آن مالکیت فردی است و نه مثل آن مالکیت‌های جمعی است بلکه حقوق اجتماعی است؛ مردم در یک سری چیزها حقوقی دارند از جمله حقوقی که بر کارگزاران حکومتی دارند. از آیات قرآنی که راجع به مسئولیت است این است که مسئولیت باید به اهلهش سپرده شود و شایسته ترین افراد جامعه برای مناصب حکومتی انتخاب شوند؛ اگر ما یک چنین کاری را انجام ندهیم در واقع یکی از اصلی ترین حقوق مردم ضایع می‌شود. برای مثال این که یک نفر ممکن است از لحاظ اخلاقی، آدم خوبی باشد ولی کاری به او سپرده شود که تخصصی در آن ندارد این خود تضییع حقوق مردم به لحاظ اجتماعی است و تصمیماتی که در پی این انتخاب‌ها گرفته می‌شود می‌تواند در حوزه‌های گوناگون از جمله اقتصادی تاثیر منفی بگذارد. کما اینکه گاهی وقتها پیش می‌آید مسئولی تصمیم اقتصادی غلطی می‌گیرد که رشد اقتصادی را به ۶ درصد منفی می‌رساند که حق مردم به شدت تضییع می‌شود. ما باید رتبه بندی بکنیم، یعنی بگوییم که حق الناس به لحاظ فردی کم اهمیت تر از حقوق اجتماعی است. یک نفری که اموال دیگری را غصب یا سرقت می‌کند، شاید کارش راحت تر باشد نسبت به کسی که اختلاس می‌کند و حق عموم مردم یعنی بیت المال را اختلاس می‌کند و می‌برد یا شخصی یک مسئولیتی را - که

می‌تواند سرنوشت مردم را عوض بکند - به ناحق به دست بیاورد حق مردم را از بین برده و باید پاسخ‌گوی قبول مسئولیتش باشد. یک نفری که تصمیم غلطی گرفته است این تصمیم غلط منجر به این شده که فحشا و امثال این‌ها در جامعه رشد پیدا کند، در این موارد دیگر به دست آوردن رضایت ممکن نیست در حالی که اگر مال یک نفر عادی دزدیده شود کسب رضایت او بسیار راحت تر است. به نظر می‌رسد که این رتبه بندی از این نظر اهمیت دارد که وقتی ملاحظات جمعی بشود امکان حلالیت طلبی هم کمتر شده و آثار وضعی که تضییع حقوق اجتماعی در جامعه می‌گذارد بسیار گسترده خواهد بود.

### صفحه‌چهارم یکی از مباحث، بحث فسادهای مالی

است؛ چه راهکارهایی باید در زمینه اقتصادی پیش بگیریم که این فسادها را محدود و کم کرد و از شدت و حدت کاست، اگر چه نمی‌توان آنها را به طور کلی ریشه کن کرد؟

■ در این زمینه دنیا تجارب خوبی را دارد؛ مطالعاتی که در مورد کشورهای مختلف انجام داده‌اند دریافته‌اند که در جوامعی که دولت‌ها دخالت بیشتری در اقتصاد دارند فساد هم بیشتر است. مثلاً در چین آمار فساد گسترده است در روسیه هم همچین، به ویژه شوروی سابق که فساد بسیار گسترده بود و آمارش هم سرسام آور است. در کشورهای توسعه یافته که دولت در عرصه‌ی اقتصاد کمتر دخالت می‌کند دامنه‌ی فساد هم کمتر است این یکی از جهاتی است که اهمیت دارد که دولت و حکومت به آن توجه کنند که کشورهایی که دولت تمرکز گرا دارند گرایش به فساد بیشتر است. دولت‌ها دو گونه عمل می‌کنند: دولت‌ها یک وقت است که نظارت می‌کنند در نظارت مشکلی نیست اما در بعضی از آن‌ها غیر از نظارت تصدی هم می‌کنند، یعنی خودشان وارد حریم اقتصاد می‌شوند، کارخانه‌های دولتی دارند و منابع مالی در اختیارشان است، اما اشکال اینجا است که دولت‌ها دلسوز نیستند در نتیجه به مرور عرصه اقتصادی دچار فساد می‌شود. شما تصور کنید که یک نفر بخواهد از فعالیت شخصی درآمدی کسب کند چقدر باید تلاش کند و زحمت بکشد اما یک مسئول دولتی به راحتی مواجه می‌شود با فروش نفت در یک مقیاس گسترده‌ای و می‌تواند از این راه کسب درآمد کند بنابراین در مدیریت و امثال اینها زمینه برای فساد وجود دارد. وقتی نظارت را مطرح می‌کنیم کمتر مشکلی پیش می‌آید، دولت‌های عالم هم کارشان نظارت است و وارد یک سری حریم‌هایی برای حفظ امنیت و نظم و امثال این‌ها هستند، اما مشکل زمانی به وجود می‌آید که دولت‌ها وارد فعالیت اقتصادی بشوند. این نکته‌ای است که در چین و شوروی سابق هم مطرح بوده است. در کشور ما هم منابع مالی بسیاری دست دولت است و زمینه فساد بسیار بالا است. ابن خلدون در قرن ۱۴ میلادی درباره ورود قدرتمندان در بحث‌های اقتصادی و خطرات اش فوق العاده تذکر می‌دهد که وقتی دولت مردان وارد حریم اقتصاد می‌شوند در حقیقت چندین اتفاق بد رخ می‌دهد؛ این اموالی که اینها از منابع دولتی به چنگ می‌آورند یک طرف است و دوم اینکه نظم بازار را به هم می‌زند چون اینها متکی به قدرت دولت هستند و در رقابت با بخش خصوصی که قدرتی ندارد پیروز می‌شوند. به راحتی می‌توانند قیمت‌ها را بالا و پایین ببرند و واردات و صادرات را به خودشان اختصاص بدهند. در کشورهایی که دولت‌ها دخالت بیشتری در منابع اقتصادی و مالی می‌کنند امکان فساد بسیار بیشتر است. دوم اینکه بر اساس مطالعاتی که در سازمان ملل انجام شده است کشورهایی که در واقع از نهادهای مدنی قوی تر برخوردار هستند امکان فساد نیز در آنها کمتر

مطالعاتی که در مورد کشورهای مختلف انجام داده‌اند دریافته‌اند که در جوامعی که دولت‌ها دخالت بیشتری در اقتصاد دارند فساد هم بیشتر است. مثلاً در چین آمار فساد گسترده است در روسیه هم همچین، به ویژه شوروی سابق که فساد بسیار گسترده بود و آمارش هم سرسام آور است. در کشورهای توسعه یافته که دولت در عرصه‌ی اقتصاد کمتر دخالت می‌کند دامنه‌ی فساد هم کمتر است این یکی از جهاتی است که اهمیت دارد که دولت و حکومت به آن توجه کنند که کشورهایی که دولت تمرکز گرا دارند گرایش به فساد بیشتر است.



**دولت متمرکز فسادش به مراتب بیشتر از دولت غیرمتمرکز و بازار آزاد است، این را چگونه می توان با اندیشه دینی که شما گفتید قائل به مالکیت عمومی است، جمع کرد؟**

■ ببینید دین مصلحت جامعه را در این دیده است که یک سری اموال تحت عنوان مالکیت عمومی باشد و دولت سالم بیاید این ها را درست مدیریت کند. اگر دولت ها سالم و کاردان باشند و این منابع عمومی در اختیارشان راه درست و صحیح مدیریت کنند می توانند در مجموع وضعیت بهتری را برای افراد جامعه ایجاد کنند. شرع گفته است که این اموال باید در اختیار حکومت حق، درست و کاردان باشد حالا این ما هستیم که این دولت کاردان را شکل می دهیم یا نمی دهیم، مواظبت می کنیم یا نمی کنیم. دین برای اینکه دولت کاردان و سالم شکل بگیرد یک اصلی را تأسیس می کند به عنوان اصل امر به معروف و نهی از منکر که در تمامی ابعاد باید این اصل اجرا شود که در این صورت جامعه سالم و دولت سالم شکل می گیرد. امر به معروف و نهی از منکر چهار بعد دارد: یک بعد مردم به مردم هستند که خصوصی است. شما یک خطایی در من می بینی و به من تذکر می دهید. بعد دیگرش مردم در مقابل حکومت و دولت است که مردم خطاهای حکومت شان را رصد می کنند و به کارگزاران حکومتی تذکر می دهند. بعد سوم، حکومت نسبت به کارگزاران خودش امر به معروف و نهی از منکر خواهد داشت؛ نهج البلاغه پر از این موارد است و چهارم حکومت نسبت به مردم است. گاهی وقت ها برخی از افراد جامعه برخی از ارزش ها را زیر پا می گذارند و به امر به معروف و نهی از منکر دیگر افراد گوش نمی دهند، دولت می تواند به آنها تذکر بدهد. در زمان قدیم و حکومت های گذشته نهادی به نام حسبه شکل گرفته بوده که در امور مالی و اخلاقی تذکر می داد و مجازات می کرد. احیاناً اگر کسی می خواست کم فروشی کند یا احتکار کند، افراد حسبه دخالت می کردند. به علاوه مفاسد اخلاقی هم جزو دایره کاری اینها بود. در دوره ی تاریخی ما از میان آن چهار تاء نظارت مردم به دولت وجود نداشته است در حالی که رکن اصلی هم است. روایت هم می گوید اگر امر به معروف و نهی از منکر را ترک کنید بدان بر شما حاکم می شوند که این مضامین نوعاً ناظر بر نظارت بر حکومت و حاکمان از جانب مردم است. همان کاری که ما انجام نمی دهیم و به همین دلیل بعد از مدتی آن نظارت چهارم (نظارت حکومت بر مردم) که یکی از ارکان امر به معروف و نهی از منکر است خودش منشأ فساد می شود. در چنین جامعه ای شخص هر کاری کند آزاد می شود چرا؟ چون مهم ترین رکن یعنی نظارت مردم بر حکومت، شکل نگرفته است. بنابراین دین بر اساس مصالح مردم این مالکیت عمومی را تعریف کرده است، ولی در واقع این مالکیت در عمل، امکانی را به دولت می دهد که اگر دولت، دولت سالمی نباشد منشأ

است. اگر احزاب قدرتمند و رقیب در کشوری وجود داشته باشند هر حزب البته نه برای رضای خدا بلکه برای اینکه افراد حزب خودشان قدرت را به دست بگیرند نظارت شان بر حزب و یا احزاب دیگر فوق العاده تقویت می شود و دولت هم مجبور است برای اینکه دوره های دیگر رأی بیاورد دامنه ی فساد را کمتر کند. بنابراین احزاب قوی می توانند فساد را کاهش بدهند. عامل دیگر مطبوعات آزاد و دیگری قوه قضاییه مستقل است. استقلال قوه قضاییه یکی از آن عواملی است که باعث می شود دامنه فساد در آن کشورها کاهش پیدا کند؛ طبیعتاً ما نیز از این مسائل خارج نیستیم. مجموعه اینها را در یک کلمه می شود جمع کرد و آن پاسخ گو کردن نهاد قدرت است. اگر نهاد قدرت احساس کند که باید به کسی پاسخ بدهد آن کس، مردم و نماینده های مردم هستند. اگر تمامی مسئولان جامعه از بالا به پایین این اتفاق برایشان بیافتد که ما تحت نظارت مردم هستیم و باید پاسخ گو باشیم این فساد خیلی کم می شود. در این صورت اگر در جایی از جامعه فساد مالی صورت بگیرد که نظام قضایی زیر سوال برود، از مفسدان بازخواست می شود و در صورت لزوم آنها را مجازات می کنند و آنجایی که کسی تصمیم نابخردانه بگیرد، احزاب دیگر این تصمیمات را نقد می کنند، بنابراین هیچ وقت تحت این شرایط، تصمیم های دولت ها نمی تواند به گونه ای باشد که نتیجه اش مثلاً کاهش شدید رشد اقتصادی باشد و بعد هم هیچ کس مورد سؤال قرار نگیرد. یک نکته ای که لازم است و برای ما مسلمان ها حادث تر است بحث فساد در اموال عمومی تحت مالکیت دولت است چون در کشورهای غربی به لحاظ تقسیم بندی مالکیتی، بحث مالکیت عمومی خیلی کمرنگ است و اصل برای آنها مالکیت خصوصی است، بنابراین املاکی که تحت تملک دولت باشد کم است و امکان فسادهای این چنینی در آنجا ناچیز است یعنی در آنجا آن چیزی که ما انقال می نامیم به این معنا ندارند. فسادهایشان بیشتر زد و بند و روابط و فرارهای مالیاتی و رشوه و امثال اینها است.

ما به لحاظ تفکر دینی در تقسیم بندی مالکیت که مطرح می کنیم یک مالکیت خصوصی تعریف می کنیم، یک مالکیت دولتی و یک مالکیت مسلمانان ها. برخی فقهای می گویند که مالکیت دولتی و مسلمان ها یکی هستند، و در عمل یکی محسوب می شوند و به نظر همین درست است اما یک عده هم می گویند اینها جدا از هم هستند من کاری به اینها ندارم، ما به لحاظ شرعی مالکیت عمومی را انقال می گیریم. مثلاً معادن جزء مالکیت عمومی هستند بنابراین این امکان برای دولت وجود دارد که سوء استفاده بکند و این سوء استفاده ها در طول تاریخ صورت گرفته است. در بحث غنائیم، یکی از عوامل مهم فسادهای دوره های صدر اسلام همین غنائیم هستند که اموال عمومی بوده اند و مدیریت اش به عهده حکومت بوده است - در حالی که حق عموم بوده است - و حکومت هم هر کاری که خودش می خواسته است انجام می داده است. در زمان ما هم نفت این مشکل را دارد که نفت جزء انقال محسوب می شود و در طول تاریخ از زمان اولین اکتشاف، دولت ها با نفت هر کاری را خواسته اند انجام می دهند و نتیجه اش این می شود که فساد ایجاد می گردد. بنابراین این مسائلی که برای آنها مطرح شده است و توانسته اند مهار بکنند برای ما حاد تر است و ضرورتش خیلی بالاتر است که بیشتر مواظب باشیم و الا با این همه اموال گسترده نتیجه اش همین اتفاقاتی است که الان ایجاد کرده اند.

ما به تجربه تاریخی دریافته ایم که

وقتی که نظام پاسخ گو شکل بگیرد به مرور زمان و خود به خود این اتفاقات می افتد، یعنی این شبکه های فساد لو می روند و نمی توانند ادامه حیات بدهند و وضعیت بهتر می شود. ولی با این وضع یک مهره سوخته محاکمه می شود و بعد هم اسمش را عدالت می گذاریم، در حالی که این بخش کوچکی از عدالت است.

مشکلاتی می‌شود، از سوی دیگر دین گفته که اگر امر به معروف و نهی از منکر نهادینه شود جلوی مفاسد دولت گرفته می‌شود. ما مسلمان‌ها در تاریخ این کار را نکردیم و راهش هم همین است که به این اصل نظارتی برگردیم. در دنیای جدید بر همین اساس احزاب و مطبوعات آزاد را درست کرده‌اند؛ یا حتی استقلال قوه قضایی به همین معنا است که شما به راحتی بتوانید یک نفر را بازخواست بکنید. اگر در این حکومت یکی مثل حضرت علی(ع) هم طرف دعوا قرار گیرد، وی هم باید در قوه قضاییه پاسخ گو باشد و بعد ممکن است به یک یهودی حق بدهند چرا که ادله امام برای اثبات حقانیتش کامل نیست ولو اینکه حاکم مسلمان‌ها است.

#### صفیر حیات یک بحث دیگر بحث رفاه اقتصادی

است. گسترش رفاه باعث می‌شود که این حق مردم بهتر ادا بشود. در جامعه الان خودتان بهتر می‌دانید که فاصله شدید طبقاتی وجود دارد، از آدم‌هایی که به قول معروف نمی‌دانند با پول‌هایشان چه کار کنند تا حاشیه نشین‌هایی که ۱۰ تا ۱۵ درصد مردم ایران هستند که فاجعه ای برای ایران است. ما برای گسترش این حداقل رفاه چه راهکاری باید در پیش بگیریم که این رفاه اقتصادی یک وجه بارز حق مردم در اقتصاد است. اقتصاد یک امر انتزاعی مثل فلسفه نیست بلکه باید در زندگی مردم نمود داشته باشد در واقع چه راهکاری می‌تواند ما را به این منظور در آینده برساند؟

در این رابطه دو دسته راهکار مد نظر است که یک دسته زیر بنایی و مبنای هستند مثل همین بحث‌هایی که الان مطرح کردیم یکی اقتصاد بخش خصوصی است، یکی دموکراسی است خود این‌ها در سطح رفاه موثر است. من مثالی خدمت شما عرض کنم که از سال ۱۸۷۰ تا حدود سال ۲۰۱۰ دو کشور آمریکا و کانادا به طور متوسط دو درصد رشد اقتصادی داشته‌اند و سطح رفاه شان در این زمان حدود ۴۰ برابر افزایش پیدا کرده است ضمن اینکه این رشد در ۱۳۰ سال به صورت مرتب بوده است.

#### صفیر حیات در واقع یک پروسه است یعنی کار یک

شب و یک روز نبوده است!

بله یک شبه نبوده است. دوم اینکه باید ثابت داشته است ما در ایران گاهی وقت‌ها یک رشد ۸ درصدی داریم و یک وقت ۶ درصد منفی داریم! برای سال آینده پیش بینی این است که هشت دهم درصد رشد داشته باشیم یعنی یک درصد هم نیست. اگر ما بخواهیم با توجه به این اوضاع و احوالی که داریم شرایط رفاه اقتصادی را داشته باشیم و یک پایه ای را پیدا کنیم باید در سال حداقل به طور مرتب هشت درصد رشد داشته باشیم...

#### صفیر حیات یعنی در هر سال هشت درصد؟

بله متوسط هشت درصد البته فاصله زیادی با این رشد داریم. چرا این اتفاق رخ نمی‌دهد! یک دلیل بر می‌گردد به بنیان‌هایی که در جامعه ما وجود ندارد یعنی آن عزم ملی وجود ندارد. آن نهادهایی که باید شکل بگیرد وجود ندارد.

#### صفیر حیات این بنیان‌ها چرا وجود ندارند؟ یعنی ما

نمی‌خواهیم پیشرفت کنیم؟! که اگر عاقل باشیم باید پیشرفت را بخواهیم!

خوب اینجا چند بحث مطرح می‌شود که چرا ما عاقل هستیم، منتهی برای خودمان عاقل هستیم فکرمان ملی نیست. در این قضایا به عنوان مثال همین الان اگر شما نگاه کنید می‌بینید که خیلی از کارخانه‌های شخصی ما که در بین مردم که ایجاد اشتغال کرده‌اند خوابیده‌اند. الان گفته می‌شود ۱۸ درصد کارخانه‌های ما در بخش صنعت ورشکست شده‌اند. در این چند سال اخیر حدود سی درصد زیر ظرفیت ۵۰ درصد کار می‌کنند و حدود ۲۹ درصد زیر ظرفیت ۷۰ درصد دارند کار می‌کنند، بنابراین در این شرایط از یک طرف یکی از رسالت‌های مردم این است که کالاهای داخلی بخرند. اصلاً به فکر خرید کالاهای خارجی نباشند. ولی شما نگاه می‌کنید می‌بینید این طور نیست هنوز گروه‌هایی از ملت ما هستند که به خاطر شکاف طبقاتی و هر چیز دیگری که اسمش را بگذاریم اینها خریدهای جدی شان را از خارج تهیه می‌کنند مثل لباس، لباس‌ها را از ترکیه یا کشورهای اروپایی می‌خرند در حالی که ما صنعت مان دارد می‌خواهد. واقعا خرید کردن از یک تولید کننده داخلی یعنی حفظ اشتغال یک نفر تا بتواند نان سر سفره خانواده اش ببرد. یا الان خود دولت فعلی هم وقتی که تصمیم می‌گیرد که این بسته خرید از کارخانه‌های داخلی را مطرح کند بهترین تصمیم ممکن را نمی‌گیرد یعنی تصمیم در نهایت به نفع گروه‌های رانت جوین می‌شود. برای مثال همین تصمیمی که الان برای خودروسازان گرفتند که بیش از دو هزار و دویست میلیارد تومان را در عرض چند روز به اینها تزریق کردند در حالی که با همین مبلغ می‌توانستند بیشتر کارخانه‌هایی را که مشکل جدی داشتند نجات دهند ولی این کار را نکردند. یک سری روابطی در درون اقتصاد ما به صورت تاریخی شکل گرفته است که اینها مانع جدی برای پیشرفت هستند و اگر ما بخواهیم درون را اصلاح کنیم باید یک رویکرد ناظر بر این موانع داشته باشیم تا بتوانیم در آینده پیشرفت کنیم.

#### صفیر حیات در مورد کالاهای ایرانی همان گونه که

خودتان مستحضرید بحث کیفیت مطرح است. یک وقت ما یک جنس ایرانی می‌خریم اما چون سازنده تعهد ندارد و نظارت هم وجود ندارد کالای ایرانی بی کیفیت می‌شود که این خودش فساد و تزییع حقوق مردم است. خوب ما یک نوع خارجی اش را هم می‌خریم چون پولمان را که همین جوری به دست نیاورده‌ایم یعنی این رابطه دو طرفه است!

من نمی‌گویم دو طرفه نیست ولی شرایط در جامعه الان فرق می‌کند الان جامعه ای داریم که نرخ بیکاری اش بالا است. وقتی نرخ بیکاری بالاست اگر همین فکر را داشته باشیم نتیجه اش این می‌شود که ما مشکل را عمیق تر کرده ایم. ما باید اهم و مهم بکنیم، یعنی این دو خواسته را از هم تفکیک کنیم: یک خواسته این است که الان در این شرایط باید کاری بکنیم که همه از این شرایط بیرون بیاییم و این به نفع همه است. نکته دوم اینکه باید کیفیت کالاهای ما بهتر بشود خوب این بحث دومی است که باید با مکانیزم خودش عمل بشود. وقتی شما فضا را باز و رقابتی بکنید در آینده کیفیت بهتر می‌شود. ما در این چند سال به واسطه ی نرخ ارز که در دولت قبل تغییر پیدا کرد و از هزار تومان به بیش از سه هزار تومان رفت خیلی‌ها ورشکست شدند. به خاطر اینکه خود دولت راه را برای ورود کالاهای چینی باز گذاشت این باز گذاشتن منجر به این شد که خیلی‌ها ورشکست بشوند. ببینید یک اتفاق‌های

جلوی این فسادها را نمی‌توانیم بگیریم. اصطلاحی است که می‌گوید فساد، فساد می‌آورد، یعنی خود فساد می‌زاید؛ و دوم اینکه فساد حتماً به صورت یک عمل جمعی است و اصلاً نباید تصور کنید انفرادی است. در برخی موارد منشأ کشف فساد، گروه‌های رقیب هستند یعنی گروه‌های بعضاً فاسدی که آنها هستند که در رقابت‌های خودشان می‌آیند گوشه‌ای از فساد رقیب را برملا می‌کنند و به نوعی دعوای بین خودشان است؛ دیگر اینکه این تشکیلات فساد که شکل می‌گیرد به گونه خاصی و مرتبه مرتبه است و معمولاً هم طناب از جای ضعیف‌اش پاره می‌شود، روی این حساب قطعاً پشت سر این فردی که به عنوان مفسد محاکمه می‌شود جریان مؤثری قرار دارد. شما نگاه می‌کنید طرف نه خودش آفزاده است و نه به اصطلاح پدرش نسبتی با حکومت داشته است پس چطور توانسته است به این ثروت برسد پس حتماً کسانی پشتش هستند. این فرد حتماً یک پشتوانه‌هایی دارد و آن پشتوانه‌ها به این راحتی قابل افشا نیستند. یک بحث مهمی که در فساد اقتصادی صحبت می‌شود کشف این فسادها است. افراد نمی‌توانند در برابر شبکه‌ها بیایند، تنها شبکه‌های فاسد می‌ایستند و اینها به دلیل رقابت‌هایی که در درون شان وجود دارد از طریق هم لو داده می‌شوند و وقت محاکمه هم طناب از جای باریک، پاره می‌شود و ارباب قدرت سر جایشان می‌مانند.

#### صفرجات برای اینکه خودشان کشف

نشوند افرادی را قربانی می‌کنند.

■ آنهايي که پشت این قضایای مالی هستند قربانی نمی‌شوند چرا که شبکه‌های پیچیده‌ای دارند و فضا سازی می‌کنند، از این روست که برای مواجهه با اینها نیاز به یک عزم ملی داریم. وقتی که نظام پاسخ گو شکل بگیرد به مرور زمان و خود به خود این اتفاقات می‌افتد، یعنی این شبکه‌های فساد لو می‌روند و نمی‌توانند ادامه حیات بدهند و وضعیت بهتر می‌شود. ولی با این وضع یک مهره سوخته محاکمه می‌شود و بعد هم اسمش را عدالت می‌گذاریم؛ در حالی که این بخش کوچکی از عدالت است.

این طوری برای خودرو سازان اتفاق نمی‌افتد و دولت اصلاً اجازه نمی‌دهد این اتفاقات بیفتد یعنی رقابت را در آن جاها بسته است. اینها دلایل خودش را دارد ولی نسبت به تولید کنندگان متوسط و کوچک در جامعه یک مقداری نگاه دولت، نگاه بی توجهی و بی رحمانه بوده است و باعث ورشکستگی اینها شده است. ما الآن در شرایطی نیستیم که کالای خارجی را با وجود اینکه بهتر از کالای داخلی است خریداری کنیم. باید نگاه ملی داشته باشیم و بدانیم که خرید کالای داخلی یعنی یک نفر نان سر سفره‌ی خانواده‌اش می‌برد. در غیر این صورت فحشا در جامعه بیشتر می‌شود. روی این حساب و در این شرایط بخصوص اگر صاحب فتوایی فتوا دهد که خرید کالاهای داخلی در این زمان، واجب شرعی است حرف قابل قبولی زده و از نظر منطقی دینی و علمی قابل دفاع است، در این شرایط سال ۱۳۹۴؛ البته نمی‌گوییم دائماً باید این طور باشد.

#### صفرجات ما با این بحث جهانی شدن چه کنیم

مگر نباید اقتصاد مان هم جهانی شود!

■ بله ولی فقط در جاهای خاص که نباید باشد. مثلاً دولت از خودرو سازان حمایت می‌کند و آنها را وارد فضای جهانی و رقابتی نمی‌کند که این امر باعث زیان رسی به بخش‌های دیگر می‌شود. جهانی شدن اتفاقی است که بالاخره باید بیفتد منتها با مدیریت و عقلانیت باید رخ دهد. به این راحتی‌ها هم نیست که ما فکر می‌کنیم، بلکه باید اصلاحاتی در ساختارهای اقتصادی ما انجام بگیرد. در مجموع مهم‌ترین اصلاحی که باید صورت بگیرد اصلاح ساختار دولت و حکومت به معنای وسیع کلمه است. این اصلاحات بعضی وقت‌ها پاسخ گو کردن کل نهادهای حکومتی و همچنین استقلال قوه‌ی قضائیه و امثال اینها است که باعث می‌شود اصلاحات لازم صورت بگیرد و فساد در اقتصاد کمتر شود. در سازمان ملل (سال ۱۹۹۷) گروه‌هایی از مسئولان عالی رتبه‌ی کشورها به همراه کارشناسان برجسته و تجار بین‌المللی به این جمع بندی رسیدند که مهم‌ترین مانع در رابطه با توسعه اقتصادی در کشورهای در حال توسعه، فساد است؛ چرا که فساد اولاً منابع را منحرف می‌کند و ثانیاً روحیه رانت جویی و یک شبه و بدون زحمت به جایی رسیدن را در جامعه تقویت می‌کند.

#### صفرجات زیاده خواهی را در ذهن افراد ایجاد

می‌کند...

■ ما چون نمونه‌های زیادی را در این سال‌ها دیدیم دیگر برای ما عادی شده است. شما نگاه می‌کنید یک نفری در اول دولت قبل یک آدم عادی بود اما الآن میلیون‌ها دلار و یورو دارد و هیچ کس هم نمی‌گوید از کجا و چطور به دست آورده است! در زمان‌های گذشته اگر کسی می‌خواست تاجر شود باید مسیر سخت و طولانی را طی می‌کرد و موقعیت‌های اقتصادی، محصول تلاش چند نسل بوده است. ولی الآن یک نفری که هنوز به سن پنجاه سالگی هم نرسیده است در عرض ده یا دوازده سال به ثروت انبوهی رسیده است.

#### صفرجات ثروت اش هم ما به ازایی آن چنانی

برای دیگران نداشتنه است. مثلاً آدم‌های زیادی از قبل شرکت‌های بزرگ دنیا مثل اپل وضع مادی شان خوب شده است، اما این‌ها بیشتر خودشان بهره برده‌اند.

■ به اندازه‌ای که خود فرد برداشته ایجاد فضا و شغل در جامعه نکرده است. تا وقتی که ما دولت و نظام پاسخ گو با تمامی ابعادش را ایجاد نکنیم

دولت فعلی هم وقتی که تصمیم می‌گیرد که این بسته خرید از کارخانه‌های داخلی را مطرح کند بهترین تصمیم ممکن را نمی‌گیرد یعنی تصمیمش در نهایت به نفع گروه‌های رانت جویان می‌شود. برای مثال همین تصمیمی که الآن برای خودرو سازان گرفتند که بیش از دو هزار و دویست میلیارد تومان را در عرض چند روز به اینها تزریق کردند در حالی که با همین مبلغ می‌توانستند بیشتر کارخانه‌هایی را که مشکل جدی داشتند نجات دهند ولی این کار را نکردند. یک سری روابطی در درون اقتصاد ما به صورت تاریخی شکل گرفته است که اینها مانع جدی برای پیشرفت هستند و اگر ما بخواهیم درون را اصلاح کنیم باید یک رویکرد ناظر بر این موانع داشته باشیم تا بتوانیم در آینده پیشرفت کنیم.

ملاحظات‌ی در مسئله حفظ نظام

# حفظ نظام خاص سیاسی در طول حفظ نظام عام اجتماعی

آیت‌الله سید ضیاء مرتضوی



## اشاره

هشتمین نشست موسسه فرهنگی  
مفتاح کرامت، چهارشنبه ۲۰ آبان  
۱۳۹۴ با سخنرانی آیت‌الله سید ضیاء  
مرتضوی و با حضور جمعی از طلاب،  
فضلا و دانشجویان در شهر مقدس قم  
برگزار شد. آیت‌الله سید ضیاء مرتضوی  
در این سخنان که با عنوان ملاحظات‌ی  
درباره حفظ نظام ارائه شد، به تبیین  
دو تعبیر «حفظ نظام عام اجتماعی»  
و «حفظ نظام سیاسی» پرداخت، و  
نظرات برخی از فقهای معاصر در این  
زمینه را برشمرد. بررسی راهکارهای  
رفع تراجم حفظ نظام عام اجتماعی و  
حفظ نظام سیاسی، محوری‌ترین بخش  
این ملاحظات بود.

### نظام در فقه، یعنی نظام عام اجتماعی

اصل قاعده وجوب حفظ نظام، و به عبارت دیگر، یا با لحاظ دیگر، حرمت اختلال نظام، در فقه ما امری مسلم و مستند به ادله متعدد است و درباره اصل وجوب این قاعده، بحثی نمی‌کنیم. باید توجه کرد که تعبیر حفظ نظام به چه معنایی استفاده می‌شود و واژه نظام در چه مواردی به کار می‌رود. آنچه در فقه بیشتر به کار می‌رود، نظام به معنای نظام عام اجتماعی است، ولی در عرف ما، همانطور که در برخی منابع معاصر به کار می‌رود، به معنای نظام سیاسی است که خاص‌تر از نظام عام اجتماعی است. کاربرد رایج حفظ نظام در فقه ما، برخاسته از ادله‌ای که به آن استناد می‌کنند، به معنای نظام عام اجتماعی است. تعبیر مختلفی در بخش‌های مختلف فقه درباره نظام عام به کار رفته؛ در بحث اخذ اجرت بر واجبات. در مکاسب محرمة شیخ اعظم. تعبیرات «حفظ النظام»، «اختلال النظام»، «نظام المؤمنین»، «نظام المعاش» و «نظام امور الدین والدنیا» آمده است و در برخی بحث‌های خاص‌تر، تعبیرهایی مثل «نظام المعاملات»، «نظام السوق» و «نظام النکاح». این تعبیرات بر اساس کاربردهای فقهی است. همه یا قریب به اتفاق این تعبیرها، ناظر به نظام عام اجتماعی است. میرزا محمدحسن آشتیانی (۱۲۴۸-۱۳۱۹هـ.ش)، در حاشیه مکاسب در بحث اخذ اجرت بر واجبات کفایی، این مسئله را مطرح کرده‌اند. یکی از ادله جواز اخذ اجرت در واجبات کفایی، ابتناء نظام اجتماعی بر انجام این واجبات است و از آن رو که این واجبات را کسی مجانی به جای نمی‌آورد، چاره‌ای جز اخذ اجرت نیست. با این حال اما شیخ اعظم این استدلال را قبول ندارد. یکی از مصادیق یا راهکارهای حفظ نظام قضایی در نگاه برخی از فقها که به این موضوع پرداخته‌اند، اتکا به همان نظام عام اجتماعی است.

### کاربرد حفظ نظام در عدم حرمت اخذ اجرت در واجب کفایی

مرحوم آشتیانی فرموده همانگونه که بر پزشک واجب است که بیماران را مداوا کند و این نیاز اجتماعی را تامین کند، و منافاتی هم ندارد که اجرت بگیرد؛ کسی هم که به پزشک مراجعه می‌کند، بر او هم واجب است که اجرت و دستمزد بدهد تا چرخ این واجب کفایی و نیاز اجتماعی بچرخد. بنابراین منافاتی ندارد که مداوا بر پزشک واجب باشد و اجرت هم بر بیمار. استدلال میرزا محمدحسن آشتیانی، «لحفظ النظام» است؛ چطور بر پزشک واجب است که به حکم حفظ النظام، بیمار را مداوا کند، بر بیمار هم واجب است که به همین حکم، اجرت

بدهد. میرزای آشتیانی می‌گوید: «و الحاصل انه كما يجب على ذوی الحرف و الصنائع بذل عملهم و عدم الامتناع منه لحفظ النظام يجب على المعمول له بذل المال و الا لاختل النظام من حيث عدم أقدم الناس بالأعمال تبرعا فأدله وجوب حفظ النظام تدل على وجوبه على كل من يقدر على حفظه فكما ان الطيب يقدر على حفظ النظام كذلك المريض أيضا يقدر على حفظه ببذل المال فيكون الواجب مشتركا بينهما فلو قلنا حينئذ بوجوب العمل تبرعا للزم خلاف الفرض لاقتضائه اختصاص الوجوب بالعامل فحينئذ يمكن ان يقال انه لو امتنع المريض مثلا من بذل المال في إحراز منه الإمكان يحكم على الطيب بالطلبه و على المريض بالبذل<sup>(۱)</sup>». با این حال، استاد ایشان، مرحوم شیخ اعظم، این استدلال را قبول ندارند، اما در حرمت اختلال نظام خدشه‌ای وارد نمی‌دانند.

### «قتل کافر غیر ذمی جایز نیست، اذا ترتب علیه اخلال بالنظام»

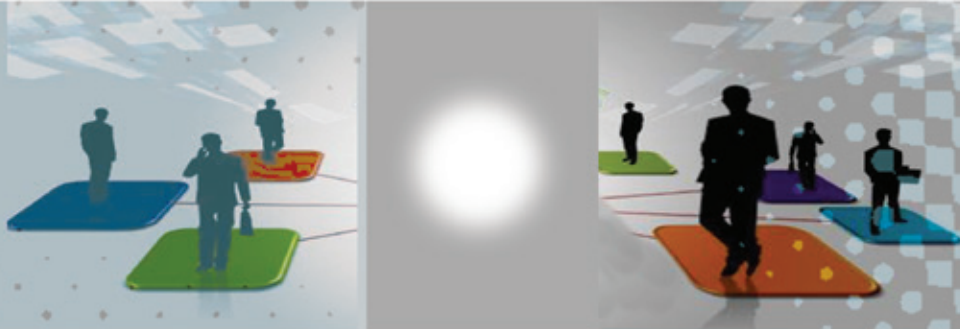
مرحوم آیت اله خویی در پاسخ به این سوال که اگر دیدیم یک یهودی مال مسلمانی را می‌دزدد، در شرایطی که اهل ذمه هستند و با این دزدی از وضع اهل ذمه خارج می‌شوند، آیا جایز است که یک مسلمان این یهودی را بکشد؟ جواب ایشان این است که «الکافر غیر کتابی و الکتابی غیر الذمی، و ان لم یکن له احترام فی الاسلام، الا أنه لا يجوز قتله فيما اذا ترتب علیه الاخلال بالنظام، أو مفسدة أخرى، والله العالم». معلوم است که مقصود از تعبیر نظام در اینجا، نظام سیاسی نیست. کشتن یهودی در این مسئله، ولو حرمت ندارد، اما منجر به اخلال در نظام اجتماعی می‌شود. استاد مرحوم، آقای تبریزی در پاسخ به اینکه آیا گواهی‌نامه را می‌توان جعل کرد یا نه؟ دلیل‌شان بر عدم جواز این است که اولاً انسان نباید دروغ بگوید؛ چه دروغ فعلی و چه دروغ قولی. ممکن است دروغ را به زبان نیاورد، اما نشان دادن مدرک جعلی، دروغ عملی است. دلیل دیگر: «ولا يجوز اخلال النظام العام». قید عام را به این دلیل آورده‌اند که کسی گمان نکند منظور از آن، نظام خاص سیاسی است. استاد مرحوم در پاسخ به این سوال که این نظام‌های وضعی که در کشورهای اسلامی وضع می‌شود؛ مثل نظام راهنمایی و رانندگی، نظام سلامت، و امنیت، آیا حفظ چنین نظام‌هایی در کشورهای اسلامی که عرفی است و مثلا ادله خاصی به ما نگفته‌اند که از راست بروید یا چپ، از باب اینکه منجر به ضرر می‌شود واجب است، یا ولو منجر به زیان نشود واجب است؟ «لا يجوز الاخلال بالنظام المشروع للبلاد كنظام المرور الا مع العلم و اليقين بعدم ترتب خلل على مخالفته و لاضرر على نفسه او غيره». می‌فرمایند اخلال در نظام راهنمایی و رانندگی هم جایز نیست، مگر اینکه یقین داشته باشیم زیان و ضرری متوجه جامعه و افراد نمی‌کند. با نگاهی کلی‌تر، یکی از ادله روشن در بخشی از خرده نظام‌های اجتماعی مثل نظام سیاسی یا قضایی، همین نظام عام است. یکی از مصادیق یا راهکارهای حفظ نظام قضایی در نگاه برخی از فقها که به این موضوع پرداخته‌اند، اتکا به همان نظام عام اجتماعی است. مثلا مرحوم آیت الله خویی که مسئله تمامیت ادله ولایت فقیه را کامل نمی‌دانند، بر همین مبنا، ادله بحث ولایت القضاء را هم کافی نمی‌دانند، اما بر پایه

ادله ولایت فقیه را کافی می‌دانند، اما اصل حکومت را ایزاری برای تامین نظام عام اجتماعی می‌دانند و تصریح می‌کنند: اِنَّ الاحكام الإلهية - سوای الاحكام المربوطة بالماليات، أو السياسات أو الحقوق - لم تنسخ، بل تبقى الى يوم القيامة و نفس بقاء تلك الأحكام يقضى بضرورة الحكومة و ولاية، تضمن حفظ سيادة القانون الإلهي، و تتكفل بإجرائه، و لا يمكن إجراء احكام الله الا بها؛ لئلا يلزم الهرج و المرج. مع أن حفظ النظام من الواجبات الأكيدة و اختلال امور المسلمين من الأمور المبعوضة و لا يقام بذاء و لا يسد هذا الآ بوال و حكومة. این تعبیر حفظ نظام که در بیان امام آمده، دلیل برای حفظ نظام سیاسی نیست، بلکه منظور همان حفظ نظام اجتماعی است. حتی اگر از باب امور حسبيه به حکومت نگاه کنیم، می‌فرمایند حفظ نظام واضح است و واضح است که منع تبلیغ علیه اسلام، از روشن‌ترین مصادیق حسبیات است و جز از طریق تشکیل حکومت اسلامی امکان ندارد. حتی اگر طبق نظر آیت الله خویی، از ادله‌ای که ولایت را اثبات می‌کند چشم پوشی کنیم، ایشان می‌فرماید «فقهاء العدول هو قدر المتيقن». اما اگر فقها عاجزند و فقیه امکانی ندارد که مستقیماً اقدام کند، بر عهده بقیه است. مکاسب شیخ هم می‌گوید که مسلمانان و حتی فساق هم می‌توانند، اما فقها باید اذن بدهند. با

همین قاعده حفظ نظام عام اجتماعی، معتقد است باید نظام قضاء را برعهده گرفت و به صرف اعتقاد به اینکه فقیهی از جانب ائمه برای قضاء منصوب نشده، نمی‌توان جامعه را رها کرد. حداقل‌هایی برخاسته از قاعده و وجوب حفظ نظام اجتماعی وجود دارد که باید در هر حالی تامین شود.

### وجوب نظام قضایی؛ نه از باب ادله خاص، بلکه از باب حفظ نظام

حفظ نظام اجتماعی، لزوماً با اجرای حدود و تعزیرات نیست، اما مواردی که اجرای آن به حفظ نظام عام اجتماعی برمی‌گردد، این امور نباید روی زمین بماند. آیت الله خویی می‌فرماید از باب ادله خاص برای انتصاب قاضی نمی‌توانیم بگوییم فقها باید قضاوت را بر عهده بگیرند، بلکه از راه قدر متیقن باید به این نقطه رسید. ایشان می‌فرمایند: و ملخص الكلام فى المقام إن إعطاء الإمام منصب القضاة للعلماء أو لغيرهم لم يثبت بأى دليل لفظى معتبر ليتمسك بإطلاقه يقتضيه وهو لاء حجة عليهم. نعم، بما أننا نقطع بوجوبه الكفائى لتوقف حفظ النظام المادى والمعنوى عليه، ولولاه لاختلت نظم الاجتماع لكثرة التنازع



این حال حتی اگر فقیه نتواند اذن بدهد، اختلال نظام عام اجتماعی توجیهی ندارد. در بیان هدف حکومت هم، در کنار بسط عدالت، حفظ نظم یا بسط عدالت الهی را یادآوری کرده‌اند.

### حفظ نظام سیاسی خاص، در طول حفظ نظام عام اجتماعی

امام خمینی در جواب به نامه آقای هاشمی رفسنجانی درباره وضع قوانین ضروری بر اساس احکام ثانویه در مجلس، می‌گوید: «آنچه در حفظ نظام جمهوری اسلامی دخالت دارد که فعل یا ترک آن موجب اختلال نظام می‌شود و آنچه ضرورت دارد که ترک آن یا فعل آن مستلزم فساد است.» [۲] حفظ نظام سیاسی معنای مستقلی در عرض حفظ نظام اجتماعی نیست، بلکه در طول آن است و طریقی برای حفظ نظام عام اجتماعی است و ادله‌ای هم که فقهای ما به عنوان قاعده از آن بحث کرده‌اند، تمام یا دست‌کم عموم آن ادله، ناظر به حفظ نظام معیشت و حفظ همان نظام عام اجتماعی است. در روایات متعددی هم که لزوم حکومت را بیان می‌کنند، اشاراتی به همین قاعده حفظ نظام عام شده است. امام علی علیه‌السلام در خطبه ۱۴۶ نهج‌البلاغه می‌فرمایند: مکان التمیم بالامر مکان النظام من الخرز یجمعه و یضمه

والترافع فى الأموال وشبهها من الزواج والطلاق والقدر المتيقن ممن ثبت له الوجوب المزبور هو المجتهد الجامع للشرائط.

بر این اساس اگر علما و فقها، نظام قضا را برعهده بگیرند، نظام‌ها و ساختارهای اجتماعی و امنیت و نظام سلامت و حقوق مالی مردم به هم می‌ریزد و ضمانت حفظ ندارد. بنابراین بر اساس نظر ایشان، قدر متیقن این است که فقیه باید قضاء را بپذیرد. اما از نظر ایشان، دلیلی برای اینکه اجرای حدود در حوزه صلاحیت قاضی و حاکم باشد، نداریم. بخشی از تصرفات حکومت، ربطی به قلمرو ولایت ندارد؛ مثلاً دفاع و هر آنچه مربوط به دفاع است، از باب اینکه هرج و مرج نشود در قدرت حاکم است، اما هیچ فقیهی نگفته حاکم باید دستور دفاع بدهد. حفظ نظام اجتماعی، لزوماً با اجرای حدود و تعزیرات نیست، اما مواردی که اجرای آن به حفظ نظام عام اجتماعی برمی‌گردد، این امور نباید روی زمین بماند.

### حکومت اسلامی، ایزاری برای نظام عام اجتماعی

حضرت امام خمینی (ره)، نه در بحث نظام قضایی، بلکه برای اثبات وجوب اصل حکومت، همین استدلال را مطرح کرده‌اند. حضرت امام با آنکه

### تضاد فلسفه وجودی استقلال حفظ نظام سیاسی

از مجموع تعابیری که در ادله بیان شده، درمی‌یابیم که وظیفه ذاتی ولی امر، «زامان الدین و نظام المسلمین» است که در فرمایشات امام هم داریم و وظیفه دیگر، بقای نظام جامعه است. اولی، مورد بحث ما نیست، اما درباره حفظ نظام، آنچه اصالتاً واجب است و در فقه، مورد استناد قرار گرفته، وجود حفظ نظام عام اجتماعی مانند نظام خانواده و نظام اقتصادی است. این است که از اوجب واجبات است. و اگر حفظ نظام سیاسی، در راستای حفظ نظام اجتماعی باشد، به همان دلیل باید حفظ شود و در آن تردید نیست. اما اگر حفظ نظام خاص

سیاسی در راستای حفظ آن نظام عام نباشد، اینجا باید ادله خاص تشکیل حکومت اسلامی را دید که آیا صرفنظر از حفظ نظام عام اجتماعی هم دلیل خاص داریم یا نه. با این حال به نظر می‌رسد نه تنها دلیلی بر استقلال حفظ وجود مطلق نظام سیاسی در برابر حفظ نظام عام اجتماعی نداریم، بلکه با فلسفه وجودی آن هم در تضاد است.

تنها وقتی می‌توان نظام نامشروع را برانداخت که بتوان نظام مشروعی که نظام عام اجتماعی را اداره کند، جایگزین کرد. سیره امیرالمومنین، این است که از حق مشروع خود گذشتند؛ چنانکه در مشورتی که به خلفا دادند، ولو این حکومت را مشروع اعلام نکردند، اما به همین قاعده ارجاع دادند و گفتند اگر به میدان جنگ بروید، می‌گویند هذا اصل العرب و تشجیع می‌شوند و اساس جامعه اسلامی و اساس اسلام به خطر می‌افتد: «من کلام له لعمر بن الخطاب و قد استشاره فی خصوص قتال الفرس بنفسه؛» و مکان القیم بالامر مکان النظام

من الخرز یجمعه و یضمه فاذا انقطع النظام تفرق الخرز و ذهب، ثم لم یجتمع بحذافیره ابداً. العرب الیوم، و ان كانوا قلیلاً، فهم کثیرون بالاسلام، عزیزون بالاجتماع، فکن قطباً و استدر الرّحاً بالعرب و اصْلِهِمْ دونک نار الحرب - ان الاعاجم ان ینظروا الیک غداً یقولوا: هذا اصل العرب، فاذا اقتطعتموه اِسْتَرْحْتُمْ فیکون ذلک اشد لکلبِهِمْ علیک و طَمَعِهِمْ فیک». از برخی ادله، به خوبی استفاده می‌شود که اجرای برخی از احکام که ربطی به نظام عام اجتماعی ندارد، مثل حدود، منوط به شرایط و اوصاف و مجریان خاص است. نظام سیاسی مشروع که همه شرایط و مراتب مشروعیت را دارد، می‌تواند حدود را اجرا کند، اما گر شرایط را نداشت، چنین ورودی هم نباید داشته باشد. ضرورت اجتهاد در قضاوت و قاضی را امام (ره) اصل می‌دانند، اما مکرر گفته‌اند که اگر از این اصل عدول کردیم، به خاطر این است که به دلیل حفظ نظام اجتماعی نمی‌توانیم از اصل قضاوت دست بکشیم و بنابراین چاره‌ای جز دست کشیدن از اصل اجتهاد قاضی نداریم. اما سوال اینجاست که در چنین شرایطی، اجرای حدود توسط قاضی غیرمجتهد چه معنایی

فاذا انقطع النظام تفرق الخرز و ذهب ثم لم یجتمع بحذافیره أبداً؛ جایگاه رهبر و سرپرست در اجتماع، جایگاه رشته‌ای است که دانه‌ها را به هم پیوند داده و جمع می‌کند، و آنگاه که آن رشته بگسلد، دانه‌ها پراکنده گشته و هرگز تمام آنها جمع نخواهند شد. به نظر می‌رسد نه‌تنها دلیلی بر استقلال حفظ وجود مطلق نظام سیاسی در برابر حفظ نظام عام اجتماعی نداریم، بلکه با فلسفه وجودی آن هم در تضاد است. روایاتی که لزوم حکومت را بیان می‌کند. از امام رضا علیه‌السلام در علل الشرایع نقل شده است که «هیچ جامعه‌ای بدون داشتن حاکم و زمامدار صالح، قوام نمی‌گیرد.»

امام علی در برخورد با مخالفین می‌فرمود: ان هؤلاء قد تمالؤوا علی سخطه إمارتی و سأصبر ما لم أخف علی جماعتکم فانهم ان تمموا علی فیالة هذا الرأی انقطع نظام المسلمین؛ سینه اینان (خوارج) از دشمنی با حکومت من انباشته است و تا آن هنگام که بیم از هم پاشیدن جماعت (امت) نباشد، صبر می‌کنم. اگر اینان به این اندیشه سست ادامه دهند، نظام مسلمانان از هم خواهد گسست.

آن حضرت فرمود تحمل من تا آنجاست؛ اگر برخورد هم می‌کنم، به هدف حفظ نظام عام اجتماعی است و خود حکومتم موضوعیت ندارد. در روایاتی که ناظر به فلسفه برخی احکام است هم نشانه‌هایی از اصالت و وجود حفظ نظام عام اجتماعی دیده می‌شود. قاعده بد یکی از همین موارد است که در احادیث آمده که «لو لم یجز هذا لم یقم للمسلمین سوق؛ اگر این قاعده نباشد، کسب و کار و بازاری نمی‌ماند». چون موارد قابل احراز، مقداری نیست که بتواند موجب قوام بازار مسلمین باشد. اگر قرار باشد فقط در مواردی که علم داریم شهادت بدهیم، بازار مسلمین متوقف می‌شود و چاره‌ای نداریم که کوتاه بیاییم و قاعده بد را بپذیریم.

### ملاحظات در مسئله حفظ نظام

آنچه که از مجموع دلایل عقلی و نقلی و نظرات فقها استفاده می‌شود، این است که حفظ نظام یک واجب مسلم است. اما مدلول این ادله چند سوال دارد. در این باب ۳ سوال مطرح می‌کنم:

#### معنا و محدوده نظام چیست؟

چارچوب حفظ نظام عام یا به صورت خاص‌تر نظام سیاسی چیست؟ آیا می‌توان با هدف حفظ نظام، به ویژه نظام سیاسی، هر چه مصلحت به نظر رسید، انجام داد؟ این قاعده که حفظ نظام از اوجب واجبات است، حتی در حفظ نظام سیاسی، هر چند مشروع، اطلاق دارد؛ در تراجم مطلق یا تراجم نسبی میان حفظ نظام عام اجتماعی و نظام سیاسی خاص، اگر تراجم پیش آمد ولو به صورت نسبی، چه باید کرد؟ از نظر ریشه لغوی، به نحی که دانه‌ها را در سلک واحدی قرار می‌دهد، نظام گفته می‌شود. به خود آن دانه‌ها هم گفته می‌شود؛ چنانکه به شاخه‌هایی که از یک سلک و از یک شاخه بیرون می‌آید. اختلال نظام در اصطلاح، یعنی گسست و ازهم‌پاشیدگی رشته و قوام کل جامعه یا آسیب دیدن بخش قابل توجهی از نظام اجتماعی. اگر نظام کلی بخشی از جامعه هم آسیب ببیند، این هم اختلال نظام است.

باید توجه کرد که تعبیر حفظ نظام به چه معنایی استفاده می‌شود و واژه نظام در چه مواردی به کار می‌رود. آنچه در فقه بیشتر به کار می‌رود، نظام به معنای نظام عام اجتماعی است. ولی در عرف ما، همانطور که در برخی منابع معاصر به کار می‌رود، به معنای نظام سیاسی است که خاص‌تر از نظام عام اجتماعی است.

دارد؟ درباره حداقل‌هایی مثل فصل خصومت هیچ بحثی نداریم و کدخدا که ممکن است نمازخوان باشد هم می‌تواند فصل خصومت کند و جلو خونریزی را بگیرد، اما مواردی که نیاز به اجتهاد دارد را نمی‌توان به قاضی غیرمجتهد سپرد. آیا رجوع به قاعده حفظ نظام سیاسی خاص، اطلاق دارد؟ پاسخ اجمالی را اشاره کردیم و شخصا قضاوت قطعی نمی‌کنم. با این حال دو مشرب فقهی داریم که مذاق ما با مشرب دوم انس گرفته. اما مشرب اول هم نباید نادیده گرفته شود.

### آیا توسعه در قلمرو و کیفیت تعزیر جایز است؟

آیت الله گلپایگانی در بحث از قلمرو تعزیر و کیفیت آن به همین بحث می‌پردازد. حضرت امام هم برخی جرائم مالی را به برخی اساتیدمان ارجاع داده‌اند و ایشان گفته‌اند به غیر از آنچه شرع اجازه داده، می‌توانیم تعزیر را توسعه بدهیم و ناسزا بگوییم و در برف او را نگه داریم و تبعید کنیم. سوال اول این است که می‌توانیم توسعه بدهیم؟ و سوال دوم در چگونگی اجرای آن است. سوال بعدی این است که آیا هر معصیتی تعزیر دارد؟ برخی گفته‌اند بله. برخی بین صغیره و کبیره تفصیل قائل شده‌اند. آقای گلپایگانی گفته‌اند نه، فقط هر جا دلیل داریم می‌توانیم تعزیر کنیم. در اثبات توسعه تعزیر به دو دلیل استدلال کرده‌اند:

الف: استدلال شده که برای حفظ نظام، باید قلمرو تعزیر را توسعه بدهیم. آیت الله گلپایگانی در جواب می‌گوید: طبیعی است که مقتضا و لازمه این قاعده، این است که حاکم کل مخالفان نظام را تعزیر کند. اصل حکم درست است، چون اسلام اهتمام به حفظ نظام مادی و معنوی دارد، اما تعیین شیوه حفظ را به خود ما نسپرد. راهش را هم شرع مشخص کرده و گفته از همان راهی که من گفته‌ام. حاکم هم باید مانع ترک واجبات شود، مانع ارتکاب محرمات شود، اما بطریق المجعول. «و هو الامر بالمعروف والنهی عن المنکر، ان لم یکن من موارد الحد والتعزیر». بنابراین حاکم

نمی‌تواند از پیش خودش شیوه حفظ نظام جعل کند. جواب طلبگی ممکن است این باشد که تعزیر، «علی ما یراه الحاکم» است. ممکن است گفته شود که عقل، مستقل است در قبح اخلاق در نظام عام و لزوم بقای آن. اگر دفع اختلال در نظام عقلا واجب است، در صورتی که دفع اختلال با آنچه شارع مقدر کرده حاصل نشود، چرا نباید از طریق دیگری اختلال را دفع کرد؟ ممکن است اگر ببینیم شلاق فایده‌ای ندارد، حبس را جایگزین آن کنیم. عقل می‌گوید باید نظام را حفظ کنیم. ایشان (آیت الله گلپایگانی) می‌گوید نه؛ مگر اینکه کسی این ولایت را برای حاکم قائل باشد که بتواند به اسم شرع، جعل قانون کند. با این حال آیت الله گلپایگانی، توسعه قلمرو تعزیر را نوعی تشریح می‌داند و معتقدند این ولایت را پیامبر و ائمه هم ندارند. در براندازی حکومت نامشروع، وجوب حفظ آن اطلاق ندارد. چرا که وجوب حفظ نظام جامعه، همواره منوط به وجود نظام سیاسی مشروع نیست. نکته دیگر اینکه آیا در کیفیت تعزیرات می‌توان از آنچه در شرع

در باره حفظ نظام، آنچه اصالتاً واجب است و در فقه، مورد استناد قرار گرفته، و وجوب حفظ نظام عام اجتماعی مانند نظام خانواده و نظام اقتصادی است. این است که از اوجب واجبات است. و اگر حفظ نظام سیاسی، در راستای حفظ نظام اجتماعی باشد، به همان دلیل باید حفظ شود و در آن تردید نیست.

آمده تعدی کرد؟ در شرع، شلاق و سوار کردن بر حیوان بی‌پالان و تشهیر داریم، اما اگر این موارد برای حفظ نظام اجتماعی کافی نبود، می‌توانیم کارهایی که جلو معصیت را می‌گیریم توسعه بدهیم؟ می‌توانیم تهمت سیاسی و اخلاقی بزنیم؟ می‌توانیم کارهایی بکنیم که در روایات نیامده؟ می‌توانیم فحش رکیک بدهیم؟ اگر بدانیم ۳۴ ضربه شلاق تاثیر لازم را ندارد، اما اگر چند فحش ناموسی بدهیم، برایش قابل تحمل نیست و اصلاح می‌شود، باید چه کنیم؟ پاسخ آیت الله گلپایگانی این است که «فان الظاهر عدم ذلك». ایشان مثال زده که آیا می‌توانیم اگر تاثیری در قطع دست سارق نمی‌بینیم، گوش او را قطع کنیم؟ یا می‌توانیم اگر در مجازات شرعی زانی فایده‌ای نمی‌بینیم، جریمه سنگین از او بگیریم؟ پاسخ آیت الله گلپایگانی این است که ممکن نیست و آنچه می‌توان انجام داد «لاخذ بالمقرر العام و هو الامر بالمعروف و نهی عن المنکر».

ب: بعض از اساتید ما رحمة الله علیه، معتقد بوده است که تعزیر علاوه بر اینکه در همه گناهان کبیره لازم است، حتی تمایل نشان داده‌اند که در گناهان صغیره هم جاری می‌شود و در کیفیت آن هم قائل به توسعه شده‌اند. ایشان در باب حکم حبس و بازجویی متهمان و آیا اینکه می‌توانیم بر آنها سخت بگیریم و از مانع خوابیدن متهم شدیم، هر کاری را به قصد کشف و بازجویی، متوقف به دفع اختلال نظام می‌کنند و معتقدند اگر بگوییم اینگونه اقدامات جایز نیست، موجب اختلال نظام می‌شود. اگر کسی اطلاعاتی دارد و اطلاعات را کتمان می‌کند و حاکم و قاضی هم می‌داند

که اطلاعات دارد و حفظ نظام متوقف بر این است که این اطلاعات از او گرفته شود، می‌توان قائل به توسعه تعزیر شد. گرچه قید دیگری هم اضافه می‌کند که می‌توان آن را زیر سوال برد؛ قید این است که آن کسی که اطلاعات را می‌داند، باید بداند که وظیفه شرعی‌اش این است که اطلاعات را بدهد. بنابراین ایشان معتقدند اگر حفظ نظام یا مصالح عمومی یا تشبیهت یک واجب مهم مبتنی بر ارتکاب حرام است، جایز است؛ البته با کارشناسی، نه آنکه هر کسی این کار را بکند. ایشان با استفاده از باب تراحم، این مسئله را پاسخ داده‌اند.

### تراحم حفظ نظام اجتماعی و حفظ نظام سیاسی

در تراحم بین حفظ نظام اجتماعی و حفظ نظام سیاسی چه باید کرد؟ وجوب حفظ نظام عام اجتماعی، اطلاق دارد و به عنوان یک ضرورت، از اوجب واجبات است. حفظ نظام اجتماعی، عام است و حتی اگر حکومت صالحی هم در جامعه وجود نداشته باشد، باید محفوظ باشد و اگر مختل شود، یا احتمال اختلال وجود داشته باشد، زبان‌های جانی و مالی و عمومی





## اولویت نظام عام اجتماعی یا خرده نظام‌های آن بر نظام خاص سیاسی

لازمه اطلاق ادله حفظ نظام اجتماعی، این است که باید قدرت بر تشکیل حکومت یا حکومتی که توانا باشد را داشته باشیم. اگر فقیه هست، اما توان آن را ندارد، یا اینکه فقیه جهل مرکب دارد و عدم توانایی خودش را توانایی می‌پندارد، به هر حال تشکیل حکومت، واجب است؛ لااقل از باب امور حسبیه و حتی به تصرف فساق مومنین. سید بن طاووس در پاسخ به هلاکوخان مغول که از او پرسید «ایهما افضل؟ حاکم کافر عادل؟ ام حاکم مسلم ظالم؟»، گفت: «لافضل هو الکافر العادل لان اساس الحکم فی الاسلام هو العدل». سید بن طاووس این پاسخ را از باب تقیه نگفت. او سید فقها و مقدم السفرا بود. جواب داد الکافر العادل مقدم است؛ چرا که او همان کسی است که می‌تواند نظام اجتماعی را برپا کند. بنابراین تشکیل نظام سیاسی بر همه مکلفان اعم از عادل و غیرعادل واجب است. آیا هر حکومتی با حاکم غیرفقیه غیرجامع‌الشرایط غیرمشرع است؟ نه. نمی‌توانیم بگوییم. حداکثر این است که می‌توانیم بگوییم همه تصرفات را نمی‌تواند بکند. ممکن است برای حاکم اختیارات مطلق هم قائل باشیم، اما ملازمه‌ای میان اختیار مطلق با حفظ خود و حفظ حکومت نیست. برای بقای خودش چنین اختیارات مطلق ندارد. گرچه وجود حکومت برای حفظ نظام اجتماعی لازم است، اما این هدف همیشه با وجود یک نظام سیاسی به تمام معنا مشروع پیش نمی‌آید. به چه دلیل می‌توانیم حقوق شرعی مردم را نادیده بگیریم برای حفظ نظام سیاسی خاص؟ در تراحم میان آسیب دیدن نظام عام اجتماعی با اختیارات نظام سیاسی مشروع، اگر امر دایر است بین اینکه نظام عام اجتماعی یا یکی از خرده نظام‌های آن تراحم پیدا کند، طبیعتاً نظام عام اجتماعی ترجیح دارد؛ مانند نظام خانواده و سلامت، وحدت ملی، اقتصاد ملی، امنیت، این نظام‌هایی که شاخه‌های نظام عام اجتماعی هستند و حفظ اینها تراحم پیدا کرده با اجرای برخی احکام که فقط در حوزه اختیار فقیه است و می‌داند که اگر در اینجا وارد شود، بخشی از آن نظام‌های عام اجتماعی آسیب می‌بیند. در این صورت نظام‌های عام اجتماعی در اولویت است. بر اساس سیره امیرالمومنین، اجرای حد در سرزمین دشمن لازم نیست؛ چرا که ممکن است به غیرتش بربخورد. در جامعه‌ای که اجرای یک سیاست ولو به حق، منجر به فرار مغزها و مهاجرت افراد و فرار سرمایه‌ها می‌شود و به نظام اجتماعی آسیب می‌زند، باید قاطعیت علی‌وار داشته باشیم؟ امام علی (ع) هم چنین سیره‌ای نداشت. بیش از ۳۰ مورد در اول روضه کافی شمرده شده که امام علی (ع) فرموده‌اند اگر می‌توانستیم، این موارد را به وضع درست‌شان برمی‌گرداندم و اگر وضع با ثباتی پیدا کنم، همه اینها را اصلاح می‌کنم. بنابراین واضح است که امام علی (ع) هم چنین رفتاری نداشته است.

### پانویس‌ها:

[۱] میرزا محمدحسن آشتیانی. کتاب القضاء، تهران، چاپ رنگین، ۱۳۲۸، ص ۳۷.

[۲] امام خمینی، صحیفه نور، ج ۱۵، ص ۲۹۷.

به دنبال خواهد داشت؛ ولو در حکومت نامشروع، چرا که همین حکومت نامشروع، نظام عام اجتماعی را حفظ می‌کند. وجوب بقای نظام سیاسی مشروع، اطلاق ندارد. اجرای احکام اسلامی توسط نظام سیاسی، مثل اجرای احکام به واسطه فرد است که اگر قدرت دارد، انجام می‌دهد و در مواردی که تحصیل قدرت واجب است هم باید قدرت را تحصیل کند، اما درباره بقای اصل نظام سیاسی مشروع، اگر تنافی با احکام شرعی دارد، باید چه کرد؟ این سوال در صورتی است که حفظ نظام سیاسی مشروع، تلازم با حفظ نظام عام اجتماعی ندارد و فقط مربوط به نظام خاص سیاسی است. اصل فلسفه وجود نظام سیاسی، اجرای احکام است، به‌ویژه حقوق مردم. آیا می‌شود برای بقای همین نظام، فلسفه آن را نادیده گرفت؟ من می‌گویم اطلاق ندارد. نظام سیاسی برای این است که نظام عام اجتماعی را حفظ و تامین کند. یکسری احکام هم هست که ربطی به احکام عام اجتماعی ندارد؛ مثل حد و قاعده نفی سبیل. برای حفظ نظام سیاسی، می‌توان این احکام را نادیده گرفت؛ اگر تلازم داشته باشد با نظام عام اجتماعی، درست است، اما در غیر این صورت نه؛ برای مثال نمی‌توانیم حفظ نظام سیاسی را بهانه تعدی به حقوق مردم کنیم. سیره امیرالمومنین هم همین است. چنانکه مرحوم شیخ مفید در امالی نقل کرده‌اند و در نهج‌البلاغه هم آمده، وقتی اصحاب امام علی (ع) به ایشان پیشنهاد کردند که به مخالفان‌شان رشوه بدهند، فرمودند: «اتامرونی ان اطلب النصر بالجوهر فیمن ولیت علیه، والله لا اطور به ما سمر سمیر. و ما ام نجم فی السماء نجما؛ آیا به من دستور می‌دهید که برای پیروزی خود، از جور و ستم در حق کسانی که بر آنها حکومت می‌کنم استمداد جویم؟ به خدا سوگند تا عمر من باقی است و تا شب و روز برقرار است و ستارگان آسمان در پی هم طلوع و غروب می‌کنند، هرگز چنین کاری نخواهم کرد!» حضرت امام هم چنین تعبیرهایی دارند. در فرمایشاتی خطاب به فرمانده سپاه و سپاهیان می‌گویند: «حفظ نظام مسئولیت کوچک شماس و مسئولیت بزرگ، حفظ چهره اسلام است.» ممکن است برای حاکم اختیارات مطلق هم قائل باشیم، اما ملازمه‌ای میان اختیار مطلق با حفظ خود و حفظ حکومت نیست.

## قدرت بر براندازی، یا قدرت اداره نظام جایگزین؟

در براندازی حکومت نامشروع، وجوب حفظ آن اطلاق ندارد. چرا که وجوب حفظ نظام جامعه، همواره منوط به وجود نظام سیاسی مشروع نیست. این همه جوامعی که اداره می‌شود و غیراسلامی است، از موضوع مشروعیت و شرعی بودن خارج است. آیا همواره به صورت واجب مطلق است که می‌توان غیرمشرع‌ها را براندازیم؟ فقط مسئله قدرت بر براندازی نیست، مسئله جایگزین هم هست. تنها وقتی می‌توان نظام نامشروع را برانداخت که بتوان نظام مشروعی که نظام عام اجتماعی را اداره کند، جایگزین کرد. یک جهت اینکه فقهایی که قائل به نامشروع بودن حکومت‌ها بوده‌اند کاری نکرده‌اند، این است که اگر این حکومت را برانداختیم، چه کاری می‌توانیم بکنیم؟ بحث سر این است که اگر این را تضعیف کردیم، چه چیزی می‌توانیم جای این بگذاریم؟ حکومت فقط این نیست که جلو شرب خمر را بگیرد، بلکه نظام عام اجتماعی را باید حفظ کند.

# نظامهای حقوقی انتخاباتی و حزبی در مقایسه تطبیقی ایران و جهان

گفتاری از دکتر جواد اطاعت



اگر استثنائاً خلافی توسط مقامات عالی کشور صورت بگیرد مثل داستان بیل کلیتون، موضوع توسط مجلس عوام مورد رسیدگی اولیه قرار می‌گیرد، اگر موضوع جدی بود برای استیضاح به مجلس سنا می‌رود که استیضاح انجام می‌شود چنانچه استیضاح رأی آورد، پرونده برای رسیدگی قضایی به دیوان عالی ارسال می‌شود. اینجا مجلس یک جایگاهی دارد که نمی‌توانیم آنرا در راس امور بدانیم؛ چرا که در انتخاب هیات دولت نقشی ایفا نمی‌کند؛ بلکه رئیس‌جمهور خیلی قدرت دارد که به آن رئیس‌جمهور پادشاه هم می‌گویند.

### ب؛ نظام کابینه ای یا نظام پارلمانی؛ الگوی

دوم الگوی کابینه‌ای یا پارلمانی است که بیشترین نقش را مجالس مقننه در بین نظام‌های حقوقی دنیا، در این الگو وجود دارد. مبدع این الگو هم انگلیسی‌ها هستند و بسیاری از کشورها هم از این الگو و از این تجربه بشر استفاده می‌کنند. در نقطه مقابل این سیستم، نظام‌های پارلمانی یا نظام‌های کابینه‌ای قرار دارد که پارلمان از قدرت بسیار بالایی برخوردار است. در انگلستان رئیس‌جمهور توسط رأی مستقیم مردم انتخاب نمی‌شوند، مردم به نمایندگان مجلس رأی می‌دهند، هر حزبی رأی اکثریت مردم را در انتخابات کسب کند به طور اتوماتیک رهبر آن حزب به عنوان نخست‌وزیر انتخاب می‌شود و به عنوان رئیس قوه مجریه یا رئیس دولت، اداره کشور را عهده دار می‌شود. اعضای کابینه نیز همه از میان نمایندگان مجلس انتخاب می‌شوند، یعنی اصطلاحاً در ساختار حقوقی انگلستان مثل ایران منع جمع مشاغل وجود ندارد. یعنی فرد هم نماینده مجلس است و هم وزیر است، و با رأی اعتماد مجلس دولت کار خود را آغاز می‌کند. در این الگو تذکر، سوال، و استیضاح وجود دارد. برای مثال در انگلستان نظارت نمایندگان بر وزرا به گونه‌ای است که اگر وزیری استیضاح شود و نتواند رأی اعتماد مجلس را بدست آورد، کل کابینه باید کنار برود، یعنی یک فرد به تنهایی مسئولیت ندارد، بلکه مسئولیت جمعی مد نظر است؛ اما به خاطر اینکه کل دولت سقوط نکند اگر بنا باشد وزیری استیضاح شود آن وزیر استعفا می‌دهد که منجر به سقوط کل دولت نشود. پارلمان در این نظام خیلی جایگاه پیدا می‌کند و اصلاً قابل مقایسه با نظام ریاستی نیست.

### ج؛ نظام نیمه پارلمانی، نیمه ریاستی؛ سومین

الگو، نظام نیمه ریاستی و نیمه پارلمانی است که مبدعش فرانسویها هستند که در جمهوری پنجم فرانسه نهادینه شده است و کشورهای مختلفی از این شیوه و روش استفاده می‌کنند. در این الگو از یک طرف مردم رئیس‌جمهور را انتخاب

موضوع بحث ما مقایسه‌ای بین مجلس ایران و مجالس مختلف در نظام‌های حقوقی، نظام‌های انتخاباتی و نظام‌های حزبی موجود در دنیای کنونی است. به طور کلی نظام انتخاباتی، نظام حقوقی و نظام حزبی یک مثلث تأثیرگذار را تشکیل می‌دهند که در آن چهارچوب نظام‌های سیاسی به ایفای نقش می‌پردازند و در قالب آن فرایند توسعه را به پیش می‌برند. هرکدام از این الگوها در یک شرایط خاص اجتماعی و سیاسی متولد شده و رشد نموده است و در یک نظام سیاسی تثبیت و تداوم یافته و سپس به عنوان الگو در دیگر کشورها مورد استفاده واقع شده است.

### ساختار حقوقی نظام‌های سیاسی؛

از نظر ساختار حقوقی در نظام‌های حقوقی موجود سه الگوی حقوقی وجود دارد که عبارتند از نظام ریاستی، نظام کابینه‌ای و نظام نیمه ریاستی و نیمه پارلمانی. نقش و جایگاه قوه مقننه در این سه الگو خیلی متفاوت می‌باشد.

**الف؛ نظام ریاستی:** طراح نظام ریاستی امریکاییها بودند. امریکا در ۱۷۸۷ که جنگ‌های استقلال منجر به پیروزی امریکاییها از استعمار انگلستان شد، زمانی که انگلیس از کشورهای ۱۳ گانه آن زمان امریکا بیرون رفت، در فیلادلفیا کنفرانسی مرکب از نمایندگان ۱۳ کشور تشکیل شد و در آنجا قانون اساسی امریکا را تدوین کردند که نظام ریاستی برای اولین بار در این نشست متولد شد که البته بعدها در دنیا کشورهای مختلفی از این الگو استفاده کرده و می‌کنند. در این نظام حقوقی مجلس یک جایگاهی دارد که به دلایلی این نقش و جایگاه در مقابل نظام کابینه‌ای خیلی بالا نیست. در نظام ریاستی مردم رئیس‌جمهور و رئیس دولت را مستقیماً انتخاب می‌کنند. البته در امریکا مستقیماً به فرد کاندیدای ریاست جمهوری رأی نمی‌دهند؛ بلکه از طریق الکترال کالج‌ها این انتخابات انجام می‌شود؛ اما احزاب به گونه‌ای عمل می‌کنند، که عملاً مستقیم شده که این هم یک بحث است، فلسفه مهمی است که می‌توانیم به آن بپردازیم. در نظام ریاستی رئیس‌جمهور توسط مردم انتخاب می‌شود. رئیس‌جمهور بر طبق قانون اساسی اداره کشور را برعهده دارد و مجلس نه در انتخاب رییس‌جمهور و نه در انتخاب وزراء نقشی ندارد. البته وزراء براساس عرف بوجود آمده‌اند، وزارت دفاع، خارجه، دارایی و امثالهم، وزراء از مجلس دوگانه امریکا رأی اعتماد نمی‌گیرند، مورد نظارت قرار نمی‌گیرند، تذکر و استیضاح هم به شکلی که در نظام‌های پارلمانی مطرح است در نظام ریاستی وجود ندارد

اینجا مجلس نه رئیس دولت را انتخاب می‌کند، نه وزرا را انتخاب می‌کند، نه تذکر و استیضاح وجود دارد،

انتخاباتی، وزن عددی حوزه های انتخاباتی، حد نصاب انتخاباتی و ساختار رأی.

هر نظام انتخاباتی چه اکثریتی مطلق یا نسبی، تناسبی یا نیمه تناسبی و به روشهای تلفیقی، یک درجه یا دو درجه و... در ابعاد محلی، منطقه ای یا ملی برگزار شود به صورت متفاوتی حیات سیاسی یک نظام را تحت تأثیر قرار می دهد به گونه ای که به قول روبر کولارد، قانون انتخابات یک کشور با قانون اساسی آن برابری میکند.

برای مثال ایجاد نظام های تناسبی آن است که کلیه گروهها و احزاب سیاسی حتی الامکان بتوانند به تناسب آرای خود، صاحب کرسی های پارلمانی شوند تا شیوه انتخابات در عمل منجر به سود رساندن به بعضی و شکست دادن برخی دیگر نشود و هر یک از حریفان در انتخابات به نسبت نیروی خود، نمایندگانی در پارلمان داشته باشند. این نظام معمولاً موجد نظام چند حزبی است. اما در انتخابات به شیوه اکثریت مطلق، احزابی با ۵۱ درصد آراء می توانند تمام کرسی های مجلس نمایندگان را از آن خود کنند در حالی که حزب یا احزاب مقابل چه بسا با ۴۹ درصد آراء امکان اخذ یک کرسی را نداشته

باشند؛ لذا این سیستم موجد نظام دو حزبی است؛ اما در نظام تناسبی احزاب کوچک نیز به تناسب آرائی که کسب می کنند نمایندگانی را به مجلس خواهند فرستاد. از طرفی نظام انتخاباتی متناسب با شرایط جغرافیایی، تاریخی، فرهنگی و اجتماعی می تواند موجد وحدت و همبستگی اجتماعی گردد. در صورت عدم توجه به نوع نظام انتخاباتی و بعضاً به دلیل ناعادلانه بودن قوانین حاکم می تواند بنیان های وحدت اجتماعی را مخدوش کند و تفرقه، تشتت و بعضاً خشونت را جایگزین وحدت ملی نماید.

یک نظام دیگر داریم که نظام نیمه تناسبی است به این معنا که نه صددرصد اکثریتی است و نه صددرصد تناسبی یعنی مکانیسم هایی طراحی

می کنند، پس مردم مستقیماً رئیس جمهور، را انتخاب می کنند، رئیس جمهور نخست وزیر را برای رأی اعتماد به مجلس معرفی می کند و مجلس در رأی اعتماد به نخست وزیر و وزراء دارای نقش است، تذکر، سؤال و استیضاح وجود دارد. یعنی مسئولیت اداره کشور بین مجلس و رئیس جمهور تقسیم شده است.

در کشورهایی مثل فرانسه مجلس تقریباً نه مثل امریکا ضعیف است و نه مثل انگلیس خیلی قوی است، حد وسط است. الگویی که جمهوری اسلامی بعد از انقلاب انتخاب کرد بیشتر متمایل به الگوی نیمه ریاستی و نیمه پارلمانی بود، ولی بعد از اصلاحاتی که در سال ۱۳۶۸ اتفاق افتاد و قانون اساسی اصلاح شد یک مقدار میل کردیم به سمت نظام ریاستی، که رئیس جمهور از مردم رأی می گیرد و در عین حال رئیس هیئت دولت هم هست و از طرف دیگر وزراء رأی اعتماد را از مجلس می گیرند و سؤال، تذکر و استیضاح هم وجود دارد، بنابراین در کشور ما جایگاه مجلس از نظر ساختار حقوقی تا حدودی بالاست.

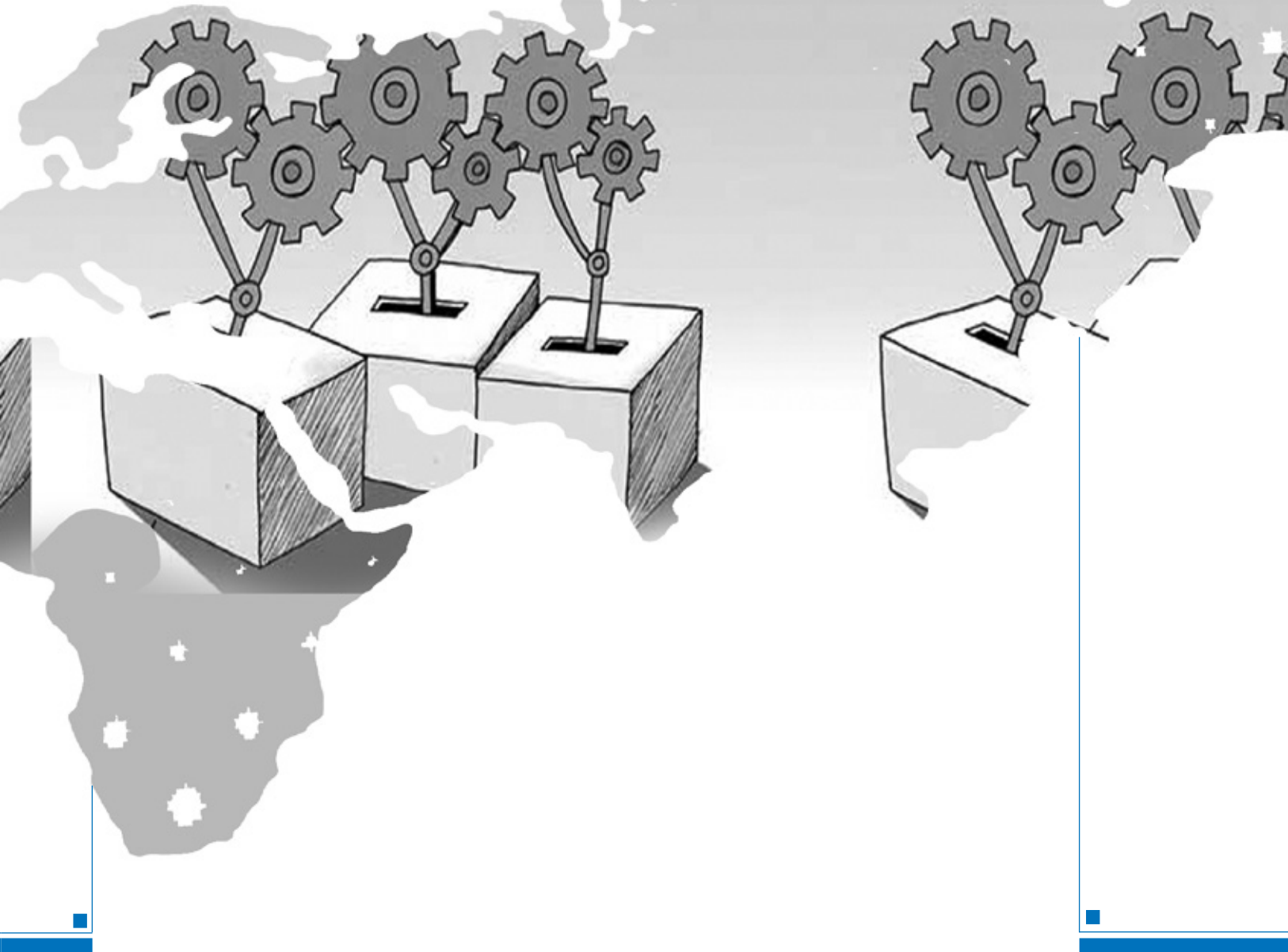
از آنجا که در ایران انحلال پارلمان پیش بینی نشده است و از طرفی می تواند با رأی عدم کفایت سیاسی به رئیس جمهور زمینه برکناری آن را فراهم کند، قدرت مجلس تا حدودی افزایش یافته است.

### نظام انتخاباتی؛

انتخابات به شیوه جدید محصول دوره مدرن است. در دوره مدرن که رشد جمعیت و پیچیدگی مسائل سیاسی و اجتماعی به لحاظ فنی امکان مردم سالاری مستقیم را منتفی میکرد، حکومت نخبگان منتخب اکثریت مردم بر مردم جایگزین دموکراسی مستقیم گردید. از آن زمان به بعد بحث نمایندگی مطرح شد و انتخابات به عنوان ساز و کاری برای گزینش نمایندگان پا به عرصه وجود گذاشت و واحدهای سیاسی در مناطق مختلف جغرافیایی از شیوه ها و روشهای متفاوتی برای انتخاب نمایندگان استفاده نموده اند. از طرفی اهمیت و تأثیر قانون انتخابات برای انتخاب شوندگان به شکلی است که می توان با تغییر قانون انتخابات، انتخاب شوندگان را تغییر داد. در اینجا به اختصار به مواردی از این الگوها اشاره می کنیم.

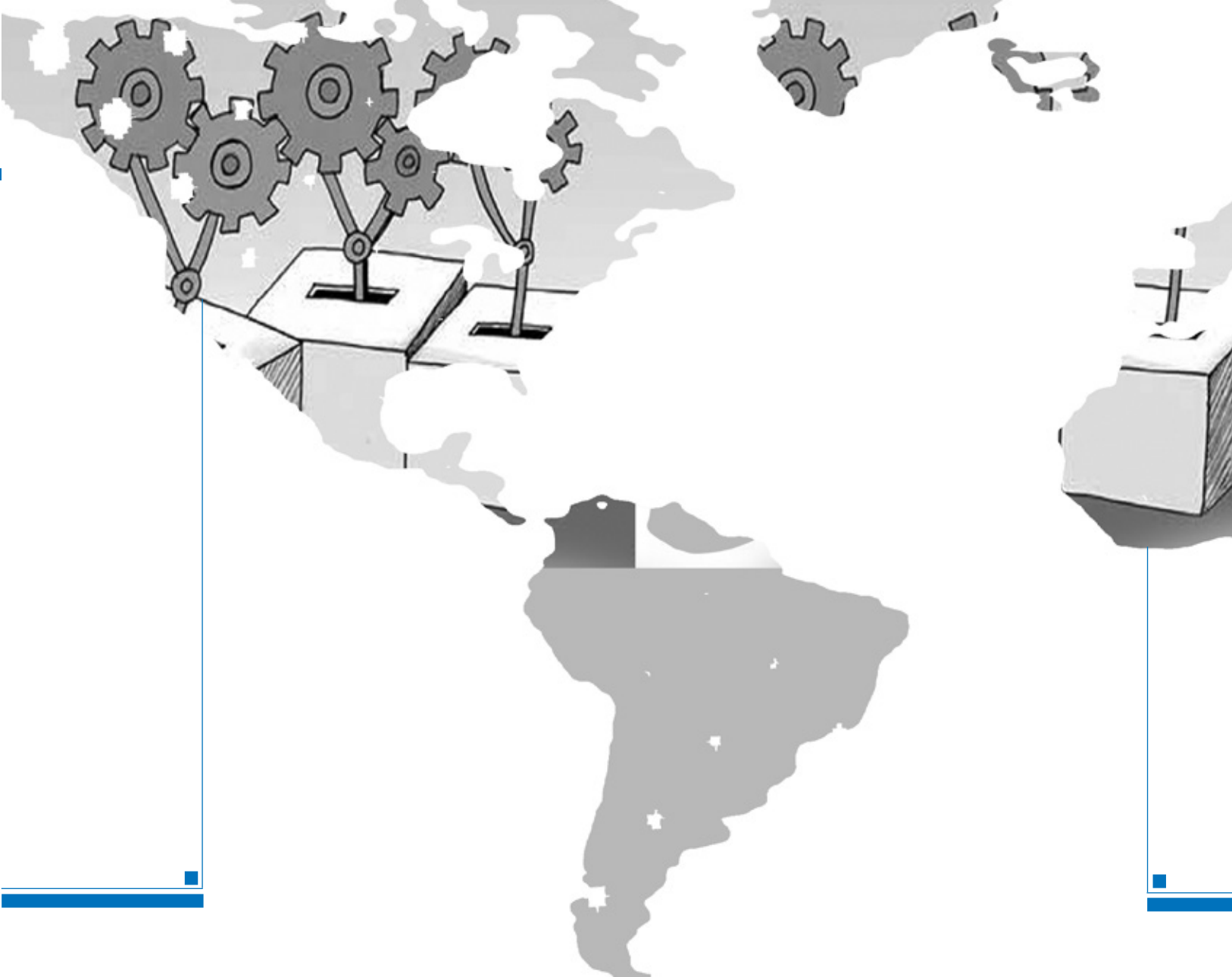
به طور کلی نظامهای انتخاباتی به روشهایی اطلاق میشود که به کارگیری هر یک از آنها در انتخابات میزان انعکاس آراء و گرایش های رأی دهندگان در تقسیم کرسی ها میان کاندیداها و احزاب برنده را معین و مشخص میکند که ترکیب منتخبین رأی دهندگان تا چه اندازه با ترکیب عقاید، افکار و گرایش های آنها همخوانی دارد. مهمترین مباحث مطرح در نظام های انتخاباتی عبارتند از: فرمول

از نظر ساختار حقوقی در نظامهای حقوقی موجود سه الگوی حقوقی وجود دارد که عبارتند از نظام ریاستی، نظام کابینه ای و نیمه پارلمانی. ن قش و جایگاه قوه مقننه در این سه الگو خیلی متفاوت می باشد.



توانید اولویت های بعدی تان را هم انتخاب کنید. معمولاً در کشورهایی اکثریت مطلق یعنی ۵۰ درصد بعلاوه یک رأی مردم باید به یک نامزد بدهند که بتواند نماینده شود. اما چون به دلیل تفرقه آراء انتخابات به دوره دوم کشیده می شود، در این کشورها رأی دهندگان علاوه بر نامزد مورد نظر می توانند اولویت های بعدی خود را هم انتخاب کنند. اگر در شمارش آراء کسی بتواند اکثریت مطلق رأی دهندگان به عنوان اولویت اول رأی دهندگان را کسب کند که به عنوان نماینده به مجلس راه خواهد یافت؛ اما اگر نتوانست حد نصاب لازم را کسب کند کسی که بیشترین رأی را در اولویت اول کسب کرده است را در نظر می گیرند و همچنین از آخر جدول به ترتیب از آراء اولویت کسانی که کمترین رأی آورده است اولویت های بعدی که به نفر اول داده اند را به رأی اولی اضافه می کنند تا نصاب اکثریت مطلق را تکمیل کند. دو دلیل برای انتخاب چنین الگویی مد نظر است. یکی اینکه از برگزاری انتخابات در دور دوم جلوگیری می کند و دولت هزینه مجدد نمی کند و

کرده اند که بتوانند از امتیازات هر دو الگو استفاده کنند. در برخی کشورها یک سیستمی داریم به نام نظام انتخاباتی کم گزینی؛ مثلاً در حوزه های اصفهان یا شیراز یا تبریز را در نظر بگیرید؛ اینها ۴ تا ۵ نماینده دارند، انتخابات مستقیم است و مردم می توانند به افراد رأی بدهند ولی می گویند شما نمی توانید به ۵ نفر رأی دهید بلکه باید به یک نفر رأی بدهید. اصفهان پنج نماینده می خواهد ولی به مردم اصفهان تنها می توانند به یک نفر رأی بدهند، فلسفه اش این است که اقلیت ها هم بتوانند با رأی خود یک نماینده داشته باشند. چون اگر هر فرد بتواند ۵ نفر را انتخاب کند حزب اکثریت صاحب ۵ کرسی خواهد شد و دیگر احزاب سهمی از کرسی های نمایندگی را نخواهند داشت. بنابراین در برخی از کشورها که اقلیت های سیاسی متنوعی دارند برای اینکه آنها هم بتوانند کرسی هایی را در اختیار داشته باشند اصطلاحاً سیستم کم گزینی را برقرار کرده اند که مربوط به مناطق خاص است. یا برعکس، در بعضی جاها داریم که یک نماینده می خواهد، ولی می گویند شما می



نکته مهم آن است که تقریباً اکثر کشور های توسعه یافته دارند به سمت الگوی تناسبی میل می کنند. اشاره کردیم که در الگوی تناسبی هر حزب به نسبت پایگاه اجتماعی اش می تواند در پارلمان نماینده داشته باشد. یک عدد به نام عدد آستانه داریم. به این صورت که مثلاً در ترکیه عدد آستانه، ۱۰ است یعنی هر حزبی از ده درصد به بالا رأی بیاورد برایش حساب می کنند، و ده درصد به پایین حذف می شود. این هم یک فلسفه ای دارد. فلسفه عدد آستانه بالا آن است که رادیکال ها و آدم های تند و افراطی به مجلس راه پیدا نکنند - چون معمولاً رادیکال ها رأی اقلیت را دارند و رأی بالایی ندارند - عدد آستانه را بالا می برند که بالاترین آن مربوط به ترکیه است. ولی کشوری مثل هلند داریم که عدد آستانه اش ۶۷ صدم درصد آرا است یعنی در این کشور اگر حزبی بتواند در کل کشور ۶۷ صدم درصد آرا را به خودش اختصاص بدهد می تواند یک کرسی در مجلس داشته باشد.

مردم هم یک هفته دیگر درگیر انتخابات نمی شوند ولی علت مهمتر این است که از چند پارگی اجتماعی جلوگیری می کند و وحدت و انسجام و همدلی بین مردم و کاندیدا ها افزایش می یابد. زمانی که در یک حوزه انتخاباتی چهار یا پنج نفر کاندیدا باشند و یک نفر بخواهد انتخاب بشود اولویت بعدی چون تأثیرگذار است، کاندیداها مجبور هستند علاوه بر اینکه هوای طرفداران خود را داشته باشند هوای رقبای و مخالفان خود را نیز داشته باشند که اگر به عنوان اولویت اول انتخاب نشوند حداقل به عنوان اولویت دوم انتخاب شوند؛ همین باعث می شود که یک وحدت و همدلی بین کاندیداها و طرفداران آنها و مردم ایجاد بشود و از چند پارگی، تشتت و تفرقه جلوگیری شود. الآن ما شهرهایی در کشور داریم مثل نورآباد فارس که انتخابات این قدر با خشونت برگزار می شود که تقریباً در همه دوره ها درگیری و دعوا داریم، ولی این سیستم کمک می کند که وحدت و همدلی و همگرایی جایگزین خشونت و تفرقه و تشتت بشود.

### نظام انتخاباتی ایران

در ایران از ابتدای نهضت مشروطه تاکنون سه نوع نظام انتخاباتی مورد استفاده قرار گرفته است. در انتخابات مجلس اول نظام صنفی مبنای عمل بوده است. در انتخابات مجلس دوم نظام دو درجه و در مجلس دوم حزب دموکرات، قانون انتخابات مستقیم و اکثریتی را پیشنهاد داد و از آن زمان تا به حال همین الگو بر سرنوشت کشور ما حاکم است و هیچ تغییر ماهوی نکرده است و آن، نظام انتخاباتی اکثریتی است.

انتخابات اولین مجلس در جمهوری اسلامی،

اکثریت مطلق بود که در دوره های بعد به اکثریت یک سوم و بعد در چندین دوره یک چهارم بود و همین چند ماه قبل به اکثریت یک پنجم تبدیل گردید. یعنی اگر مثلاً در شهر قم انتخاباتی برگزار شود و یک نماینده بتواند بیست درصد از آرای مردم را بدست بیاورد در صورتی که از رقبای دیگر جلوتر باشد نماینده مجلس خواهد شد. در بعضی انتخابات مثل شوراهای یا انتخابات خیرگان هم اکثریت نسبی حاکم است یعنی هر کس بیشتر رأی آورد، انتخاب

می شود. این سیستم را اصطلاحاً سیستم برنده و بازنده می گوئیم که خیلی هم خشن است، چون یک حزبی می تواند با بیست درصد آرا برنده شود و احزاب یا افراد یا گروه های دیگر ممکن است هشتاد درصد از رأی مردم را داشته باشند ولی به دلیل پراکندگی آرا نتوانند نماینده ای به مجلس بفرستند. به اصطلاح این هشتاد درصد آراء تبدیل به کرسی نمایندگی نمی

شود، لذا گفته می شود هدر رفت آراء زیاد است. البته این سیستم اشکالات اساسی دیگری هم دارد.

در کشور ما چون سیستم برنده و بازنده است، افراد تمام تلاش خودشان را می کنند که رأی بیاورند. خوب می بینید که پول می گذارند، خودشان را بدهکار می کنند یا مدیون سرمایه دار ها می شوند و... آمار می کنند یا شنویم واقعاً وحشتناک است. در دنیا تلاش بر این است که سیستم های انتخاباتی بتوانند به گونه ای عمل کنند که حقوق مردم بیشتر رعایت شود. حالا با ایراداتی که گفتم فرض کنید که این نظام انتخاباتی را پذیرفتیم و قرار است بر همین اساس، نظام انتخاباتی مان را برگزار کنیم. ما مشکلات جدی و اساسی در زیر مجموعه ها داریم؛ از جمله اینکه هیأت های اجرایی توسط فرمانداران انتخاب می شوند. یک دعوای اساسی همیشه وجود دارد که فرماندار اصلاح طلب باشد یا اصول گرا! ممکن است شما بگویید چه ربطی به فرماندار دارد؟ فرماندار باید انتخابات را برگزار کند حالا می خواهد اصول گرا باشد یا اصلاح طلب. باید بگوییم: خیلی فرق می کند چون فرماندار است که ۳۰ نفر معتمد را انتخاب می کند و ممکن است آن ۳۰ نفر معتمدی که خودش دوست دارد را انتخاب کند اگر چه مکانیزم نظارتی هم وجود دارد و آن اینکه شورای نگهبان یک تبصره دارد که کار را سخت کرده است مبنی بر اینکه معتمدان باید به تأیید هیأت های نظارت برسند. معمولاً اینجا هم درگیری ایجاد می شود چرا که هیأت های نظارت در صورت تفاوت مشی سیاسی فرمانداران، این معتمدان را تأیید نمی کنند و هر کس را فرماندار معرفی می کند آنها تأیید نمی کنند و در آخر می رسد به آنچه هیأت نظارت می خواهد. در مواقعی که هیأت نظارت و فرماندار از یک جریان سیاسی باشند کار سخت تر می شود. هیأت اجرایی اولین جلسه انتخابات را برگزار می کنند و از میان آن ۳۰ نفر معتمد دعوت شده توسط فرماندار ۸ نفر را از بین خود انتخاب می کنند که با حضور رئیس دادگستری، رئیس اداره ثبت احوال و فرماندار یک هیأت ۱۱ نفره خواهد بود و طبق قانونی که الان جاری است تأیید صلاحیت کاندیداها به دست اینها است. البته توضیحی هم بدهم که اصلاً تأیید صلاحیت، کلمه نادرستی است چون در دنیا می گویند شرایط کاندیداها و نمی گویند صلاحیت چرا که صلاحیت، کار مردم است. اصل ۶۲ قانون اساسی شرایط انتخاب کنندگان و انتخاب شوندگان و کیفیت انتخابات را معین کرده است. شرایط مثل اینکه نماینده سن و سوادش چقدر باشد، خدمت سربازی رفته باشد، ایرانی الاصل یا تابعیت ایران را داشته باشد به اینها شرایط می گویند.

کشور داری  
چه در نظام اسلامی  
و چه در نظام غیر اسلامی  
یک ضوابطی دارد  
که باید رعایت کنیم  
و اگر رعایت نکردیم  
به مشکل بر می خوریم.  
ولی وقتی شما  
قوانینی می گذارید  
که قابل تفسیرهای  
گوناگون است،  
دیگر از ضوابط  
خارج می شویم  
و مشکلاتی ایجاد می شود.



در نظام اسلامی و چه در نظام غیر اسلامی یک ضوابطی دارد که باید رعایت کنیم و اگر رعایت نکردیم به مشکل بر می‌خوریم. ولی وقتی شما قوانینی می‌گذارید که قابل تفسیرهای گوناگون است، دیگر از ضوابط خارج می‌شویم و مشکلاتی ایجاد می‌شود. این به این معنا نیست که ما باید الآن قوانین عالی داشته باشیم، ما کشور در حال توسعه هستیم و نباید انتظارات را بالا ببریم، ولی می‌توانیم برخی از قوانین مثبت دنیا را استفاده کنیم. به هر حال مدل‌ها و راهکارهای زیادی در دنیا وجود دارد که در ایران به آن توجه

نمی‌شود. قانونی که الآن حاکم است قانون مشروطه دوم است و هر چقدر وقت و هزینه صرف آن می‌کنند بدتر می‌شود؛ کما اینکه آخرین تغییرات همین ۲۰ درصد بود که انتخابات را خیلی خشن تر می‌کند و باعث تفرقه و تشتت می‌شود و آن فلسفه اصلی انتخابات که فصل‌منزاعه است تبدیل به موضوع‌منزاعه و دعوا می‌گردد.

مشکل دیگر ضعف نظام حزبی در ایران است. مهمترین کارویژه احزاب سازمان دادن به نامزدها و افکار عمومی برای برگزاری انتخابات است. برای مثال پالایش نامزدها توسط احزاب انجام می‌شود؛ اما در ایران تعداد زیاد نامزدهای انتخاباتی بیانگر توسعه نیافتگی سیاسی است. گفتیم که نظام اکثریتی موجد نظام دوحزبی است که قاعدتاً در ایران هم باید اینگونه باشد؛ اما به دلیل توسعه نیافتگی فرهنگ سیاسی ما با تعدد احزاب مواجه هستیم و در انتخابات ناچاریم انرژی زیادی را صرف هم‌گرایی و وحدت احزاب موجود در یک جبهه سیاسی بنامیم که خود مبحث مفصلی است.

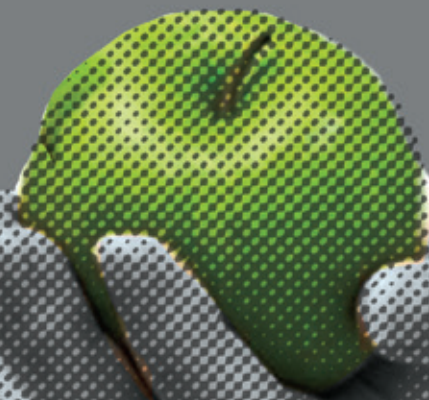
هیأت‌های اجرایی شرایطی را که قانون معین کرده است بر مصداق‌هایش تطبیق می‌دهند. الآن مثلاً در انتخابات ریاست جمهوری آمریکا که خیلی سعی می‌کنند دست را باز بگیرند که هر کسی توانمند تر است بتواند در رأس قوه اجرایی کشور قرار بگیرد، رئیس‌جمهور سه شرط بیشتر ندارد: سن ۳۵ سال، متولد خاک آمریکا باشد و نمی‌گوید آمریکایی الاصل باشد، سوم اینکه ۱۴ سال به زمان انتخابات ریاست جمهوری تابع آمریکا باشد. در ایران قانونگذاران شرایط را سخت تر می‌کنند. قانون را محدود تر می‌کنیم و این قدر فیلترها را تنگ می‌گیریم که شرایط و صلاحیت فرد حزب‌اللهی انقلابی که هشت سال هم در جنگ بوده است احراز نمی‌شود و این باعث منازعه سیاسی می‌شود. اصلاً فلسفه انتخابات، فصل‌منزاعه است، به این معنا که شما می‌گویید من باید نماینده بشوم، من هم می‌گویم من باید نماینده بشوم و آن یکی هم می‌گوید من و ... در آخر می‌گویند صندوق رأی و انتخابات می‌گذاریم و هر کسی که مردم را خواستند نماینده می‌شود. ولی در کشور ما خود انتخابات موضوع منازعه شده است، چرا؟ چون قوانین ما قوانین شفافی نیستند و اگر شفاف هم هستند مجریان و ناظران، خوب عمل نمی‌کنند و پاسخ‌گو نیستند. بالاخره در تمام دنیا نهاد ناظر وجود دارد؛ مثلاً در فرانسه شورای قانون اساسی نهاد ناظر است و بر انتخابات نظارت می‌کند یا در آمریکا مجلس مقننه و مجلس نمایندگان است و اگر احياناً مجلس خطا کرد دیوان عالی رأی نهایی را می‌دهد.

یک نکته را اشاره کنم که به عنوان نکته پایانی باشد که یک خبرنگار خارجی با من مصاحبه کرد و خیلی روی سیستم انتخاباتی ما ایراد داشت. من نمی‌خواستم خیلی ایرادات کشور را پیش او برجسته کنم گفتیم: ببین! همان گونه که در کشور تو شرایطی برای انتخابات وجود دارد در کشور ما هم شرایطی وجود دارد اعم از سن و سواد و خدمت سربازی و عدم محرومیت از حقوق اجتماعی و امثالهم؛ تا اینجا مساوی هستیم و مشکلی نداریم. حالا ما چون کشور اسلامی هستیم به هر حال باید یک تفاوتی با یک کشور لائیک و سکولار داشته باشیم. چون کشور اسلامی هستیم مثلاً عدم محکومیت به حدود شرعی را هم اضافه می‌کنیم کسی که مشروب خورده یا محکوم شده و شلاق خورده است را می‌گوییم صلاحیت ندارد نماینده بشود. بله ما اسلامی هستیم و باید این کار را بکنیم. کسی که مرتد است و به خاطر ارتدادش حکم گرفته است معلوم است آن هم نمی‌تواند کاندیدا باشد. تا این جا مشکلی نیست؛ اما برخی از قوانین قابل استناد نیستند. کشورداری چه

**مشکل دیگر  
ضعف نظام حزبی  
در ایران است.  
مهمترین کارویژه  
احزاب  
سازمان دادن  
به نامزدها و  
افکار عمومی  
برای برگزاری  
انتخابات است.  
برای مثال  
پالایش نامزدها  
توسط احزاب  
انجام می‌شود؛  
اما در ایران تعداد زیاد  
نامزدهای انتخاباتی بیانگر  
توسعه نیافتگی  
سیاسی است.**

# انسان و انتخاب

محمد حسین ارجمندنیا  
(پژوهشگر دینی)



## چکیده

انتخاب از ویژگی‌های ذاتی انسان است که با کمترین توجهی نمود پیدا می‌کند. در این پژوهش در آغاز به تعریف کوتاهی از انسان، انتخاب و نسبت بین آن دو می‌پردازیم و سپس شواهدی چند برای نشان دادن وجود انتخاب و اهمیت آن را یادآور می‌شویم و پس از آن، خاستگاه و انجام انتخاب را تشریح می‌کنیم و در ادامه به تبیین متعلق انتخاب و شاخصه یک انتخاب مطلوب خواهیم پرداخت و در پایان نتیجه می‌گیریم که ما ناگزیر از انتخابیم و باید بهترین انتخاب را داشته باشیم که آرامش را به ما هدیه دهد.

کلیدواژه: انسان، انتخاب، خود، دیگران، شاکله، مسئولیت، تعهد، بود، نمود

## مقدمه

آغازگاه آفرینش آدمی به نمی دانم باز می گردد «والله اخرجکم من بطون امهاتکم لتعلمون شیئا و جعل لکم السمع والابصار والافئدة لعلکم تشکرون»<sup>(۱)</sup> و خداوند شما را از شکم مادرانتان بیرون آورد، در حالیکه چیزی نمی دانستید و برای شما گوش و دیدگان و دل ها قرار داد تا شکر گزارید. اینکه آدمی از کجا آمده، چگونه آمده، کی آمده و پرسش هایی از این دست همواره ذهن بشر را به خود مشغول داشته و تا امروز پاسخ دقیق و صریحی برای آن یافت نشده است. به هر حال انسان موجود است چه آنکه افکنده شده باشد<sup>(۲)</sup> و یا حاصل یک روند تکاملی باشد<sup>(۳)</sup> برای شناخت او نیازمند برشی هستیم از ماهیت<sup>(۴)</sup> و یا هستی<sup>(۵)</sup> او تا ویژگی هایش آشکار شود. گرچه این کار سهل و ممتنع می نماید. ممتنع از آن جهت که هر شخصی نسخه ای منحصر به فرد است و دست یابی به تک تک آنها محال است و سهل از آن جهت که آدمها شبیه به هم اند و با تجزیه یکی می توان بقیه را تحلیل نمود.

در این کوتاه مقال به بررسی یکی از ویژگی های اساسی انسان یعنی انتخاب می پردازیم و پیش از آن مفهوم انسان، انتخاب و نسبت بین آن دو را به اختصار توضیح می دهیم.

## مفهوم انسان

انسان واژه ای است عربی، اسم جنس عام که برای مذکر و مؤنث و جمع و مفرد یکسان بکار می رود. لفظ انسان یا برگرفته از نسیان است بنا بر اینکه اصل آن انسیان باشد. و یا برگرفته از انس است. تعاریف گوناگون نیز از او شده است که بنابر سلايق اندیشمندان متفاوت بوده است به عنوان نمونه:

انسان موجودی است راست قامت

انسان موجودی است تمدن ساز و فرهنگ آفرین

انسان موجودی است مضطرب

انسان موجودی است دردمند

انسان موجودی است مختار

انسان حیوان ناطق است

انسان حیوانی است تکامل یافته

انسان خلیفة الله است

انسان موجودی است که مظهر جمیع اسما است.

و تعاریف از این دست فراوان ذکر شده است که هر کدام برگرفته از دیدگاه اندیشمندان با توجه به فضای حاکم بر ذهن آنان و محیط پیرامون آنان است.

## مفهوم انتخاب

واژه انتخاب مصدر به معنای برگزیدن<sup>(۶)</sup> و گاه اسم مصدر به معنای گزینش است<sup>(۷)</sup> یعنی برگزیدن چیزی یا کسی از میان یک مجموعه انتخاب یکی از معانی اختیار است و آن جایی است که اختیار به فاعل بالقصد تعریف می شود « هوالذی له علم وارادة و علمه بفعله تفصیلی قبل الفعل بداع زاید کالانسان فی افعاله الاختیارية»<sup>(۸)</sup> فاعل بالقصد، فاعلی است که از روی علم و آگاهی با اراده انتخاب می کند و انگیزه ای زاید بر ذاتش دارد

به گونه ای که اگر این انگیزه خاص نسبت به انجام کار در او پدید نیاید، آن کار تحقق پیدا نمی کند. همانند کارهای روزمره اعم از خوردن، خوابیدن، مطالعه کردن و ...

## نسبت بین انسان و انتخاب

انتخاب یک ویژگی خاص و صفت ویژه برای انسان است که نسبتش با انسان، نسبت تساوی است. همان طور که انسان ناطق است می توان گفت انسان انتخاب گر است؛ بنابراین می توان چنین تعریف کرد: انسان حیوانی است انتخاب گر ...

## شواهد وجود انتخاب

جد اعلاى انتخاب اختیار است که بدیهی می نماید همان گونه که علامه حلی در کشف المراد می گوید: «الضرورة قاضیه باستناد الافعال البینا»<sup>(۹)</sup> ولی یادآوری شواهدی چند خالی از فایده نیست. اولین شاهد، وجدان و علم حضوری است که به تعداد آدمیان از بدو تا ختم متنوع و متکثر است، هر کسی در درون خویش و با علم حضوری درک می کند که مختار است و انتخاب گر، همان طور که احساس تشنگی و نیاز به آب را درک می کند همینطور احساس می کند که می تواند بنوشد یا ننوشد و یا چه چیزی را برای نوشیدن انتخاب کند. مولوی در این زمینه می گوید:

اختیار هست ما را بی گمان

حس را منکر نتانی شد عیان<sup>(۱۰)</sup>

اختیار اندر درونت ساکن است

ناندید او یوسفی، کف را نخست<sup>(۱۱)</sup>

دومین شاهد، تردید در تصمیم گیری هاست، گاه آدمی آنقدر تردید دارد که عنان خویش را به قرعه و استخاره می سپارد، اگر انتخابی در کار نبود این تردید بی معنا بود. به قول مولوی:

اینکه فردا این کنم یا آن کنم

این دلیل اختیار است ای صنم<sup>(۱۲)</sup>

و در جای دیگر می گوید:

در تردد مانده ایم اندر دو کار

این تردد کی بود بی اختیار<sup>(۱۳)</sup>

این کنم یا آن کنم او کی گود

که دو دست و پای او بسته بود<sup>(۱۴)</sup>

سومین شاهد، پشیمانی از کارهاست، عقلا همواره برای هر انتخابی ضریب خطایی قائل اند و راه جبران خطا را در قوانین مدنی اعم از ارث، دیه و ... قرار داده اند و اساساً توبه در فرهنگ اسلامی به دلیل پذیرش پشیمانی است. اگر راه و کار خطا را انسان انتخاب نکرده بود پشیمانی معنا نداشت و همین طور احساس شرم و خجالت کشیدن از کارها همه حاکی از انتخاب است و اگر انتخابی نبود اینها همه بی معنا بود. در همین جا مولوی می گوید:

گر نبودی اختیار این شرم چیست

و این دریغ و خجالت و آرم چیست؟<sup>(۱۵)</sup>

چهارمین شاهد، وجود نظام پاداش و کیفر و یا امر و نهی و تکلیف است. اینکه عقلا کسی را تنبیه می کنند و یا به کسی جایزه می دهند. اینکه مجرمان را محاکمه، مؤاخذه و زندان می کنند، نشانگر آن است که انسان

انتخاب یک ویژگی خاص و صفت ویژه برای انسان است که نسبتش با انسان، نسبت تساوی است. همان طور که انسان ناطق است می توان گفت انسان انتخاب گر است! بنابراین می توان چنین تعریف کرد: انسان حیوانی است انتخاب گر.

#### اهمیت انتخاب

با تلاش و انتخابش برگزیده است و اگر این گزینش نبود تکلیف، بی معنا بود؛ چنانچه مولوی می گوید:  
زان که محسوس است ما را اختیار خوب می آید بر او تکلیف کار<sup>(۱۹)</sup>  
اگر این باور نبود که آدمی می تواند انتخاب کند، امر و نهی بی معنا بود، اگر بدانیم که کسی نمی تواند از امر و نهی سرباز بزند امر و نهی معنا نداشت؛ به قول مولوی:  
جمله قرآن امر و نهی است و وعید امر کردن سنگ مرمر را که دید<sup>(۲۰)</sup>  
شواهد فراوان دیگری را نیز می توان بر شمرد از جمله مسئولیت و تعهد که چرا ما متعهد می شویم و مسئولیت کاری را می پذیریم اگر ما انتخاب نکرده ایم تعهد و پذیرش مسئولیت معنا ندارد. پس ما می توانیم انتخاب کنیم و آنچه را انتخاب کردیم متعهد می شویم و مسئولیت آن را می پذیریم. بنابراین با توجه به شواهد ذکر شده ملتفت<sup>(۲۱)</sup> خواهیم شد که انسان مختار و انتخاب گراست.

از آنجا که شخصیت آدمی را انتخاب های پی در پی او می سازد و این روحيات و سجایا و عاداتی که بر اساس انتخابهایش به دست آمده او

را مقید می کند که بر اساس آن ملکات نفسانی و شاکله اش عمل کند که خداوند می فرماید: «قل کل يعمل علی شاکلته»<sup>(۲۲)</sup> بگو هر کسی بر اساس شاکله اش عمل می کند لازم به توضیح است که عمل بر اساس شاکله در پاسخ به آیات پیشین است که چگونه ممکن است قرآن برای عده ای شفا و رحمت باشد و برای عده ای دیگر خسران و زیان: «و نزل من القرآن ما هو شفاء و رحمة للمؤمنین ولا یزید الظالمین الا خساراً»<sup>(۲۳)</sup> خداوند در پاسخ می فرماید که ما هیچ تفاوتی بین آدمیان قائل نشدیم و این خود آنانند که بر اساس شاکله خود عمل می کنند، آنکه شاکله ای معتدل و مستقیم دارد از قرآن بهره مند می شود و آنکه شاکله اش بر اساس ظلم و ستم بنا نهاده شده بهره ای به جز خسران و زیان نخواهد داشت مگر آنکه شاکله اش را تغییر دهد این انسان است که با انتخابهایش شاکله اش را می سازد و بر اساس شاکله ای که ساخت، شخصیت او شکل می گیرد و تا زمانی که تغییری در آن ایجاد نکند بر آن اساس زندگی خواهد کرد و بر اساس آن خواهد مرد و بر اساس آن محسوس خواهد شد و به همین دلیل است که خداوند می فرماید «من کان فی هذه اعمی فهو فی الآخرة اعمی و اضل سبیلاً»<sup>(۲۴)</sup> اگر کسی در اینجا کور باشد در آخرت نیز کور و گمراه تر خواهد بود و عکس آن نیز صادق است اگر کسی در این دنیا بصیر و بینا بود در آنجا نیز بینا خواهد بود. بنابراین انتخاب های انسان است که زندگی در این دنیا و به هنگام مرگ و پس از آن را رقم خواهد زد و تمام داشته های آدمی را تشکیل می دهد.

#### انتخاب در قرآن

آیات فراوانی دال بر انتخاب انسان وجود دارد که در اینجا چند آیه از آیات شریفه قرآن کریم را با اندکی توضیح، یاد آور می شویم.

##### ۱- آیه ۲۵۶ سوره بقره

لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَ يُؤْمِنْ بِاللَّهِ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ لَا انفِصَامَ لَهَا وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ

در دین هیچ اکراهی نیست چرا که راه از بیراهه آشکار شده است، پس هر که به طاغوت کفرورزد و به خدا ایمان آورد بقیناً به محکم ترین دستاویز آویخته است که هرگز نخواهد گسست و خداوند شنوای داناست.

آیه شریفه بیان می کند اولاً آدمی مختار است و هیچ الزام و اجبار و اکراهی در پذیرش دین ندارد زیرا که دین عبارتست از سلسله معارف علمی که معارف عملی به دنبال دارد و جامع همه این معارف یک کلمه است و آن عبارتست از اعتقادات و اعتقاد و ایمان همه از امور قلبی است که اکراه و اجبار در او راه ندارد.

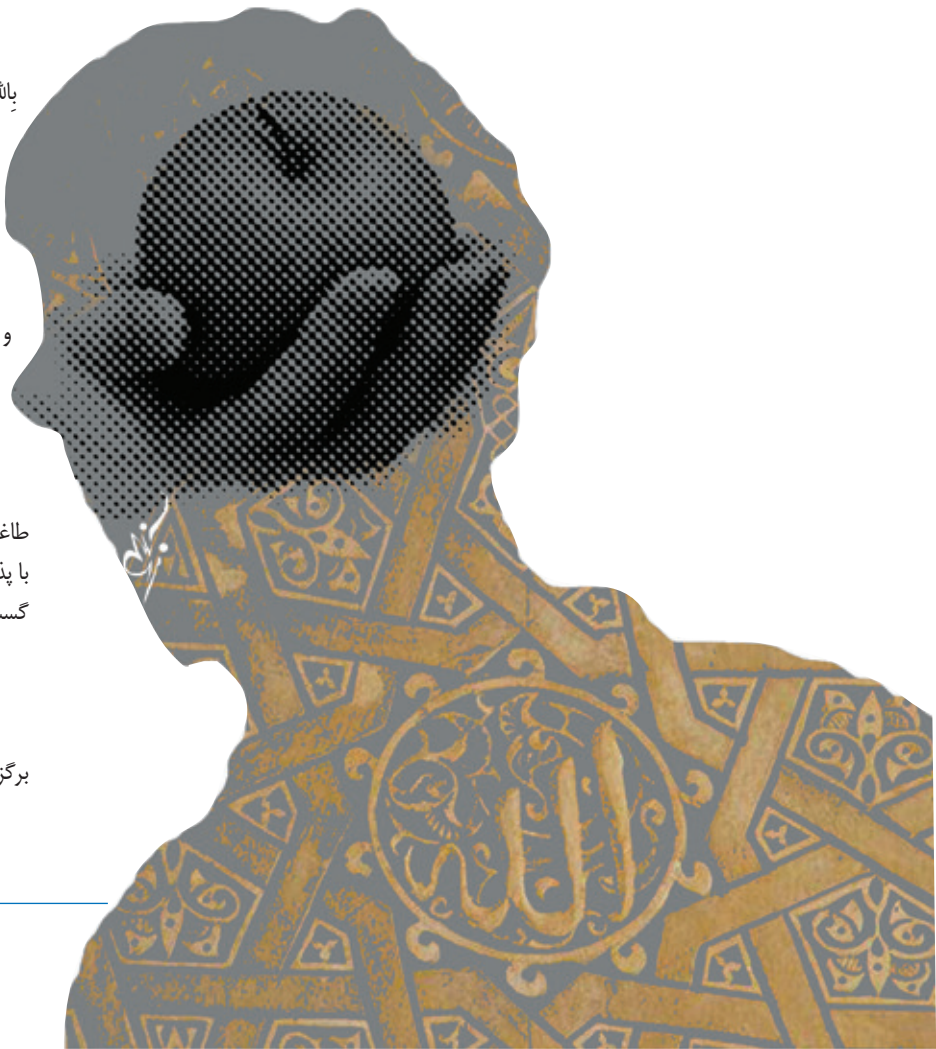
ثانیاً انتخابگر است، همینکه ایمان به خدا را بر گزینه دیگر که ایمان به طاغوت است بر می گزیند نشان می دهد که انسان انتخاب گراست و البته با پذیرش ولایت خداوند و ایمان به او به محکم ترین دستاویز آویخته که گسستنی نیست

##### ۲- آیه ۱۷ سوره فصلت

وَأَمَّا ثَمُودُ فَهَدَيْنَاهُمْ فَاسْتَحَبُّوا الْعَمَىٰ عَلَى الْهُدَىٰ ...

و اما ثمودیان پس آنها را هدایت کردیم ولی کور دلی را بر هدایت برگزیدند.

ثمود و ثمودیان و یا قوم ثمود سمبل است و آیه شریفه بدین معناست





**انتخاب، نتیجه شناخت است، کسی که بر اساس علم و آگاهی انتخاب می‌کند باید مسئولیت انتخابش را بپذیرد و این مسئولیتی است که متوجه عالمان و آگاهان است که بدانند هر تلاشی برای انتخاب هزینه ای دارد که باید هزینه آن را بپردازند.**



است که تلاش کنند هر چیزی را به جای خود برگردانند که از فروپاشی این عالم جلوگیری کنند. چه خوش می‌گوید شیخ محمود شبستری در گلشن راز:

جهان چون زلف و خط و خال و ابروست  
که هر چیزی به جای خویش نیکوست<sup>(۲۶)</sup>  
اگر ذره ای برگیری از جای  
خلل یابد همه عالم سراپای<sup>(۲۷)</sup>

### انجام انتخاب

بیان شد که خاستگاه انتخاب، خود است یعنی نقطه آغازین انتخاب، خود آدمی است و انجام انتخاب، دیگران است یعنی انتخاب از خود شروع می‌شود و به دیگران می‌انجامد. دیگران به دلیل فاصله‌ای که با من (خود) دارند می‌تواند با سه عنوان متفاوت (آن، او، تو) بررسی شود. «آن» انتخابی است که به طور کامل در اختیار انتخابگر است و عنانش کاملاً در اختیار اوست؛ «آن» همانند کالایی است که به هر سو و هر جهت برده می‌شود همانند اثاث منزل، اتومبیل، خانه و ... همه تحت فرمان من (خود) است.

«من» خود را مالک «آن» می‌داند و هر گونه تصرفی را برای خود مباح می‌داند.

«او» انتخابی است که طبق ضوابطی در اختیار انتخاب گر است، «او» انتخاب را محدودتر می‌کند زیرا که مختار است و هر گونه تصرفی در او باید تحت توافق، ضابطه و قانون باشد همانند: وکیل، نایب، همسر و ... «تو» انتخابی است که در اینجا من (خود) تمام عنان اختیار خویش به «تو» سپرده است و آن قدر در او ذوب شده است که دیگر خودی نمی‌بیند و یک رابطه دو شرطی من «تو، تو» من، با یک جایجایی به رابطه من - من مبدل خواهد شد و آدمی با این گزینش در اوج است. و احساس دوگانگی ندارد و گویا با یک قوس صعودی به خودخواهی محض رسیده است که شناخت «تو» را وابسته به شناخت خود می‌بیند چنانچه در حدیث معروف نبوی آمده است «من عرف نفسه فقد عرف ربه»<sup>(۲۸)</sup> یعنی هر کس خود را شناخت به تحقیق پروردگار خویش را شناخته است در اینجا معرفت خود همان معرفت دیگران خوانده می‌شود. در این گزینش به ظاهر آدمی از خود هیچ ندارد و عنان خویش به تو سپرده است ولی در حقیقت همه چیز دارد زیرا که خودش را به منبع لایزال متصل نموده است؛ اینجاست که احساس می‌کند به عهدی که با خدا در «الست» بسته بود عمل کرده: «و اذ اخذ ربک من بنی آدم من ظهورهم ذریتهم واشهدهم علی انفسهم، الست بریکم قالوا بلی»<sup>(۲۹)</sup> آن گاه که پروردگار تو از پسران آدم از پشت‌هایشان، نسل و نژاد آنها را بر گرفت و آنها را بر خودش گواه کرد که آیا من پروردگار شما نیستم همه گفتند بلی! بنابراین انجام انتخاب، دیگران است با ترتیب آن، او، تو.

### متعلق انتخاب

آنچه انتخاب به آن تعلق می‌گیرد و انسان می‌تواند برگزیند همانا موجود است و معدوم نمی‌تواند مورد انتخاب قرار گیرد. از نظر فلسفی متعلق انتخاب بازه باز (ا ه) <sup>(۳۰)</sup> است! صفر معدوم است و نمی‌توان عدم را انتخاب کرد، عدم چیزی نیست که برگزیده شود ولی هر چه که لباس وجود بر تن کرد می‌تواند مورد گزینش و انتخاب قرار بگیرد. بین صفر و یک بی نهایت پدیده

که هدایت درب خانه تک تک افراد و همه جوامع را می‌زند و آنان هستند که با علل و انگیزه‌های متنوع و متفاوت هدایت را رها کرده و به غفلت و معصیت و ضلالت و گمراهی روی می‌آورند بنابر این تغییر و وضعیت در دست آنان است و آدمیان هستند که انتخاب می‌کنند.

### ۳- آیه ۳ سوره انسان

إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا

ما راه را به او نشان دادیم یا سپاس گزار باشد و یا ناسپاس.

همان طور که نور افشانی و هدایت انسان، سنت الهی است، انتخاب گری انسان نیز یک سنت الهی است.

خداوند نور افشانی، هدایت و راهنمای می‌کند و راه را برای همه‌گان مشخص می‌کند و این انسان است که با دیدن راه، بیراه و مسیر نادرست را انتخاب می‌کند.

بنابر این، قرآن کریم انسان را موجودی انتخاب گر می‌داند و روح گزینشگری را حاکم بر او می‌داند که اگر اینگونه نبود بیان دو قطبی‌ها در باورها، اخلاق و ذکر پیامدهای انتخاب‌ها، نادرست و بیان وعد و وعیدها، بی‌معنای بود.

### خاستگاه انتخاب

اینکه انتخاب از کی و از کجا آغاز می‌شود پرسش بسیار مهمی است و پرداختن به آن مجال دیگری را می‌طلبد، اما مهم این است نقطه آغازین انتخاب، نفس و خود انسان است. آدمی ابتدا خود را انتخاب می‌کند و با حب النفس خود را برای خود بر می‌گزیند و خودخواه می‌شود البته در اینکه خود خواهی خوب است یا بد، بحث‌های فراوان اخلاقی، روان شناختی و حتی جامعه شناختی می‌توان کرد ولی همین قدر می‌توان گفت اگر خودخواهی نبود تا امروز نسل بشر منقرض شده بود یعنی بقاء انسان مرهون خودخواهی اوست و شاید بتوان گفت خودخواهی یک موهبت الهی است که آدمی انتخابی می‌کند و اگر این گونه نبود همه دست به انتحار می‌زدند ولی آنچه به عنوان خودخواهی و حب النفس مذموم شمرده شده به دلیل این است که در جای خود قرار نگرفته و هر چیزی که در جای خود قرار نگیرد ظلم است و ظلم قبیح و مذموم است. جایگاه انسان، خلیفه الهی است! او باید جانشین خدا باشد؛ اگر به جای خدا نشست، در غیر جای خود قرار گرفته که ظلم است و لذا خداوند می‌فرماید: «افرایت من اتخذ الهه هواه و اضل الله علی علم و ختم علی سمعه و قلبه و جعل علی بصره غشاوة فمن یتهدیه من بعد الله افلا تذکرون»<sup>(۳۱)</sup> پس آیا دیدی کسی که هوای خویش را معبود قرار داده و خدا او را با وجود عملش گمراه کرده و به گوش و دلش مهر زده و بر دیده اش پرده نهاده است آیا پس از خدا چه کسی او را هدایت خواهد کرد، آیا پند نمی‌گیرد؟ بنابراین نقطه شروع انتخاب، گزینش خود برای خود است که اگر عادلانه باشد و بر سکوی خود بایستد به کمال می‌رسد و انسان کامل خواهد شد و اگر در جایگاه خداوند قرار بگیرد ظالمانه خواهد بود که به جرأت می‌توان گفت بزرگترین مشکل بشر امروزی این است که آدمی در جای خود نایستاده است و اگر پدیده ای بر اساس ظلم شکل بگیرد پایدار نخواهد بود. فجایعی که امروز در عالم با آن مواجه ایم از این دست است یأس و نومیدی، احساس پوچی و بی‌معنایی در زندگی اجتماعی همه و همه ناشی از این نگاه ظالمانه انسان به خود است که باید اصلاح شود و این مهمترین وظیفه و رسالت دانشمندان و به ویژه فیلسوفان در جهان امروز

است که همگی می‌توانند مورد گزینش قرار بگیرند ولی نه صفر که معدوم است می‌تواند انتخاب شود و نه یک که مطلق وجود است زیرا برای انتخاب، گزینش گر بایستی بر پدیده‌ها اشراف داشته باشد که اینگونه نیست البته می‌توان به آن بسیار نزدیک شد ولی نمی‌توان به آن رسید. آدمی ممکن الوجود است و نمی‌تواند بر واجب الوجود اشراف پیدا کند و آن را برگزیند. اما اگر با دید عرفانی به این گزاره بنگریم ممکن است مطلق وجود نیز مورد گزینش قرار بگیرد با این نگاه آن وجود محض دسترس‌ترین است و همه چیز جلوه او یابد و هر چه هست اوست و همه با هم وحدت دارند. با این تعبیر متعلق انتخاب بازه نیم باز (ا،ه) است و مطلق وجود هم قابل گزینش خواهد بود.

### شاخصه انتخاب

انتخاب در زمان حال صورت می‌گیرد، گذشته را نمی‌توان انتخاب کرد، از گذشته تنها گزارشی موجود است و سهم تأثیر ما در این انتخاب صفر است، آینده را نیز نمی‌توان انتخاب کرد به دلیل اینکه موجود نیست ولی می‌توان راهی را انتخاب و یا به عبارتی راهی را تولید کرد که با کمک آن بتوانیم انتخاب صحیحی داشته باشیم و بتوانیم آینده بهتری را بسازیم! شاخصه اساسی این راه، کم کردن فاصله بین بود و نمود آدمی است! آدمی در زمان حال از بود و نمود برخوردار است. آنچه ظهور و بروز دارد همان نمود اوست که مدعی همه کمالات است ولی فاصله فراوانی با بود انسان دارد بهترین شاخصه برای انتخاب ما و اینکه چه انتخابی بهتر و درست تر است اینکه بر آیند آن انتخاب کم کردن فاصله بود و نمود آدمی باشد تا بدانجا که این فاصله به صفر برسد و این زمانی تحقق پیدا می‌کند که با انتخابمان هیچ گونه پنهان کاری نداشته باشیم همان گونه که امام علی(ع) می‌فرماید: «و احذر کل عمل يعمل به فی السر و یستحی منه فی العلانیه و احذر کل عمل اذ سئل عنه صاحبه انکره او اعتذر منه»<sup>(۳۳)</sup> بپرهیز از هر کار پنهانی که در آشکار شدنش شرم داری، بپرهیز از هر کار پنهانی که اگر از کننده آن پرسش کنند نپذیرد و یا عذرخواهی کند. انتخابی مطلوب است که اگر پرده‌ها بالا رود و بود آدمی آشکار شود کوچکترین نگرانی و شرمندگی نداشته باشد. این مهم با اصلاح انگیزه و نیت تحقق پیدا می‌کند. اگر این انگیزه در انسان‌ها شکل بگیرد آنگاه هیچ ردیله‌ای را مشاهده نخواهیم کرد و افراد و جامعه و تاریخی نمونه خواهیم داشت و این همان فضایی است که به دنبال آنیم و امید داریم با ظهور امام زمان (عج) محقق شود.

### پیامد انتخاب

انتخاب، نتیجه شناخت است، کسی که بر اساس علم و آگاهی انتخاب می‌کند باید مسئولیت انتخابش را بپذیرد و این مسئولیتی است که متوجه عالمان و آگاهان است که بدانند هر تلاشی برای انتخاب هزینه‌ای دارد که باید هزینه آن را بپردازند. امام علی(ع) می‌فرماید: «ما اخذ الله علی اهل الجهل ان یعلموا حتی اخذ علی اهل العلم ان یعلموا»<sup>(۳۴)</sup>. خداوند از مردم نادان عهد نگرفت که بیاموزند تا آنکه از دانایان عهد گرفت که آموزش دهند بنابراین این آگاهان و دانشمندان هستند که با سخت کوشی و تلاش فراوان انتخاب می‌کنند و همواره هزینه آن را در جامعه و تاریخ پرداخته اند تا راه را برای انتخاب دیگران هموار سازند.

### نتیجه

داشته‌های وجودی انسان بر اساس انتخاب به دست می‌آید انتخاب‌های

پی در پی شاکله‌ای برای آدمی طراحی می‌کند که با آن شاکله زندگی می‌کند و با آن شاکله می‌میرد و با آن شاکله محشور خواهد شد. این فرایند شاکله‌سازی با اراده و آگاهی است که منجر به تصمیم می‌شود و نتیجه این تصمیم انتخاب است.

انتخاب از آدمی قابل انفکاک نیست و ناگزیریم از پذیرش آن؛ به عبارت دیگر آدمی محبوس به انتخاب است و محکوم به آزادی است حتی اگر تنها یک گزینه پیش رو داشته باشد و این انتخاب زمانی به مطلوب خویش خواهد رسید که فاصله بود و نمود را به حداقل برساند و هر قدر این فاصله کمتر شود از کمال بالاتری برخوردار خواهد شد تا اینکه این فاصله به صفر برسد و آن در انسان کامل است که معصومین(علیهم السلام) نمونه‌های آنند و در رأس همه پیامبر گرامی اسلام «محمد مصطفی» است که امید است با تأسی به آنان و حرکت در مسیرشان بهره‌ای نصیبمان گردد.

### پانویسها:

۱. قرآن کریم، سوره نحل، آیه ۷۸.
۲. بنابر تئوری فیکسیسم (fixism)
۳. بنابر تئوری ترانسفورمیسم (transformism)
۴. بنابر فلسفه اسلامی.
۵. بنابر فلسفه‌های وجودی (existentialism)
۶. سید ضیاءالدین سجادی، انسان در قرآن، ص ۱۸.
۷. حسینی الزبیدی، تاج العروس، ج ۴، ص ۱۰۲.
۸. صدرالدین الشیرازی، محمد ابراهیم، اسفار اربعه، ج ۲، ص ۳۰۲.
۹. فرهنگ دهخدا.
۱۰. فرهنگ عمید.
۱۱. طباطبایی، محمدحسین، نه‌ایة الحکمة، ص ۱۷۳.
۱۲. علامه حلی، کشف المراد، ص ۳۰۸.
۱۳. مثنوی معنوی، دفتر پنجم، بیت ۲۹۶۷.
۱۴. مثنوی معنوی، دفتر پنجم، بیت ۲۹۷۵.
۱۵. مثنوی معنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۰۲۴.
۱۶. مثنوی معنوی، دفتر ششم، بیت ۴۰۸.
۱۷. مثنوی معنوی، دفتر ششم، بیت ۴۰۹.
۱۸. مثنوی معنوی، دفتر ششم، بیت ۳۰۹.
۱۹. مثنوی معنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۰۲۱.
۲۰. مثنوی معنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۰۲۶.
۲۱. التفات نقش بسیار مهمی در ظهور بدیهیات ایفا می‌کند ممکن است امری بدیهی باشد چون التفات نداریم غیر بدیهی به نظر آید و انتخاب و اختیار هم بدیهی اند البته اگر التفات باشد.
۲۲. قرآن کریم، سوره اسراء، آیه ۸۴.
۲۳. قرآن کریم، سوره اسراء، آیه ۸۲.
۲۴. قرآن کریم، سوره اسراء، آیه ۷۲.
۲۵. قرآن کریم، سوره جاثیه، آیه ۲۳.
۲۶. شیخ محمود شبستری، (السعدالدین محمود شبستری)، گلشن راز، بخش ۵۰.
۲۷. شیخ محمود شبستری، (السعدالدین محمود شبستری)، گلشن راز، بخش ۸.
۲۸. تعابیر فوق از مارتین بوهر دانشمند اتریشی در کتاب (من تو) برگرفته شده.
۲۹. بحارالانوار، جلد ۵، ص ۴۵۲.
۳۰. قرآن کریم، سوره اعراف، آیه ۱۷۲.
۳۱. این تعبیر برگرفته از ریاضیات و آنالیز است.
۳۲. امام علی(ع)، نهج البلاغه، نامه ۶۹.
۳۳. امام علی(ع)، نهج البلاغه، حکمة ۴۷۸.

# احقاق حق احساس مسؤولیت

محمد طہماسیبی

(کارشناس ارشد امور تربیتی)

## مقدمه

آیا می‌توان بدون دادن حقوق افراد از آنها مسئولیت خواست؟ و از آنجا که حق گرفتنی است و نه دادنی، آیا بدون امکان احقاق حق می‌توان در افراد احساس مسئولیت ایجاد کرد؟ البته از نظامات استبدادی - چه در سطح خانه و چه در سطح مدرسه و جامعه - نمی‌توان چنین انتظاری داشت، زیرا این نظامات فکری، تکلیف و مسئولیت را تحمیل می‌کند و منتظر نمی‌ماند تا این احساس و ارزش در افراد درونی شود. حتی به خشونت دست خواهد زد تا تکلیف به هر قیمتی انجام شود و این اعمال خشونت را غیرت و حمیت و مخالفت با آن را تساهل و تسامح نام خواهد نهاد. در این فضای فرهنگی احقاق حق نه تنها نشانگر شجاعت، شهامت اخلاقی، پاک‌ی، تقوا و درستی نیست؛ بلکه بیانگر عصبیت، جسارت، ناسازگاری و زیاده‌خواهی خواهد بود، زیرا قبل از هر چیز اقتدار فرد مستبد و عدالت ادعایی او را زیر سؤال می‌برد. از این تأسفبارتر این است که طرفداران استبداد به جای «حق در مقابل تکلیف و مسئولیت» (همچون: وَفِي أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ لِّلسَّائِلِ وَالْمَحْرُومِ «الذاریات: ۱۹» و همچون این آیات از پروین اعتصامی «ره»: گشت حق کارگران پایمال / بر صفت غله که در آسیاست - چند شود بارکش این و آن / زارع بدبخت مگر چارپاست - عدل چه افتاد که منسوخ شد / رحمت و انصاف چرا کیمیاست؟)، همواره «حقیقت به معنای مطابق با واقع» (مثل: معاد حقیقت دارد) یا «حق به معنای استحقاق» (اینش سزا نبود دل حقگزار من / کز غمگسار خود سخن ناسزا شنید) و... را پیش کشیده و مطرح می‌کنند و بیش از حق از مسئولیت فرزند، دانش‌آموز، کارگر و کشاورز و... سخن می‌گویند. اغلب چنین افرادی در محیط‌های بسته استبدادی رشد یافته و بر اساس شاکله خود عمل می‌کنند و ناخودآگاه استبدادورزی خود را توجیه خواهند نمود. این نگرش ریشه در بخشی از فرهنگ ایران زمین داشته و مواردی از آن را حتی در افکار مریبان و حکمای بزرگ این سرزمین می‌توان سراغ گرفت. چنانکه خواستن تکلیف با چاشنی خشونت‌ورزی در بخش تربیتی گلستان سعدی نیز مورد تأیید قرار گرفته است:

معلم کُتابی دیدم در دیار مغرب، ترشروی، تلخ‌گفتار، بدخوی، مردم‌آزار، گدا طبع، ناپرهیزگار که عیش مسلمانان به دیدن او تبه‌گشتی و خواندن قرآنش دل مردم سیه کردی. جمعی پسران پاکیزه و دختران دوشیزه به دست جفای او گرفتار. نه زهره خنده و نه یارای گفتار گه عارض سیمین یکی را طپنچه زد و گه ساق بلورین دیگری شکنجه کردی. القصه شنیدم که طرفی از خیانت نفس او معلوم کردند و بزند و برانندند و مکتب او را به مصلحتی دادند: پارسای سلیم، نیک‌مرد حلیم که سخن جز به حکم ضرورت نگفتی و موجب آزار کس

بر زبانش نرفت. کودکان را هیبت استاد نخستین از سر برفت و معلم دومین را اخلاق ملکی دیدند و یک‌یک دیو شدند. به اعتماد حلم او ترک علم دادند. اغلب اوقات به بازیچه فراهم نشستندی و لوح درست ناکرده در سر هم شکستندی استاد معلم چو بود بی‌آزار خرسک بازند کودکان در بازار بعد از دو هفته بر آن مسجد گذر کردم، معلم اولین را دیدم که دل خوش کرده بودند و به جای خویش آورده. انصاف برنجیدم و لاحول گفتم که ابلیس را معلم ملائکه دیگر چرا کردند. پیرمردی ظریف جهان‌دیده گفت:

پادشاهی پسر به مکتب داد لوح سیمینش بر کنار نهاد  
بر سر لوح او نوشته به زر جور استاد به ز مهر پدر<sup>(۱)</sup>  
سعدی(ره) حتی این خشونت‌ورزی و تنبیه بدنی را نسبت به ملک زادگان نیز روا دانسته است:

یکی از فضلا تعلیم ملک‌زاده‌ای همی داد و ضرب بی‌محابا زد و زجر بی‌قیاس کردی. باری پسر از بی‌طاقتی شکایت پیش پدر برد و جامه از تن دردمند برداشت. پدر را دل به هم برآمد. استاد را گفت که پسران آحاد رعیت را چندین جفا و توبیخ روا نمی‌داری که فرزند مرا، سبب چیست؟ گفت سبب آن که سخن اندیشیده باید گفت و حرکت پسندیده کردن همه خلق را علی‌العموم و پادشاهان را علی‌الخصوص به موجب آن که بر دست و زبان ایشان هر چه رفته شود، هر آنکه به افواه بگویند و قول و فعل عوام‌الناس را چندان اعتباری نباشد.<sup>(۲)</sup> البته سعدی(ره) حکیم است و خشونت در نظر او حدودمرزی دارد و بر آن است که نباید بی‌حد اعمال شود:

پارسایی بر یکی از خداوندان نعمت گذر کرد که بنده‌ای را دست و پای استوار بسته عقوبت همی کرد. گفت: ای پسر همچو تو مخلوقی را خدای عزوجل اسیر حکم تو گردانیده است و ترا بر وی فضیلت داده، شکر نعمت باری تعالی بجای آر و چندین جفا بر وی می‌پسند. نباید که فردای قیامت به از تو باشد و شرمساری بری.<sup>(۳)</sup>

و در نتیجه این حکیم قرن هفتم هجری قمری انجام مسئولیت تحت حاکمیت استبداد را بر هوی‌پرستی ترجیح داده و گویی در آن عصر راه‌حل سومی متصور نبوده تا افراد تحت تربیت به جای «انجام مسئولیت اجباری و به هر قیمت» به «احساس مسئولیت» برسند و هم‌زمان بتوانند به «احقاق حق» نیز بیندیشند. البته این سه داستان نمایانگر همه دیدگاه سعدی بزرگوار و مهم‌تر از آن تمام فرهنگ اسلامی و ایرانی ما نبوده و در جای‌جای این فرهنگ کهن بر رعایت حقوق متقابل تأکید شده است:

وفا کردن و وفادار بودن شاید مهم‌ترین حقی بود که در میان مردم شناخته می‌شد. اصلاً هم جنبه سیاسی و حکومتی نداشت. تکلیفی به عهده حکومت نبود و حکومت هم دخالتی



در خانه و معلم ناتوان در مدرسه و مربیان جامعه، جایگاه و پایگاه سابق را هم ندارند. آنچه می ماند اقتدار روزافزون دنیای مجازی، ماهواره، اینترنت و گروه های مردم نهادی است که مورد اقبال فرزندان این نسل اند. پدر و مادر، معلم و مربی اگر می خواهند با نسل جدید در ارتباط بوده و در تربیت آنها سهم داشته باشند؛ باید با دنیای جدید و اقتضات آن آشنا بوده و در این فضا و با امکانات جدید خود را به روز کنند. فرزندان این نسل به بازی و بازیچه بیش از درس و مشق مشغولند و از جور استاد نیز باکی ندارند. آنها یا تحت تربیت خودکامگان بوده اند که مدیریت فرهنگی را با مهندسی و خانه و مدرسه را با پادگان و کارخانه

اشتباه گرفته اند و یا تحت نظر مربیان بی تفاوت و بی بند و بار قرار داشته اند؛ بنابراین سزاوار است تا طرح سومی ریخته شود و افراد تأثیرگذار و متعهد، محاسن هریک از دو روش سابق را اخذ کرده و از روش های

**توجه به حقوق بشر و اصل عدالت به مثابه اموری ذاتی و تکوینی و خارج از قوانین قراردادی اولین بار به وسیله مسلمین عنوان شد، پایه حقوق طبیعی و عقلی را آنها بنا نهادند؛ اما مقدر چنین بود که آنها کار خود را ادامه ندهند.**

زبان بار آنها دست بشویند؛ یعنی قاطعیت را از خودکامگان و اطمینان بخشی را از اهل تساهل و تسامح درس گرفته و پدر، معلم و مربی قاطع و اطمینان بخشی بشوند. تنها در این صورت است که با دادن حقوق الهی، طبیعی و فطری به این نسل می توانند انتظار داشته باشند که آنها نیز متقابلاً حق الناس را رعایت کرده و شهروندی مسئول و متعهد باشند. این مهم در صورتی اتفاق خواهد افتاد که هر مربی خود را پاسخگو بداند و در این زمینه خود را برتر از خدا نبیند. خداوند مهربان و عزیزی که در آیه شریفه: «رُسُلًا مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا»<sup>(۶)</sup>؛ محق بودن انسان را حتی در برابر خود می پذیرد. البته خدای حکیم در آیه ای دیگر می فرماید: «لَا يُسْأَلُ عَمَّا يَفْعَلُ وَهُمْ يُسْأَلُونَ»<sup>(۷)</sup> تا انسان این هنرمند هستی، متوهم نشده و خود را کارگردان جهان نبیند.

#### احقاق حق و احساس مسئولیت

خداوند قبل از سن تکلیف نعمات بسیاری را در اختیار انسان گذاشته و در مقابل هر نیاز، حقی متناسب برای او قائل

در این امر نداشت. خود آدمیان به محض آدمی بودن این حق را باید پاس می داشتند؛ و حق نان و نمک و حق نعمت و حق دوستی و حق یاری و حق صحبت، این ها حقوقی است که در ادبیات گذشته ما از آن سخن بسیار می یابید. البته حق استاد و حق پدر و مادر این ها هم همه بوده است؛ اما آنچه جنبه عام داشته و در جامعه و در میان همه تیره ها و شاخه های اجتماعی به رسمیت شناخته می شده و ادا کردن آن و محترم شمردن آن واجب و فریضه دانسته می شد، همین حق صحبت یا وفای به عهد صحبت بود که در اشعار علمای ما و متفکران ما موج می زند. [...] البته این حق اسمش حق است، ولی حقیقت آن تکلیف است و این نکته خیلی مهمی است. اسمش حق است که شما باید حق صحبت را نگه دارید، ولی می گویند که «باید» حق صحبت را نگه دارید. باید حق دوستی را ادا کنید. یک «باید» روی آن نشسته است و پشت آن خوابیده است و همین که «باید» به میان آمد از حالت رخصت و از حالت آزادی شما بیرون می روید و این امر فریضه ای می شود برای شما و وجوب پیدا می کند و گردن نهادنی است. باید اطاعت کنید.<sup>(۸)</sup> اما چرا در این فرهنگ، حق ادا نشده و بیش از آن از تکلیف سخن به میان آمده است؟ «توجه به حقوق بشر و اصل عدالت به مثابه اموری ذاتی و تکوینی و خارج از قوانین قراردادی اولین بار به وسیله مسلمین عنوان شد، پایه حقوق طبیعی و عقلی را آنها بنا نهادند؛ اما مقدر چنین بود که آنها کار خود را ادامه ندهند، پس از تقریباً هشت قرن، دانشمندان و فیلسوفان اروپایی آن را دنبال کنند و این افتخار را به خود اختصاص دهند!... شرقی به حکم طبیعت شرقی خودش، انسانیت خود را در این می شناسد که عاطفه بورزد، گذشت کند، هموعان خود را دوست بدارد و جوانمردی به خرج دهد؛ اما غربی انسانیت خود را در این می بیند که حقوق خود را بشناسد و از آن دفاع کند و نگذارد دیگری به حریم حقوق او پا بگذارد. [...] اما روحیه خاص شرقی کار خود را کرد، با آنکه در آغاز کار حقوق و اخلاق را با هم از اسلام گرفت، حقوق را رها کرده! و توجهش را به اخلاق محصور کرد.»<sup>(۹)</sup>

و این گوشه ای از فضای حاکم بر تربیت در گذشته و حال کشور است. چه در خانه و چه در مدرسه، چه زمانه مکتب خانه و چه دوران مدارس جدید که در آنها استبداد، خودکامگی، فلک کردن و تنبیه بدنی از سویی یا هرج و مرج از دیگر سو رایج بوده و کمتر از درونی کردن ارزش های والای مسئولیت پذیری و احقاق حق صحبت به میان می آمده است. البته در دوران دهکده جهانی، منابع اقتدار (افراد الگو) در خانه، مدرسه و جامعه نیز تغییر کرده و امر تربیت پیچیده تر شده است. هیبت و اقتدار پدر در خانه، معلم در مدرسه و مربیان در جامعه از سر کودکان و نوجوانان بیرون رفته و بنابراین پدر خسته و خسته دل

شده است. طبیعتی چنین پهناور را برای روح بلند او برپا داشته و مهد زمین را گهواره پرورش او ساخته است. مادر مهربانی را به پرورش و تربیت او گماشته و پدر حمایت‌کننده‌ای را به کار و فعالیت واداشته تا نیاز مسکن و خوراک و پوشاک و امنیت او را تأمین کند. پس از این همه لطف، به او اجازه داده تا حقوق خود را بشناسد و آنها را درخواست نماید. آنگاه با احساس مسئولیتی که ایجاد می‌شود از بنده خود انتظار دارد تا از این همه نعمت به‌درستی استفاده کرده و نقش خود را درست خوانده و درست اجرا نموده و مسیر سنگلاخ هستی را قدری هموارتر نماید. انسان نیز اگر می‌خواهد جانشین خدا باشد، باید نسلی مسئول تربیت کند و این ممکن نخواهد بود مگر این‌که به حقوق فرزندان خود قبل از درخواست تکالیف توجه نموده و بداند که اولین حق هر نسل عبارت است از «حق دانستن حقوق خود». کف این حقوق در پنج ستون اعلامیه جهانی حقوق بشر برشمرده شده و تا رسیدن به سقف حقوق انسان که در اسلام بدان پرداخته‌شده آموزش همین حقوق حداقلی خود سال‌ها به درازا خواهد کشید. به‌طور خلاصه «اعلامیه جهانی حقوق بشر» - آن‌گونه که توسط طراح اعلامیه، دانشمند فرانسوی، رن کاسن توصیف شده - بر پنج ستون استوار است:

۱- حقوق فردی و شخصی: حق برابری، حق زندگی، آزادی و امنیت و نظایر آن (ماده ۱ تا ۱۱)

۲- سپس حقوقی مطرح می‌شود که به فرد مربوط می‌شود، اما در ارتباط با گروه‌های اجتماعی که در آنها شرکت دارد: حق محترم شمردن زندگی خانوادگی، حق ازدواج، آزادی سفر در چهارچوب دولت ملی، یا خارج از آن، حق داشتن تابعیت، پناهندگی در صورت تعقیب، حقوق مالکیت و آزادی در اعمال مذهبی (ماده ۱۲ تا ۱۷)

۳- گروه سوم مربوط می‌شود به آزادی‌های مدنی و حقوق سیاسی اعمال‌شده به‌منظور مشارکت در تشکیل نهادهای دولتی یا شرکت در فرآیند تصمیم‌گیری: آزادی وجدان، اندیشه و بیان، آزادی انجمن‌ها و اجتماعات، حق رأی دادن و انتخاب شدن، حق دست‌یابی به مناصب دولتی. (مواد ۱۸ تا ۲۱)

۴- چهارمین دسته از حقوق مربوط می‌شود به حقوق

اعمال‌شده در حوزه اقتصادی و اجتماعی، یعنی آن حقوقی که عملکرد آنها در قلمرو کار و روابط تولیدی و نیز قلمرو آموزش است: حقوق مربوط به اشتغال و تأمین اجتماعی و آزادی انتخاب پیشه، حق نسبت به شرایط عادلانه کار، حق دریافت حقوق برابر برای کار برابر، حق تشکیل و پیوستن به اتحادیه‌های صنفی و کارگری، حق استراحت و اوقات فراغت، حق نسبت به مراقبت‌های بهداشتی، حق آموزش و حق مشارکت آزاد در حیات فرهنگی جامعه.

۵- بخش پنجم که کاسن آن را ناقوس معبد نامیده بر چهار ستون اول مستقر شده و در مواد ۲۸ تا ۳۰ یافت می‌شوند: حق نسبت به نظم اجتماعی و بین‌المللی که در آن شرایط حقوق بشر بتواند به نحو کامل تحقق پیدا کند. (فانتین، اس، ۱۹۹۳)<sup>(۸)</sup>

اما کاش اعلامیه جهانی تکالیف بشر نیز عرضه شود تا جهان به تعادل بگراید و نسل‌های بعد صرفاً به حقوق خود نیندیشند و از پذیرفتن مسئولیت‌های خود شانه خالی نکنند. البته باید دانست که تا شکل‌گیری اجماع جهانی پیرامون این مهم به سال‌ها مرامت نیاز دارد اما فقط با وجود یک گروه متفکر و دردمند محقق می‌شود. آن چنان که محقق انسان‌شناس «مارگارت مید» می‌گوید: «هرگز تردیدی نداشته باشید که یک گروه کوچک از شهروندان متفکر و متعهد می‌تواند جهان را تغییر دهد؛ به‌راستی این در هر زمان تحقق‌یافتنی است.» (فانتین، اس، ۱۹۹۳)

آموزش احقاق حق و احساس مسئولیت به‌منزله یک هدف، نیازمند برنامه‌ریزی مناسب است. هم‌اینک در جامعه ایران بخشی از شهروندان سرگرم نیازهای فیزیولوژیک (آب، غذا، مسکن، خواب، نیاز جنسی و...) هستند و این گرفتاری نمی‌گذارد تا به نیازهای فراتر انسانی خود چون امنیت، آزادی، احترام و... بیندیشند؛ اما بالاخره می‌توان این نیاز را برای قشر متوسط جامعه ابراز نمود تا به نیاز احساس شده آنها بدل شود و در صورت تشنگی خود آنهاست که می‌توان آموزش را آغاز کرد. البته «این مسئله باید روشن شود که هدف آموزش حقوق بشر این نیست که بذر ناآرامی اجتماعی را بکارد. هرگونه پیشنهاد و القائی از این دست به سوء برداشت از حقوق بشر و مردم‌سالاری می‌انجامد. آموزش حقوق بشر در بیشتر کشورها قطعاً در انطباق با حقوق ملی و بین‌المللی است. در واقع، این وظیفه ما است که مردم را نسبت به حقوقشان در ارتباط با قوانین آموزش دهیم تا بتوانند عملکردهای شهروندان مسئول را از خود بروز دهند.» (فانتین، اس، ۱۹۹۳)

جا دارد حسن ختام را به ابیات زیر بسپاریم که حق حق را به زیبایی ادا کرده و از مردم خواسته تا به مسئولیت خود عمل کنند، اما در پی احقاق حقوق خود نیز باشند؛ چراکه بی‌عدالتی

**انسان  
نیز اگر  
می‌خواهد جانشین  
خدا باشد،  
باید نسلی  
مسئول تربیت کند  
و  
این ممکن  
نخواهد بود  
مگر این‌که به  
حقوق فرزندان خود  
قبل از درخواست تکالیف  
توجه نموده و  
بداند که اولین حق  
هر نسل عبارت است از  
«حق دانستن حقوق خود.»**

قصه زور است، نه کار قضااست:

برزگری پند به فرزند داد کای پسر، این پیشه پس از من تراست  
مدت ما جمله به محنت گذشت نوبت خون خوردن و رنج شماسست  
کشت کن آنجا که نسیم و نمی است خرمی مزرعه، ز آب و هواست

### احساس مسئولیت

دانه، چو طفلی است در آغوش خاک روز و شب، این طفل به نشو و نماست  
میوه دهد شاخ، چو گردد درخت این هنر دایه‌ی باد صباست  
دولت نوروز نباید بسی حمله و تاراج خزان در قفاست  
دور کن از دامن اندیشه دست از پی مقصود برو تات پاست  
هر چه کنی کشت، همان بدروی کار بد و نیک چو کوه و صداست  
سبزه بهر جای که روید خوش است رونق باغ از گل و برگ و گیاست  
راستی آموز بسی جو فروش هست در این کوی که گندم‌نماست  
نان خود از بازوی مردم مخواه گر که تو را بازوی زورآزماست  
سعی کن ای کودک مهد امید سعی تو بنا و سعادت بناست  
تجربه می‌باید اول نه کار صاعقه در موسم خرمن بلاست  
گفت چنین کای پدر نیک‌رأی صاعقه‌ی ما ستم اغنیاست  
پیشه‌ی آنان همه آرام و خواب قسمت ما درد و غم و ابتلاست  
دولت و آسایش و اقبال و جاه گر حق آنهاست، حق ما کجاست؟  
قوت به خوناب جگر می‌خوریم روزی ما در دهن ازدهاست  
غله نداریم و گه خرمن است همیشه نداریم و زمان شناست

### احقاق حق

حاصل ما را دگران می‌برند زحمت ما زحمت بی مدعاست  
از غم باران و گل و برف و سیل قامت دهقان به جوانی دوتااست  
سفره‌ی ما از خورش و نان تهی است در ده ما بس شکم ناشناست  
گه نبود روغن و گاهی چراغ خانه‌ی ما کی همه‌شب روشناست  
زین همه گنج و زر و ملک جهان آنچه که ما راست همین بوریاست  
هیچ‌چو منی زاده‌ی شاهنشاهی است لیک دو صد وصله مرا بر قباست  
رنجبر ار شاه بود وقت شام باز چو شب روز شود بی‌نواست  
خرقه‌ی درویش ز درماندگی گاه لحاف است و زمانی عباست  
از چه شهن ملک ستانی کنند از چه به یک کلبه ترا اکتفاست  
پای من از چیست که بی موزه است در تن تو جامه‌ی خلقان چراست  
خرمن امساله‌ی ما را که سوخت؟ از چه درین دهکده قحط و غلاست  
در عوض رنج و سزای عمل آنچه رعیت شنود، ناسزااست  
چند شود بارکش این و آن زارع بدبخت مگر چارپاست  
کار ضعیفان ز چه بی‌رونق است خون فقیران ز چه رو بی‌بهاست  
عدل چه افتاد که منسوخ شد رحمت و انصاف چرا کیمیاست  
آنکه چو ما سوخته از آفتاب چشم و دلش را چه فروغ و ضیاست  
ز انده این گنبد آئینه‌گون آینه‌ی خاطر ما بی‌صفاست  
آنچه که داریم ز دهر آرزوست آنچه که بینیم ز گردون جفاست  
پیر جهان‌دیده بخندید کاین قصه‌ی زور است نه کار قضااست  
مردمی و عدل و مساوات نیست زان ستم و جور و تعدی رواست  
گشت حق کارگران پایمال بر صفت غله که در آسیاست

هیچ‌کسی پاس نگهدار نیست این لغت از دفتر امکان جداست  
پیش که مظلوم برد داوری فکر بزرگان همه آز و هوی است  
انجمن آنجا که مجازی بود گفته‌ی حق را چه ثبات و بقااست  
رشوه نه ما را که به قاضی دهیم خدمت این قوم به روی و ریاست  
نبض تهی‌دست بگیرد طبیب درد فقیر ای پسرک بی‌دواست  
ما فقرا از همه بیگانه‌ایم مرد غنی با همه کس آشناست  
بار خود از آب برون می‌کشد هر کس اگر پیرو و گر پیشواست  
مردم این محکمه اهریمن‌اند دولت حکام ز غصب و ریاست  
آنکه سحر حامی شرع است و دین اشک یتیمان گه شب غذاست  
لاشه خوراند و به آلودگی پنجه‌ی آلوده‌ی ایشان گواست  
خون بسی پیرزنان خورده است آنکه بچشم من و تو پارسااست  
خوابگاه آن را که سمور و خز است کی غم سرمای زمستان ماست  
هر که پیشیزی به گدائی دهد در طلب و نیت عمری دعااست  
تیره‌دلان را چه غم از تیرگیست بی‌خبران را چه خبر از خداست<sup>(۹)</sup>

### پانویست‌ها:

- ۱- سعدی مصلح الدین، گلستان، باب هفتم: در تأثیر تربیت، حکایت شماره ۴، به نقل از: <http://ganjoor.net>;
- ۲- همان، حکایت شماره ۳
- ۳- همان، حکایت شماره ۱۶
- ۴- عبدالکریم سروش (سخنرانی)، حق و تکلیف و خدا / حقوق انسان و نسبت آن با دین روزی، نیوجرسی، ۱۸ مهر ۱۳۸۸، به نقل از: <http://www.dr.soroush.com>
- ۵- مرتضی مطهری، حقوق زن در اسلام، ۱۳۵۷، صص ۱۲۵-۱۲۴
- ۶- پیامبرانی که بشارتگر و هشداردهنده بودند تا برای مردم، پس از فرستادن پیامبران، در مقابل خدا [پهانه] و [حجتی نباشد و خدا توانا و حکیم است. نساء: ۱۶۵؛ ترجمه فولادوند
- ۷- در آنچه [خدا] انجام می‌دهد چون و چرا راه ندارد [والی] آنان [انسان‌ها] سؤال خواهند شد. (ترجمه فولادوند، الانبیاء: ۲۳)
- ۸- Fountain, s
- ۹- پروین اعتصامی، دیوان اشعار، به نقل از: <http://ganjoor.net>



# توشه‌ای از ادبیات فارسی در مقالات حقوق مردم

ادبیات، بیان زیبا و هنرمندانه اندیشه‌ها، تجربه‌ها، احساسات و عواطف انسانی است. ادبیات فارسی به عنوان گنجینه‌ای پر بها از ذخایر معنوی مردم فارسی زبان، در خود گوهرهایی درخشان دارد که زینت سخن و اندیشه این قوم شده است. با نگاهی به موضوعات گوناگون، متنوع، تلخ و شیرین و عبرت آموز، از دل این گنج پر بها، می‌توان برای بهتر زیستن، توشه برگرفت و برای هم زیستی با دیگران چون چراغی در پیش چشم گرفت.

موضوعاتی مانند رعایت حقوق مردم، احترام به دیگران، انصاف در رفتار، احسان و نیکی که می‌توان همه را در ترکیب «حق الناس» دید در بیشتر آثار ادبی دیده می‌شود و شاعران و نویسندگان، با پیرایه ادب، پیکر سخن را آراسته‌اند. داستان، حکایت، موعظه و نصیحت، قالب‌هایی هستند که سخنوران دانا با بهره گیری از آنها بر رعایت حق عموم تأکید ورزیده و مخاطب خویش را هشدار و پرهیز داده‌اند. بیشتر شاعرانی که در اشعار خود از بند، موعظه و حکمت سخن گفته‌اند، حاکمان، والیان و عاملان را به رعایت عدل و انصاف و رسیدگی درست به احوال مردم سفارش کرده و آنان را از دست‌اندازی به اموال و آبروی مردم پرهیز داده‌اند و به مدارا با رعیت فراخوانده‌اند. نظامی گنجوی شاعر پرآوازه قرن ششم از سخنورانی است که در سروده‌های خویش بر اخلاق انسانی و جوانمردی و سفارش به



نیک تو خواهد همه شهر و سپاه  
خانه بر مُلک ستمکاری است  
دولت باقی ز کم آزاری است  
عاقبتی هست بیا پیش از آن  
کرده خود بین و بیندیش از آن  
راحت مردم طلب، آزار چیست؟  
جز خجلی حاصل این کار چیست؟  
رسم ستم نیست جهان یافتن  
مُلک به انصاف توان یافتن  
هر چه نه عدل است چه دادت دهد؟  
و آنچه نه انصاف به بادت دهد  
عدل بشیری است خرد شادکن  
کارگری است مملکت آبادکن  
مملکت از عدل شود پایدار  
کار تو از عدل تو گیرد قرار»  
(مخزن الاسرار، مقاله دوم)

خرد، نوع دوستی و تجربه از ویژگی‌هایی است که هر حاکمی با داشتن آنها، بهتر و مفیدتر می‌تواند کشورش را اداره کند. زیرا انسان خردمند مصالح و نتایج و عواقب هر کار را پیش از اجرا می‌سنجد یا با جهان‌دیدگان و کاردانان، رایزنی می‌کند تا سرانجام نتیجه کارش رفاه مردم و سلامت دین و دنیای

پاسداشت حقوق مردم تأکید کرده و رعایت عدل و دادگری را خواستار شده است. او در منظومه «مخزن الاسرار» خود بر رعایت عدل و انصاف و حقوق مردم از جانب هر کس بویژه از جانب پادشاهان و والیان پافشرده و خطاب به والیان ولایات از آنان می‌خواهد که دیندار باشند و نیکی کنند؛ زیرا امیران و فرمانروایان به هر صورت قدرت و مکانت دنیایی را در دست دارند و آنچه داشتن و عمل کردنش مهم و سخت است دین و دینداری است:

«چاره دین ساز که دنیات هست  
تا مگر آن نیز بیاری به دست  
آن که تو را توشه ره می‌دهد  
از تو یکی خواهد و ده می‌دهد  
کار تو پروردن دین کرده‌اند  
دادگران داد چنین کرده‌اند  
دادگری مصلحت اندیشه‌ای است

رستن از این قوم مهین پیشه‌ای است  
وی آنگاه با ترغیب مخاطب خویش به نیک‌خواهی در حق مردم و لشکریان، آنان را از ستم بر زیردستان و آزار خلق پرهیز می‌دهد و عواقب آن را گوشزد می‌کند؛ زیرا ستمکاری را عاملی می‌داند که مُلک و حکومت را سرنگون می‌کند. پس آنچه باعث دوام و پایدارماندن حکومت است در تعبیر شاعر کم آزاری است یعنی آزار نرساندن به مردم:

شهر و سپه را چو شوی نیکخواه



**موضوعاتی مانند رعایت حقوق مردم، احترام به دیگران، انصاف در رفتار، احسان و نیکی که می‌توان همه را در ترکیب «حق الناس» دید در بیشتر آثار ادبی دیده می‌شود و شاعران و نویسندگان، با پیرایه ادب، پیکر سخن را آراسته‌اند. داستان، حکایت، موعظه و نصیحت، قالب‌هایی هستند که سخنوران دانا با بهره‌گیری از آنها بر رعایت حق الناس تأکید ورزیده و مخاطب خویش را هشدار و پرهیز داده‌اند.**



آنان باشد. نعدوستی و عواطف نیز باعث می‌شود تا والی محبت خلق را به دل بگیرد و با خدمت و عطوفت به آنها، هم دل آنان را به دست آورد و هم در بقای حکومت خویش بکوشد. تجربه نیز فراتر از علم درستی یا نادرستی روش و عمل فرمانرویان را نسبت به نوع رفتارشان با خلق نشان می‌دهد. نمونه‌هایی در تاریخ و متون ما وجود دارد که این موضوع را به زیبایی بازتاب داده است. سعدی شیرازی با توجه به همین موضوع، و رعایت همه جانبه حقوق مردم و نگاهداشت آنان در گلستان خویش آورده است:

«یکی را از ملوک عجم حکایت کنند که دست تطاول به مال رعیت دراز کرده بود و جور و اذیت آغاز کرده تا به جایی که خلق از مکاید فعلش به جهان برفتند و از کربت جورش راه غربت گرفتند. چون رعیت کم شد، ارتفاع ولایت (= درآمد) نقصان پذیرفت و خزانه تهی ماند و دشمنان زور آوردند.

هر که فریادرس روز مصیبت خواهد  
گو در ایام سلامت به جوانمردی کوش  
بنده حلقه به گوش آرنوازی برود  
لطف کن لطف که بیگانه شود حلقه به گوش

باری؛ به مجلس او در کتاب شاهنامه همی خواندند در زوال مملکت سخاک و عهد فریدون، وزیر، ملک را پرسید: هیچ توان دانستن که فریدون که گنج و ملک و حشم نداشت چگونه بر او مملکت مقرر شد؟ گفت: آنچنان که شنیدی خلقی بر او به تعصب گردآمدند و تقویت کردند و پادشاهی یافت. گفت: ای ملک! چو گردآمدن خلقی موجب پادشاهی است، تو مر خلق را پریشان برای چه می‌کنی؛ مگر سر پادشاهی نداری؟ همان به که لشکر به جان پروری که سلطان به لشکر کند سروری

ملک گفت: موجب گردآمدن سپاه و رعیت چه باشد؟ پادشه را کرم باید تا بر او گردآیند و رحمت تا در پناه دولتش ایمن نشینند و تو را این هر دو نیست.

نکند جور پیشه، سلطانی  
که نیاید ز گرگ، چوپانی  
پادشاهی که طرح ظلم افکند  
پای دیوار ملک خویش بکند

ملک را پند وزیر ناصح موافق طبع مخالف نیامد. روی از این سخن درهم کشید و به زندانش فرستاد. بسی برنیامد که بنی عم سلطان به منازعت خاستند و ملک پدر خواستند. قومی که از دست تطاول او به جان آمده بودند و پریشان شده، بر ایشان گردآمدند و تقویت کردند تا ملک از تصرف این به در رفت و بر آنان مقرر شد.

پادشاهی کو روا دارد ستم بر زیر دست  
دوستدارش روز سختی دشمن زورآور است  
با رعیت صلح کن وز جنگ خصم ایمن نشین  
زانکه شاهنشاه عادل را رعیت لشکر است.»  
(گلستان، باب اول، حکایت ششم)

رعایت حقوق مردم، بویژه زیردستان و در اصطلاح قدیم، رعیت، از ریزترین موارد شروع می‌شود؛ زیرا نادیده گرفتن حقوق جزئی و ادامه آن، به دست درازی و تزییع حق مردم به شکل گسترده منجر می‌شود. اگر این عمل از جانب حاکم باشد که رفتارش معیاری برای لشکر و خدم و حشم اوست، آثار زیانبارش بیشتر خواهد بود.

سعدی در این باره نیز با ذکر حکایتی فرمانروایان زمان خویش را چنین اندرز می‌دهد:

«آورده‌اند که نوشین روان عادل را در شکارگاهی، صید، کباب کردند و نمک نبود. غلامی به روستا رفت تا نمک آرد. نوشین روان گفت: نمک به قیمت بستان تا رسمی نشود و ده خراب نگردد. گفتند از این قدر چه خلل آید؟ گفت: بنیاد ظلم در جهان اول اندکی بوده است؛ هر که آمد برو مزیدی کرده تا بدین غایت رسیده.

اگر ز باغ رعیت ملک خورد سببی  
برآوردن غلامان او درخت از بیخ  
به پنج بیضه که سلطان، ستم روا دارد  
زنند لشکر یانش هزار مرغ به سیخ»  
(همان، حکایت ۱۲)

در متون ادبی قرن‌های چهارم به بعد، نویسندگان و شاعران فارسی زبان در ستایش یا سفارش خود به پادشاهان و امیران و وزیران زمان خویش، معمولاً از پادشاهان و خسروان عجم به عنوان حاکمانی دادگر یاد می‌کنند و با ذکر حکایاتی از سرگذشت یا روش زمامداری آنان، به این وسیله ممدوح خویش را به پاسداشت حق مردم فرا می‌خوانند. صرف نظر از درستی یا نادرستی ادعای سخنوران از دید تاریخی، قصد و روش نصیحت و انداز سخنوران در نسبت به مخاطبان صاحب منصب خویش اهمیت دارد. سعدی در این باره با ذکر حکایتی، چنین نرم و شیرین، به حاکمان فارس در زمانه خود نصیحت می‌کند:

«شنیدم که در وقت نزع روان  
به هرمز چنین گفت نوشیروان  
که خاطر نگهدار درویش باش  
نه در بند آسایش خویش باش  
نیاساید اندر دیار تو کس  
چو آسایش خویش جویی و بس  
نیاید به نزدیک دانا پسند  
شبان خفته و گرگ در گوسفند  
برو پاس درویش محتاج دار  
که شاه از رعیت شود تاجدار  
رعیت چو بیخند و سلطان درخت  
درخت ای پسر باشد از بیخ، سخت  
مکن تا توانی دل خلق ریش  
و گر می‌کنی می‌کنی بیخ خویش  
اگر جاده‌ای بایدت مستقیم  
ره پارسایان امید است و بیم  
طبیعت شود مرد را بخردی  
به امید نیکی و بیم بدی  
گر این هر دو در پادشه یافتی

عدل کن زانکه در ولایت دل  
 دری پیغمبری ز ند عادل  
 در شبانی چو عدل کرد، کلیم  
 داد پیغمبریش اله کریم  
 تا شبانی نکرد بر حیوان  
 کی شبان گشت بر سر انسان  
 عدل در دست آنکه دادگر است  
 ناوک مرگ را قوی سپر است  
 مرگ را هیچ ناید از عادل  
 زانکه دارد ز عدل، عادل دل  
 شاه پُردل ستیزه کار بود  
 شاه بد دل همیشه خوار بود  
 بر میانه بود شه عادل  
 نه بود شیرخو، نه اُشتر دل  
 شاه جائر ز مُلک و دین تنهاست  
 جان به انصاف طبع در، تنهاست  
 دل شه چون ز عجز خونابه ست  
 او نه شاه است نقش گرمابه ست  
 عدل شه نعمت خداوند است  
 جور او پای خلق را بند است»

وی سپس در تشبیهی، رفتار و کردار عادلانه شاه را به کشتی نوح مانند می‌کند که باعث امنیت خاطر مردم و آسایش روانی جامعه می‌شود و از بی‌عدالتی و جور بر مردم پرهیز می‌دهد و پیامدهای آن را که در نهایت منجر به ناخرسندی مردم می‌شود برمی‌شمارد:

«شاه عادل چو کشتی نوح است  
 که از او امن و راحت روح است  
 شاه جائر چو موج طوفان است  
 زو خرابی خانه و جان است  
 باشد اندر خراب و آبادان  
 عدل شه غیث و جور شه طوفان  
 طالب شاه عادل است جهان  
 تو نیت خوب کن، جهان بستان  
 با ستم، سور مملکت شوری است  
 بی الف نقش داوری دوری است  
 پادشاه مسلط و مغرور  
 از خدای و ز خلق باشد دور  
 ای بسا تاج و تخت مخدومان  
 لخت لخت از دعای مظلومان  
 ای بسا رایت عدوشکنان  
 سرنگون از دعای پیرزنان  
 ای بسا نیزه‌های جباران  
 پارپار از دعای غم خواران  
 آنچه یک پیرزن کند به سحر  
 نکند صد هزار تیر و تبر»

(حدیقه الحقیقه سنایی غزنوی، باب هشتم)

در اقلیم و مُلکش بُنه یافتی  
 که بخشایش آرد بر امیدوار  
 به امید بخشایش کردگار  
 گزند کسانش نیاید پسند  
 که ترسد که در ملکش آید گزند  
 و گر در سرشت وی این خوی نیست  
 در آن کشور آسودگی بوی نیست  
 فراخی در آن مرز و کشور خواه  
 که دلتنگ بینی رعیت ز شاه  
 دگر کشور آباد ببند به خواب  
 که دارد دل اهل کشور خراب  
 از آن بهره ورتر در آفاق کیست  
 که در مُلک‌رانی به انصاف زیست  
 چو نوبت رسد زین جهان غربتش  
 ترخم فرستند بر تربتش  
 بد و نیک، مردم چو می‌بگذرند  
 همان به که نامت به نیکی برند»  
 (سعدی، بوستان، باب اول)

یکی دیگر از اموری که مربوط به حقوق عامه مردم می‌شود، گماشتن افراد باصلاح، خداترس و کاردان در مصدر امور و در مناصبی است که با خلق خدا سر و کار دارند. زیرا رضایت مردم از حکومت از طریق عملکرد خوب و شایسته اینان و نارضایتی مردم نیز از بی‌کفایتی، سستی در کار، نادانی در اداره امور یا خیانت این گروه قرار دارد. شاعران اندیشمند ما در سروده‌های خود همیشه امیران و زمامداران زمان خویش را به این نکته مهم توجه داده و درس تدبیر داده‌اند چنانکه سعدی در این باره نیز گفته است:

«خداترس را بر رعیت گمار  
 که معمار مُلک است پرهیزگار  
 بداندیش توست آن و خونخوارِ خلق  
 که نفع تو جوید در آزار خلق  
 ریاست به دست کسانی خطاست  
 که از دستشان دستها بر خداست  
 نکو کارپرور، نبیند بدی  
 چو بد پروری، خصم خون خودی  
 مکن صبر بر عامل ظلم دوست  
 که از فریبی یابدش کند پوست»  
 (همان، باب اول)

شاه بیت تمام سخنان ادبی و سروده‌های شاعران دین اندیش، در حوزه اجتماع و کشورداری، ستایش عدالت و سفارش به عدل و دادگری است. آنان عدل و داد را نه صرفاً ادعا و شعاری برای جلب نظر مردم بلکه عامل پایداری و قوام حکومت و جامعه می‌دانند همچنانکه در کلام اولیای دین نیز چنین سفارش شده است؛ زیرا با این صفت است که هر عامل و مدیر و امیر می‌تواند حق مردم را ادا کند و در مسیر رضای حق گام بردارد. سنایی غزنوی شاعر پرشور و جسور و دین‌گرای قرن ششم هم در قصاید خود و هم در مثنوی حدیقه الحقیقه، در اهمیت دادگری و مدیریت همراه با عدالت بارها سخن گفته و خواستار حفظ آن در عمل و نیز صفت میانه روی شده است:



# گلچینی از مصاحبه‌رسانه‌های خارجی با آیت‌الله العظمی صانعی در دهه ۸۰

دیدگاه اسلام در مورد حقوق بشر چیست و چرا شما بر  
مسئله حقوق بشر تأکید دارید؟

■ از نظر اسلام انسان‌ها در برخورداری از حقوق اجتماعی با هم برابر و مساوی هستند و مسائلی مثل دین، مذهب، نژاد، ملیت، جنسیت و... در این مورد تأثیری ندارند. خداوند پس از آفرینش انسان، به عنوان اشرف مخلوقات به خود آفرین می‌گوید و نیز به همه انسانها ارزش و کرامت عطا فرموده است و خداوند از همگان می‌خواهد در قرآن تدبر کنند، لذا این دین از مردم می‌خواهد به تعقل، تفکر و تدبر بپردازند و شروع بعثت پیامبر(ص) با علم و دانایی آغاز شده است. خداوند در تمام زمینه‌ها و ابعاد زندگی انسان‌ها قوانین و مقررات خاصی را وضع نموده است و عمده قوانین و دستورات دین



یک کشور توجهی نمی‌کنند. ادامه این روند در سطح جهان موجب بروز مشکلاتی شده که یکی از آنها پدیده تروریسم است که تقریباً همه مردم دنیا با آن روبه‌رو هستند و امنیت و آرامش آنها را تهدید می‌کند. بنابراین چنانچه دولت‌ها مصمم باشند که با تروریسم مقابله کنند ابتدا باید به طور ریشه‌ای عوامل آن را شناسایی و برطرف کنند، وجود فقر و تهیدستی در بسیاری از کشورها یکی از عواملی است که به گروه‌های تروریست در راه جذب نیرو کمک می‌کند، وجود تبعیض و بی‌عدالتی در برقراری ارتباط با سایر کشورها نیز می‌تواند به این پدیده کمک کند.

**پایان حکومت حزب بعث در عراق و سرنگونی صدام چه پیامد و دستاوردهایی برای مردم عراق و شیعیان داشت. ارزیابی شما نسبت به آن چیست؟**

■ پیام مهمی که این رویداد در عراق داشت این بود که به همه قدرتمندان و ستمکاران فهماند که فاصله گرفتن از مردم و عدم رعایت حقوق آنان جرم و گناه محسوب می‌شود و فرجام ظلم و ستم زوال و نابودی است و مردم عراق بعد از یک دوره نسبتاً طولانی بالاخره آزادی را تجربه کردند و ان‌شالله بتوانند با وحدت، همدلی و وفاق ملی دولت متمرکز و مقتدر در کشورشان ایجاد کنند و دموکراسی و عدالت اجتماعی نیز تحقق یابد. مردم عراق باید شرایط حساس امروز را در این منطقه مهم درک کنند و به دور از اختلافات قومی و مذهبی تلاش کنند تا به کمک دولت امنیت و آرامش در جامعه بوجود آید و از هر گونه اقدامی که وحدت آنان را خدشه‌دار می‌کند، بپرهیزند. البته از آنجا که خطر تروریسم امنیت همه مردم جهان را تهدید می‌کند، لذا سایر دولتها نیز باید بکوشند تا گروه‌هایی که روش مبارزه مسلحانه و عملیات انتحاری را انتخاب کرده‌اند و مانع از ایجاد امنیت و ثبات سیاسی - اجتماعی در عراق می‌شوند را از بین ببرند.

**برای کسانی که با مکتب شیعه آشنا نیستند اهمیت حرکت امام حسین و ظلمی که به ایشان شده و همین طور عتبات عالیات توضیح دهید؟**

■ به طور کلی خداوند مجموعه قوانین و دستوراتی را برای زندگی بشر و بهره‌مندی آنان از مواهب الهی وضع نموده است و حاکمان و مردم نسبت به یکدیگر حقوقی دارند که خداوند همه را ملزم به رعایت این حقوق نموده است. سیره معصومین(ع) نیز گویای رعایت کامل این قوانین و مقررات است. وقتی جامعه مسلمین در همان قرن اول هجری از این مسیر منحرف شد و مردم دچار مشکلات فراوان شدند امام حسین(ع) که شاهد این وضع بودند برای حفظ دین و مقررات الهی و نجات مردم از ظلم و ستم حاکمان ستمگر و اجرای عدالت اجتماعی که وعده خداوند است، بپا خاستند و از مردم نیز یاری طلبیدند مردم کوفه که تحت حکومت ظالمانه یزید بن معاویه قرار داشتند به امام(ع) نامه نوشتند و از ایشان دعوت کردند تا به آنجا بروند و رهبری و هدایت آنان را برعهده گیرند، اما همین مردم بعداً مرعوب سیاست تهدید و ارباب عبیدالله بن زیاد قرار گرفتند و امام(ع) را یاری نکردند و سرانجام امام(ع) در یک نبرد نابرابر در مقابل سپاه اموی به اتفاق یارانش به شهادت رسید، در حقیقت امام حسین(ع) در این حرکت می‌خواست به مردم بفهماند که

در خصوص روابط اجتماعی مردم با یکدیگر و در خصوص اداره جامعه و کشور نگاشته شده است و حقوق همه طبقات جامعه را به تفکیک بیان نموده است، وقتی ما از این منظر به آئین اسلام می‌نگریم ملاحظه می‌کنیم حقوق همه مردم بیان شده است و همگان به رعایت این حقوق ملزم شده‌اند، از همین روست که بنده آئین اسلام را دین حقوق بشر معرفی می‌کنم چون در کتاب آسمانی ما به حقوق شرعی و قانونی افراد پرداخته شده و به همه انسانها ارزش می‌دهد. اما اینکه چرا بنده بر روی حقوق بشر تأکید می‌کنم علت آن این است که همه انسانها بایستی نسبت به رعایت حقوق بشر در تمام جهان اهتمام داشته باشند، این درست است که پس از جنگ جهانی دوم منشور حقوق بشر در سازمان ملل متحد تصویب شده ولی همه انسانها باید توجه داشته باشند که خداوند متعال قبل از این به نحو کلی حقوق کامل انسان‌ها را بیان نموده، آن هم در دوره‌ای که تقریباً اغلب کشورها در دوره جاهلیت بسر می‌بردند و به صورت بدوی زندگی می‌کردند.

**به نظر جنابعالی از دیدگاه اسلام چه مشکلاتی بر سر راه مسئله حقوق بشر وجود دارد؟**

■ همان گونه که در سؤال قبل نیز توضیح دادم دین اسلام همه انسانها را در حقوق اجتماعی برابر می‌داند، به همه انسانها ارزش و کرامت عطا نموده است، از حاکمان نیز خواسته تا حقوق مردم را رعایت کنند و در حق مردم ظلم و ستم نکنند. صراحتاً در قرآن می‌فرماید: «خداوند در کمین ستمکاران است»، بنابراین از دیدگاه اسلام هر گونه تبعیض و ظلم و ستم در حق مردم نفی شده است و مردم ملزم به رعایت حقوق یکدیگرند. بنابراین آئین اسلام مدافع حقوق انسانها است و این مجموعه قوانین و دستورات الهی با منشور حقوق بشر مغایرتی ندارد. مسئله مهمی که امروز در جامعه وجود دارد نوع برداشت و استدلال از قوانین است که برخی افراد استنباط دیگری از قوانین دارند و نظرشان بر این است که هر گونه برداشت نسبت به حقوق بشر باید از کتاب و سنت باشد. به نظر بنده تمام امور جامعه و تدبیر آنها با خود مردم است و چنانچه صاحبان قدرت سیاسی و دولتمردان بر اساس قانون اساسی عمل کنند مشکلی در جامعه بوجود نمی‌آید و عدالت اجتماعی در جامعه عینیت و تحقق پیدا می‌کند. منتها آنچه که امروز در سطح جهان مطرح می‌باشد این است که قدرتمندان سیاسی و دولتمردان تمایلی به اجرای قوانین و تحقق عدالت اجتماعی ندارند و مانع از رسیدن افراد جامعه به حقوق قانونی خودشان می‌شوند.

**در این ارتباط منظورتان از قدرتمندان و ستمکاران چه کسانی هستند؟ آیا در منطقه خلیج فارس این گونه دولتها به طور مشخص وجود دارند؟**

■ تقریباً در اغلب کشورها ساختار نظام سیاسی به گونه‌ای شکل گرفته است که نمی‌توان انتظار داشت دموکراسی و تعیین حق حاکمیت مردم بر سرنوشت خودشان به راحتی تحقق پذیرد و تدبیر امور جامعه با مردم باشد، این مسئله سبب شده تا عدالت اجتماعی در جامعه تحقق پیدا نکند. در روابط دیپلماتیک بین کشورها نیز دولت‌ها همواره در جستجوی منافع خودشان هستند و به موضوعات رعایت حقوق بشر یا نقض آن در

آرزوی قلبی همه شیعیان این بود که روزی فرا برسد که بتوانند این قبور و بارگاه منور ائمه معصومین(ع) را در عراق زیارت کنند و توشه و بهره معنوی کسب نمایند. این قبور و بارگاه متبرکه که نماد عدالت و آزادی است و امامان معصوم(ع) برای دفاع از اسلام و قوانین حیات بخش آن و اجرای عدالت از جان خویش گذشتند و به عنوان بهترین الگو و اسوه برای همه مردم جهان و خصوصاً مسلمانان قرار گرفتند و برای شیعیان این سرمایه عظیم معنوی دارای قدر و اهمیت و ارزش والایی است که بهترین انسانهای برگزیده از سوی خداوند با رفتار و اعمال خودشان به ما روش درست زندگی و بدست آوردن راه سعادت و رستگاری را آموختند.

مصاحبه مستند ساز آمریکایی گئورگی



در آمریکا چون مردم با رأی خودشان دولتها را انتخاب می‌کنند بنابراین اگر دولت خطا کند، آنان حق اعتراض دارند. نظر جنابعالی در مورد این طرز تفکر چیست؟

■ هر کشوری یک اصول اساسی را در نظام و ساختار دموکراسی خودش قابل قبول و قانونی می‌داند، البته در قانون اساسی نظام جمهوری اسلامی نیز مشابه این تفکر وجود دارد و انتقاد و اعتراض به عملکرد دولتمردان توسط مردم پذیرفته شده است، البته اولویت و ارجحیت با این است که نمایندگان مردم شرعاً و قانوناً بایستی از حقوق موکلین خودشان که معمولاً مردم عادی جامعه که از طبقات محروم

سکوت آنها موجب تقویت حکومت نامشروع، فاسد و ظالم بنی امیه شده است و قوانین الهی که لازم‌الاجرا است اکنون تعطیل شده است و به جای عدالت اجتماعی و بهره‌مندی از مواهب الهی باید حکومت ظالمانه اموی را شاهد باشند. شهادت امام حسین(ع) مردم خفته عراق را بیدار کرد. بنابراین امام حسین(ع) برای اجرای عدالت و احقاق حقوق اجتماعی مردم و برخورداری آنان از نعمت آزادی که ودیعه الهی است و به خاطر عمل به سنت «امر به معروف و نهی از منکر» در مقابل حکومت ستمگر اموی که فاقد مشروعیت بود ایستاد و با آن بیعت نکرد و آن را به رسمیت نشناخت. شیوه زندگی امام علی(ع) در دوران حیات ایشان و نیز دوره کوتاه خلافت حضرت گویای اهتمام آن امام همام در راه اجرای عدالت اجتماعی و قوانین الهی در جامعه است، حضرت علی(ع) در دوران زمامداری مسلمین قوانین الهی را در جامعه اجرا کردند و عدالت اجتماعی بی نظیر در آن دوران تحقق یافت، اما گروه‌های زیاد طلب و ستمکاران و کج‌اندیشان نگذاشتند تا عدالت اجتماعی، آزادی و حکومت الهی و مردمی در جامعه استمرار یابد و با ترور امام علی(ع) توسط یکی از افراد گروه خوارج این امید مسلمانان به یأس تبدیل شد. در دوره معاصر امام خمینی(س) نیز به هیچ عنوان در دوران نهضت و انقلاب حاضر به استفاده از شیوه مبارزه مسلحانه و ترور در جامعه اعتقاد نداشت و حاضر نشد برای رسیدن به اهداف خودش از این روش بهره گیرد. امام(س) در دوران انقلاب صرفاً به مبارزه فکری و فرهنگی علیه حکومت استبدادی شاه اعتقاد داشت و سرانجام با همین روش و خط مشی فکری مبارزه را به پیروزی رساند. وجود بقاع متبرکه عتبات عالیات در عراق برای مسلمانان و شیعیان دارای ارزش و احترام خاصی است و خواسته و



سیاستمداران نوعاً به فکر تمایلات و علایق نفسانی و انحصار طلبانه قدرت هستند و گاهی اوقات حاضرند همه امکانات و هستی جامعه را قربانی تمایلات و علایق شخصی خود کنند تا پست و مقام و مناصب دنیوی خود را حفظ کنند.

**همه می‌دانند که جنابعالی و آیت الله منتظری از کسانی بودید که با امام خمینی آشنا بودید و در صف انقلاب قرار داشتید و در جریان انقلاب صدمات و آسیبهایی دیدید. بعد از انقلاب مسئولیت و ستمهایی داشتید. چرا به ناگاه از امور کناره گرفتید؟**

■ آیت الله منتظری از شاگردان و یاران امام بودند و در صف مقدم مبارزه قرار داشتند، ولی شرایطی بوجود آمد که بین ایشان و امام اختلاف نظر و بینش حاصل شد و نهایتاً منجر به استعفای ایشان از قائم مقامی رهبری شد و ایشان همچون گذشته به تدریس و مباحثات علمی در حوزه پرداختند، ولی با رحلت حضرت امام(س) گروهی که انحصار طلب بودند و به افکار و اندیشه‌های بلند امام اعتقادی نداشتند، به تدریج عرصه را برای یاران و شاگردان وفادار به اندیشه‌های امام تنگ کردند و آنان به حاشیه رانده شدند، لذا ملاحظه می‌کنید بهترین یاران نزدیک و شاگردانی که مروج اندیشه و دیدگاه امام بودند مانند آقای هاشمی و کروبی با شرایطی که بوجود آوردند امکان پیروزی در انتخابات را از آنان سلب کردند. امروز در روزنامه‌ها بدترین اهانت، توهین و افترا به یاران وفادار و صمیمی امام روا داشته می‌شود و کسی نیست که از حریم این افراد دفاع کند.

**فکر می‌کنید این وضعیت در دراز مدت چه آسیبی به ایران وارد می‌کند؟**

■ ادامه این وضعیت سبب می‌شود تا شاگردان و یاران واقعی امام که در مبارزه و انقلاب شرکت فعال داشتند و بیشترین بار مسئولیت مبارزه را به دوش می‌کشیدند و افکار و اندیشه‌های بلند امام را تبیین می‌کردند نتوانند به نسل جوان منتقل کنند و به تدریج میراث ماندگار امام که حق حاکمیت مردم بر سرنوشتشان است، آزادیهای قانونی و حقوق اساسی آنها در جامعه کم رنگ شده و یا به فراموشی سپرده شود.

**تبعات این وضع را برای مردم چگونه خواهد بود؟**

■ افرادی که باید واقعاً نماینده مردم باشند و از طریق وضع قوانین در مجلس از حقوق مسلم مردم دفاع کنند در اقلیت قرار می‌گیرند و نمی‌توانند مدافع حقوق موکلین خود باشند، قوه مجریه نیز آن طور که باید اولویتهای مهم را در جامعه رعایت نمی‌کند. پیامد منفی این وضعیت اقتصاد بیمارگونه در کشور، مشکل جذب سرمایه گذاری خارجی، بیکاری، گرانی، تورم و دهها مشکل دیگری است که مردم و جامعه با آن مواجه هستند و بیشترین آسیب نیز به همین گروه وارد می‌شود.

مصاحبه خبرنگار مجله نیوز آمریکا

و ضعیف و آسیب پذیر هستند دفاع کنند و اجازه ندهند دولت بر خلاف قوانین هر گونه که بخواهد عمل کند. بنده به یک نکته مهم در ارتباط با شخصیت حضرت امام(س) در ارتباط با احساس مسئولیت ایشان در قبال مردم و جامعه اشاره می‌کنم. امام به عنوان یک فقیه، فیلسوف و عالم کم نظیر در حوزه از موقعیت ممتازی برخوردار بود. ولی حوادثی در کشور رخ داد که در نهایت به تبعید ایشان در سال ۴۳ منجر شد. امام در طول دوران مبارزه و تبعید و سپس زمان انقلاب در سال ۵۶ از تمام امکانات، موقعیت اجتماعی و علمی خود گذشت و برای رضای خداوند و دفاع از حقوق مردم زندان رفت، تبعید شد، فرزند ارشد خود را از دست داد، خیلی از سختی‌ها و شرایط را به جان خرید تا مردم از حقوق اساسی و قانونی بهره‌مند باشند و استقلال، عزت و سربلندی آنان حفظ شود. امروز اگر بخواهیم وضعیت جامعه را با قبل مقایسه کنیم ملاحظه خواهیم کرد که آن منشوری که مورد نظر امام بود و آن حقوق مسلمی که برای مردم در نظر گرفته شده بود و آزادی‌های قانونی که حق طبیعی مردم است و در قانون اساسی به آن تصریح شده است، امروز همان قانون اساسی تضعیف شده است، لذا از همین روست که در اکثر کشورها نگاه مردم متوجه سازمان ملل متحد و منشور حقوق بشر است و اینکه سازمان دیده‌بان حقوق بشر با نظارت بر کشورهای جهان از حقوق مردم، مظلومین و کسانی که به طور غیر قانونی بازداشت می‌شوند و بدون محاکمه سالها در زندان بلاتکلیف می‌مانند از حقوق آنان دفاع کنند و امیدواریم روزی فرا برسد که بشر به آن آگاهی و شناخت دست پیدا کند که حاکمان و قدرتمندان جائز و ستمکار نتوانند حقوق آنان را تضییع کنند.

**به نظر شما آیا دولت آمریکا و ایران باید با هم مذاکره و گفتگو کنند و فکر می‌کنید که رؤسای جمهوری آمریکا و ایران قادرند بنشینند و با هم مذاکره کنند؟**

■ کارشناسان و متخصصان و صاحب نظران در مسائل سیاست خارجی در سطح وزرای خارجه می‌توانند با یکدیگر گفتگو کنند و از کشورهای اروپایی و بی طرف نیز می‌توانند به عنوان میانجی در این مذاکرات شرکت کنند. در ابتدا نیازی به مذاکره در سطح رؤسای جمهوری نیست، آری چنانچه به توافق نهایی رسیدند، مذاکرات را می‌توان در سطح رؤسای جمهوری ادامه داد و سند همکاری و توافق نهایی را امضا کنند.

**با توجه با اینکه جنابعالی نسبت به مسائل ایران اشراف و شناخت دارید، به نظر شما آیا ایران آمادگی برای مذاکره و گفتگو دارد؟**

■ وقتی کشورهای غربی نسبت به برنامه هسته‌ای ایران دچار سوء تفاهم شده‌اند و گفتار مقامات ایرانی مبنی بر مقاصد صلح آمیز هسته‌ای را با دید تردیدآمیز و ابهام می‌نگرند، یکی از راههایی که می‌توان رفع ابهام و تردید کرد تا کشور دچار بحران نشود، انجام مذاکره و گفتگو است و انجام گفتگوی مستقیم با مقامات آمریکایی نیز در این زمینه بدون اشکال است، چون مذاکرات و رسیدن به یک توافق منطقی و عقلایی دارای کمترین هزینه است و آسیبی به مردم و اقتصاد و صنعت کشور وارد نمی‌شود. البته به این نکته مهم باید اشاره کنم که کمتر اتفاق می‌افتد که دولتی واقعاً به فکر مردم و منافع عمومی کشور باشد. دولتمردان و

# اخلاق کریمانه در حکمت دینی (مکارم اخلاق)



محمد تقی خلجی  
(پژوهشگر و محقق دینی)

عنوان فرعی: نیت (قصد، آهنگ)  
«وَأَنْتَهُ بِنِيَّتِي إِلَى أَحْسَنِ النِّيَّاتِ» و نیتم را به نیکوترین  
نیت‌ها منتهی کن (فرجام نیتم را نیکوترین گردان)

## معنای نیت

نیت در لغت، به معنای قصد و تصمیم بر انجام کار است: «النِّيَّةُ هِيَ الْقَصْدُ وَالْعَزْمُ عَلَى الْفِعْلِ»<sup>(۱)</sup>. نَوَى الشَّيْءَ نَوَاءً، نِيَّةً وَ نِيَّةً (ن و ی)، آن چیز را قصد کرد، نیت و آهنگ کرد. مانند آن که گفته می‌شود: نوى السفر؛ آهنگ سفر کرد. اما مراد از نیت در کلام امام سجاد(ع)، مطلق قصد و آهنگ انجام کاری معین است برای وصول به هدف و غرض و به اعتبار معنا به سه قسم تقسیم می‌شود:

۱. نیت پلید و زشت

۲. نیت پاک و نیکو

۳. نیت پاک ترو نیکوتر<sup>(۲)</sup>

ارزش نیت در آموزه‌های دینی

در اهمیت و ارزش نیت همین بس، که نیت جان و روح عمل آدمی است. هم چنان که گفته‌اند: «تن آدمی شریف است به جان آدمیت»، شرافت و شکوه عمل آدمی نیز به نیت اوست. تن بی‌جان مرداری بیش نیست، عمل بی نیت نیز چنین است. تن آدمی تجسم و ظهور روح و جان اوست، عمل آدمی نیز، تجسم و ظهور نیت اوست. برای همین، عمل بدون نیت از انسان عاقل مختار، صورت تحقق نمی‌پذیرد. به لحاظ همین ویژگی است که گفته‌اند: اگر خدای تعالی آدمی را به انجام کاری بدون نیت تکلیف کند، تکالیفی فراتر از توانش برگرداند او نهاده است، در حالی که فرمود: «لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا»<sup>(۳)</sup>؛ خداوند به هیچ کس جز برابر با توانش تکلیف نمی‌کند»، و آموخت تا از او بخواهیم که آنچه در توان مان نیست بر دوش مان ننهد: «رَبَّنَا وَلَا تَحْمِلْنَا مَا لَا طَاقَةَ لَنَا بِهِ»<sup>(۴)</sup>؛ پروردگارا چیزی که در توان ما نیست بر گرده ما مَنه. پیامبر گرامی فرمود: «إِنَّمَا الْأَعْمَالُ بِالنِّيَّاتِ وَإِنَّمَا لِكُلِّ امْرِئٍ مَا نَوَى فَمَنْ كَانَتْ هِجْرَتُهُ إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ فَهِجْرَتُهُ إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَمَنْ كَانَتْ هِجْرَتُهُ إِلَى دُنْيَا يُصِيبُهَا أَوْ امْرَأَةٍ يَتَزَوَّجُهَا فَهِجْرَتُهُ إِلَى مَا هَاجَرَ إِلَيْهِ»<sup>(۵)</sup> اعمال و رفتار آدمیان وابسته به نیت‌های آنان است، و برای هر انسانی همان است

شرحی بر دعای مکارم الاخلاق امام سجاد(ع)

تبیین ایمان از منظر آموزه‌های دینی

(بخش ۱۲)

که قصد کرده است پس هر کس به خاطر خدا و پیامبر او هجرت کرده است، هجرتش به سوی خدا و پیامبر اوست، و هر کس به خاطر دست یابی به دنیا و ثروتی که به چنگ آورد، و یا به خاطر زنی که با او ازدواج کند، هجرت کرده است، هجرتش به سوی همان است که قصد کرده است.»

در آموزه‌های اسلامی، گاهی نیت برابر عمل دانسته شده است و گاهی برتر از آن، و این دلیل اهمیت و اصالت نیت است. جابر بن عبدالله انصاری می‌گوید از رسول خدا شنیدم که می‌فرمود: «رَجُلَانِ فِي الْأَجْرِ سَوَاءٌ رَجُلٌ مُسْلِمٌ أَعْطَاهُ اللَّهُ مَا لَمْ يَعْمَلْ فِيهِ بِطَاعَةِ اللَّهِ وَ رَجُلٌ فَقِيرٌ يَقُولُ اللَّهُمَّ لَوْ شِئْتَ رَزَقْتَنِي مَا رَزَقْتَ أَخِي فَأَعْمَلَ فِيهِ بِطَاعَتِكَ<sup>(۲)</sup>؛ دو کس در پیشگاه خداوند، در پاداش برابرند. یکی مرد مسلمانی که خداوند به او مال و دارایی بخشیده و او مالش را در راه اطاعت خداوند به کار می‌گیرد و دیگری، فقیر و بی چیز است که می‌گوید: بار خدایا! اگر خواست تو این بود که آن چه به برادر دینی‌ام روزی داده‌ای، روزی‌ام می‌کردی، من نیز آن را در اطاعت تو به کار می‌گرفتم.» امام صادق (ع) فرمود: «النِّيَّةُ أَفْضَلُ مِنَ الْعَمَلِ<sup>(۳)</sup>؛ نیت برتر از عمل است.»

### مراتب نیت

انسان‌ها با اینکه همگی در انسانیت مشترکند اما به لحاظ ظرفیت فراخ و تو در تویی که دارند، با یکدیگر متفاوتند و این تفاوت گاهی از زمین تا آسمان است. اگر چه همگی به ظاهر انسان‌اند، اما به باطن از «یزید» تا «بایزید» و از «بوجهل» تا «محمد(ص)» فاصله دارند با این حال همه انسان‌اند. همین همانندی ظاهری است که حقیقت جوین ساده‌لوح ظاهرین راه، که صورت از معنا نمی‌شناسد، به خطا می‌افکند و هر دو را در یک سطح می‌بیند و به قیاس می‌آورند: «گر به صورت، آدمی انسان بُدی / احمد و بوجهل یکسان بُدی»<sup>(۴)</sup>. از پیامبر گرامی اسلام(ص) نقل شده است که فرمود: «لَيْسَ شَيْءٌ خَيْرًا مِنَ الْفِ مِثْلِهِ إِلَّا الْإِنْسَانُ<sup>(۵)</sup>؛ چیزی نیست که از هزار مانند خود بهتر باشد مگر انسان.» در تفاوت دو انسان مؤمن نیز فرمود: «لَا تَعْلَمُ شَيْئًا خَيْرًا مِنَ الْفِ مِثْلِهِ إِلَّا الرَّجُلُ الْمُؤْمِنُ<sup>(۶)</sup>؛ چیزی را نمی‌شناسم که از هزار خود بهتر باشد مگر مرد مؤمن.» بر پایه همین تفاوت میان انسان‌ها و تفاوت میان مؤمنان با یکدیگر، نیت‌ها نیز متفاوت‌اند: برخی کارها را به نیت دست‌یابی به خواهانی‌های نفسانی و بهره‌مندی از متاع اندک دنیا انجام می‌دهند، مانند منافقان و ریاکاران. اینان کسانی هستند که به تعبیر قرآن کریم در جهان واپسین بی بهره‌اند: «لَا خَالِقَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ»<sup>(۷)</sup> و اینان همان‌ها هستند که نیت‌های پست و پلید دارند و پیامبر(ص) درباره فرجام نیت‌های آنان هشدار داده است: «... فَاتَّقُوا اللَّهَ وَ اجْتَنِبُوا الرِّيَاءَ فَإِنَّهُ شَرُّكُ بِاللَّهِ إِنَّ الْمُرَائِيَّ يُدْعَى يَوْمَ الْقِيَامَةِ بِأَرْبَعَةِ أَسْمَاءَ يَا كَافِرُ يَا فَاجِرُ يَا غَادِرُ يَا خَائِسَ عَمَلِكَ وَ يَطَّلُ الْأَجْرُكَ وَ لَا خَالِقَ لَكَ الْيَوْمَ فَالْتَمَسْ أَجْرَكَ مِمَّنْ كُنْتَ تَعْمَلُ لَهُ...»<sup>(۸)</sup> پس از خداوند پروا کنید و از ربا دوری گزینید که ربا شرک به خداوند است. در روز رستاخیز رباکار به چهار نام خوانده می‌شود: ای کافر، ای تبهکار دروغگو، ای خائن پیمان شکن، ای زبان‌کار! کردارت تباه شد و پاداشت به هدر رفت و امروز برای تو بهره‌ای نیست، پس پاداشت را از کسی که به خاطر او کار کرده‌ای بخواه! و برخی نیت‌شان خوب است. کارها را برای بهره‌مندی از نعمت‌های بهشت، یا ترس از عذاب‌های جهنم، یا به خاطر هر دو - شوق بهره‌مندی از نعمت‌های بهشت و ترس از عذاب‌های جهنم - انجام می‌دهند. بیشتر

مؤمنان در امور عبادی، با همین نیت و انگیزه، تکالیف الهی و انسانی خود را انجام می‌دهند. گروهی برای بهشت: «إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَ أَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةُ<sup>(۹)</sup> همانا خداوند از مؤمنان، خودشان و دارایی‌هایشان را خریده است در برابر این که بهشت از آن آنها باشد.» و اینان به طور قطع، به رستگاری بزرگ دست یافته‌اند؛ و گروهی دیگر مؤمنانی هستند که به خاطر ترس از عذاب‌های دوزخ: «يَخَافُونَ يَوْمًا تَتَقَلَّبُ فِيهِ الْقُلُوبُ وَ الْأَبْصَارُ<sup>(۱۰)</sup>؛ از روزی می‌هراسند که دل‌ها و دیده‌ها در آن زیر و رو می‌شوند.» و اما در این میان مؤمنانی هستند با نیت پاک‌تر و نیکوتر و انگیزه‌هایی فراتر از گروه‌های یاد شده. آری، با این که از جهان واپسین و عذاب الهی سخت در هراسند و به بخشایش خداوند بخشایش‌گر امید می‌برند، شیفته و بی‌قرار لقای پروردگارند. برای همین کارهایشان تنها برای خداست و در پرستش او هیچ کس را شریک نمی‌سازند؛ اینان اولیای بزرگ خداوند. آنان هستند که هیچ سودا و داد و ستدی از یاد خداوند بازمان نمی‌دارد: «رَجُلٌ لَا تَلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَ لَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ<sup>(۱۱)</sup>؛ بندگان ناب و خالص‌اند که خداوند در ژرفای اندیشه‌ها و در عمق خرده‌اشان با آنان زمزمه می‌کند» و گفتگو دارد: «عِبَادَ نَاجَاهُمْ فِي فِكْرِهِمْ وَ كَلِمَتِهِمْ فِي ذَاتِ عُقُولِهِمْ<sup>(۱۲)</sup>». و این شیفتگی و بی‌قراری تا آنجاست که فراق محبوب، برایشان تحمل‌ناپذیر است. در مناجات مولای عارفان و امام انس و جان بیندیشید: «يَا إِلَهِي وَ سَيِّدِي وَ مَوْلَايَ وَ رَبِّي صَبْرْتُ عَلَيَّ عَذَابِكَ فَكَيْفَ أَصْبِرُ عَلَيَّ فِرَاقِكَ<sup>(۱۳)</sup>». ما حاصل اینکه، انسان‌ها اگر چه به ظاهر همگی در انسان بودن یکسان‌اند و اما در واقع با هم متفاوتند و همین تفاوت، خاستگاه مراتب نیت‌ها و انگیزه‌های آنان است و حتی مؤمنان در انجام وظایف بندگی و تکالیف انسانی‌شان، دارای نیت‌ها و انگیزه‌های متفاوتند، هم چنانکه ایمان و یقین‌شان متفاوت است؛ ایمان و یقین در مرتبه فروتر، ایمان و یقین متوسط و ایمان کامل‌تر و یقین برتر، و این همان حقیقت متعالی است که در آموزه‌های اهل بیت(ع) به تکرار بدان تأکید شده است. امام صادق (ع) فرمود: «إِنَّ الْعِبَادَ ثَلَاثَةٌ قَوْمٌ عِبَدُوا اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ حَوْفًا فَتَلَّكَ عِبَادَةَ الْعَبِيدِ وَ قَوْمٌ عِبَدُوا اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى طَلَبَ الثَّوَابِ فَتَلَّكَ عِبَادَةَ الْأَجْرَاءِ وَ قَوْمٌ عِبَدُوا اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ حُبًّا لَهُ فَتَلَّكَ عِبَادَةَ الْأَحْرَارِ وَ هِيَ أَفْضَلُ الْعِبَادَةِ<sup>(۱۴)</sup>؛ عابدان(پرستندگان) سه گروه‌اند: گروهی خدای عزیز و جلیل را از ترس پرستند این پرستش بردگان است، و گروهی خدای بزرگ و والا را به سودای ثواب (به شوق بهشت) پرستند این پرستش مزدوران(بازرگانان و سوداگران) است، و اما در این میان، گروهی خدای عزیز و جلیل را به انگیزه محبت او پرستند که این پرستش آزادگان و برترین نوع پرستش است.» در تاریخ فرهنگ اسلامی بزرگانی هستند که وجودشان یک‌پارچه خوف از خداوند بوده‌اند؛ بدین معنا که خداوند با مولویت خود چنان بر آنان تجلی کرده که از دل فرحناک‌شان ذره‌ای باقی نمانده بود. اینان زاهدان با ترسی بودند که در سراسر زندگی از خوف سوء عاقبت، تلخ‌کام و دل‌نگران بودند و می‌اندیشیدند که مبدا خداوند عزیز جبار متکبر آنان را چنان محکوم کند و در آتش افکند که در کمال ذلت و بیچارگی توان اندک اقدامی را نداشته باشند: «يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ وَ يَخَافُونَ سُوءَ الْحِسَابِ<sup>(۱۵)</sup>». و از سوی دیگر، بندگانی بودند که خداوند را تاجرانه و کاسبانه پرستیدند؛ یعنی به شرط مزد که البته پرستش این دو گروه مشروع و مطلوب پروردگار متعال است؛ چرا که خداوند خود در قرآن کریم هم وعده بهشت داده است، هم از عذاب دوزخ بر

حذر داشته است و افزون بر اینها، همواره به مقتضای حکمت، در مقام تکلیف توان و طاقت بندگانش را منظور داشته است. بنابراین پرستش خدای تعالی به انگیزه بهشت یا به خاطر ترس از عذاب، پرستشی بایسته و مطلوب است؛ چرا که بیشتر مردم از این که خدا را «لوجه الله» و به انگیزه محبت، پرستش کنند، معذورند. این دو گروه از بندگی و پرستش، همین را می‌دانند که امید به رحمت و ترس از عذاب او دارند. و این امید به رحمت و ترس از عذاب و یادآوری آن راه، بالاترین مرتبه بندگی و پرستش خدا می‌دانند از همین روست که با یاد دوزخ و عذاب‌های آن، خویشتن را از آتش دوزخ باز می‌دارند و با یاد بهشت و نعمت‌های آن، خویشتن را برای ورود به آن تشویق می‌کنند. در این میان بندگانی بودند که از روز بسیار سخت رستخیز که شر آن همه گیر است سخت می‌هراسیدند و در محراب بندگی، چون مارگزیده به خود می‌پیچیدند و با آندوه فراوان می‌گریستند و جان‌هاشان از شوق بهشت سرشار بود، با این حال ژرفای روح‌شان را عظمت آفریدگار لبریز کرده بود و چنان با احتشام و بزرگی در جان‌شان نشسته بود که هر چه جز او بود در نگاه‌شان خرد و ناچیز می‌نمود. آری، با بهشت چنان بودند که گوی بدن راه جستند و غرق ناز و نعمت‌اند، و با دوزخ به گونه‌ای که پنداری در آن می‌زیند و در زیر شکنجه‌اند و اما از این هر دو عبور کرده بودند، تا آنجا که در نجوای خود با خداوند چنین می‌گفتند: «مَا عَبَدْتُكَ خَوْفًا مِنْ نَارِكَ وَلَا طَمَعًا فِي جَنَّتِكَ لَكِنْ وَجَدْتُكَ أَهْلًا لِلْعِبَادَةِ فَعَبَدْتُكَ»<sup>(۳۰)</sup> ای اله و معبود من، هرگز تو را برای ترس از آتشی که برای گناهکاران افروخته‌ای و به طمع بهشتی که برای بندگان شایسته ات فراهم آوردی، پرستش نکردم؛ بلکه تو را از آن رو که شایسته پرستشی پرستیدم.»

### دو نکته

نکته نخست این که امام سجاده (ع) پس از درخواست کامل‌ترین مرتبه ایمان و برترین درجه یقین از پیشگاه خداوند نهایی‌ترین مرتبه نیت و انگیزه را طلب کرده است. و این اشاره به درجات و مراتب نیت است، هم چنانکه ایمان و یقین را درجات و مراتبی است: «سو انته بنیتی الی احسن النیات؛ بار خدایا!... نیتیم را به نیکوترین نیت‌ها منتهی کن». آری، هرگاه که مؤمن در پرتو معرفت وسیع ایمانش بیاید، تا آنجا که به مرز یقین دست یابد و از مرز یقین نیز بگذرد و به برترین درجه آن نایل شود انگیزه و نیتش که در پهنه ایمان و یقین به بار نشسته است، در نهایی‌ترین درجه‌اش محرک عبادت‌ها و حتی کارهای روزانه‌اش خواهد شد. امام سجاده (ع) که از اولیای بزرگ خداوند است و در حوزه پرستندگی خداوند از پیشتازان پرستندگان است، در پرتو ایمان و یقینش چنان شیفته بی‌قرار ذات مقدس حضرت حق بود که عبادت و حتی کارهای مباح روزانه‌اش جز برای خدا نبود. آن بزرگوار را، همچون پدرانش (ع)، نه طمع بهشت بود و نه خوف دوزخ؛ خدا را برای پرستش، شایسته می‌دانست. برای همین در سلوک بندگی‌اش، بهشت و دوزخ را زیر پا نهاده بود و سخت دل‌برده جمال الهی و قرب ازلی بود. او خود عبادت خویش را چنین توصیف فرموده است: «إِنِّي أَكْرَهُ أَنْ أَعْبُدَ اللَّهَ وَلَا غَرَضَ لِي إِلَّا تُوَابُهُ فَأَكُونُ كَالْعَبْدِ الطَّمَعِ الْمُطْمَعِ إِنْ طَمَعُ عَمَلٍ وَإِلَّا لَمْ يَعْمَلْ وَأَكْرَهُ أَنْ لَا أَعْبُدَهُ إِلَّا لِخَوْفِ عِقَابِهِ فَأَكُونُ كَالْعَبْدِ السَّوِّءِ إِنْ لَمْ يَخَفْ لَمْ يَعْمَلْ قِيلَ فَلِمَ تَعْبُدُهُ قَالَ لِمَا هُوَ أَهْلُهُ بِإِيَادِيهِ عَلَيَّ وَإِنْعَامِهِ<sup>(۳۱)</sup>؛ به راستی که من دوست ندارم خدا را پرستش کنم، آن

گونه که انگیزه‌های جز سودای ثوابش نداشته باشم، و چنان بنده آزمند طمع‌ورز فرمانبرداری باشم که اگر طمع ورزد عمل کند و گرنه، نه، و دوست ندارم او را پرستش نکنم جز از ترس عقابش و چنان بنده‌ای باشم که اگر نترسد عمل نمی‌کند. گفته شد: پس به چه انگیزه‌های او را می‌پرستید؟ فرمود: برای این که او به خاطر نیکویی‌ها و بخشش‌های سرشار بر من، شایسته پرستش است.» نکته دوم اینکه در آموزه‌های اسلامی، گستره عبادت برخلاف آیین‌های دیگر که در اعمال و مراسم خاص محدود کرده‌اند، بسیار پرحاشیه است، حتی دنیایی‌ترین ساحت زندگی مانند خوردن و خوراندن، نوشیدن و نوشاندن، و لباس پوشیدن و پوشاندن... و همین طور، اندیشیدن، تحصیل دانش، کار و تلاش برای تأمین رزق و آنچه در سعادت دنیا و آخرت آدمیان تأثیرگذار است، می‌تواند در قلمرو عبادت قرار گیرد. آری چنین است و اما در همه اینها «نیت» و انگیزه نزدیکی به خدا رکن اساسی است؛ یعنی اعمال و رفتار و افکار آدمیان، حتی مباحات در صورتی رنگ و نگار عبادت می‌پذیرد که با انگیزه الهی و برای نزدیک‌شدن به خداوند انجام می‌گیرد و روشن است که سودای بهشت و خوف دوزخ نیز، از آنجا که اطاعت خداوند است، انگیزه الهی است: مردی از کنار پیامبر عبور می‌کرد، یاران ایشان او را مردی کاری و نیرومند و با نشاط یافتند و گفتند: ای رسول خدا چه شایسته بود که این مرد نیرو و نشاط و شادابی‌اش را در راه خداوند به کار می‌گرفت! پیامبر (ص) در پاسخ آنان چنین فرمود: «اگر تلاش و کوشش او به خاطر فرزندان خردسالش باشد، او در راه خداوند است و اگر تلاش و کوشش او برای تأمین زندگی خویش باشد، او در راه خداوند است و اما اگر کار و تلاش او، به انگیزه ریا و تظاهر و نازش و سرافرازی بر دیگران باشد، او در راه شیطان است.»<sup>(۳۲)</sup>

### پانوشت‌ها:

۱. مجمع البحرین، ماده نوبی (ن.وی).
۲. ریاض السالکین، ج ۳، ص ۲۸۰.
۳. یقین، آیه ۲۸۶.
۴. همان.
۵. مستدرک الوسائل، ج ۱، ص ۹۰، صحیح بخاری، ج ۴، ص ۲۵۲.
۶. مستدرک الوسائل، ج ۱، ص ۹۴.
۷. الحیاء، ج ۱، ص ۴۹۱ به نقل از اصول کافی، ج ۲، ص ۱۶.
۸. مشنوی، دفتر یکم، بیت ۱۰۱۹.
۹. کنز العمال، ج ۱۲، ص ۱۹۱.
۱۰. همان.
۱۱. آل عمران، آیه ۷۷.
۱۲. سفینة البحار، ج ۱، ص ۴۹۹.
۱۳. توبه، آیه ۱۱۱.
۱۴. نور، آیه ۳۷.
۱۵. همان.
۱۶. نهج البلاغه، خطبه ۲۱۳.
۱۷. دعای کمیل.
۱۸. کافی، ج ۲، ص ۸۴ این مضمون با اندکی اختلاف در تعبیر، از امام علی و امام حسین (ع) نیز نقل شده است: نهج البلاغه، حکمت ۲۳۷ و تحف العقول، ص ۳۴۶.
۱۹. رعد، آیه ۲۱.
۲۰. بحار الانوار، ج ۶۷، ص ۱۸۶.
۲۱. همان، ج ۶۷، ص ۲۱۰.
۲۲. میزان الحکمة، ج ۴، ص ۳۴۱۵. به نقل از الترغیب و الترہیب، ج ۳، ص ۶۳.



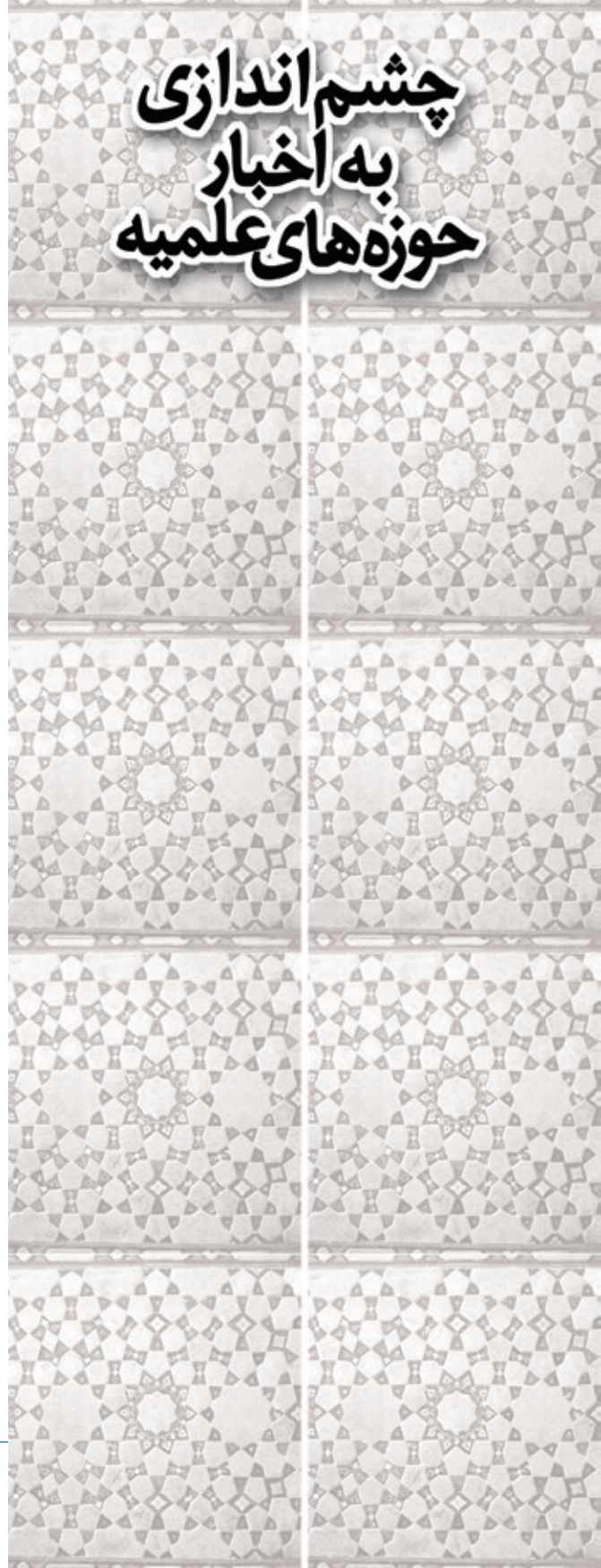
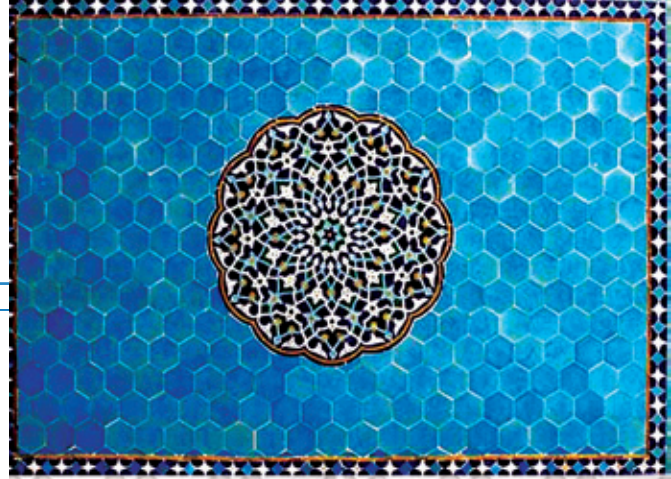
### مرجع تقلید آگاه به زمان

● شهید مطهری درباره خاطرات خود از مرجع بزرگ آیت الله العظمی بروجردی در مقاله‌ای با عنوان «مزایا و خدمات مرحوم آیت الله بروجردی» در کتاب «شش مقاله» به نکات جالبی اشاره کرده است.



خبرآنلاین به مناسبت سیزده شوال سالروز رحلت آیت الله سید حسین طباطبائی بروجردی یکی از این خاطرات را به نقل از این کتاب آورده است. در بخشی از کتاب شهید مطهری آمده است: یادم هست که مرحوم آیت الله بروجردی همیشه این مطلب را گوشزد می‌کردند که: دو مطلب است که اگر این دو مطلب را از یکدیگر تفکیک نکنید، آن وقت اختلافات ما با سنی‌ها حل می‌شود و به نفع ما هم حل می‌شود: یکی مسئله خلافت و زعامت و دیگر مسئله امامت. در مورد خلافت و زعامت، ما می‌گوییم بعد از پیغمبر آن کسی که می‌بایست زمامدار می‌شد، حضرت امیر(ع) است. آنها می‌گویند نه، ابابکر است. این یک اختلاف. مسئله دیگر مسئله امامت است. یعنی ما تنها روی شأن زمامداری و حکومت پیغمبر بحث نمی‌کنیم، پیغمبر شأن دیگری هم داشت و آن اینکه پیغمبر بود و مبین احکام. ما این حساب را باید بکنیم که بعد از پیغمبر مرجع احکام کیست؟ یعنی قول چه کسی برای ما حجت است؟ بعد ایشان می‌گفتند که در بعضی از روایات، نص در این است که پیامبر(ص) فرمود: علی(ع) بعد از من خلیفه و زمامدار است. بعضی دیگر مطلب دیگری را علاوه می‌کنند، می‌گویند رسول اکرم(ص) فرمود: علی(ع) بعد از من مرجع احکام است. ما به سنی‌ها می‌گوییم که ما یک بحثی با شما داریم راجع به زمامداری بعد از پیغمبر، ولی این موضوع گذشته است. نه حضرت علی وجود دارد که زمامدار باشد و نه ابوبکر. پرونده این موضوع را می‌بندیم و راکد می‌گذاریم. ولی یک مسئله دیگر هست و آن اینکه قول چه کسی بعد از پیغمبر حجت است؟ حدیث آنی تَارِكُ فَيْكُمُ الثَّقَلَيْنِ: كِتَابُ اللَّهِ وَ عِتْرَتِي مقام مرجعیت علمی عترت را بیان می‌کند و آن امروز هم به درد ما می‌خورد، یعنی الآن ما باید در یاد گرفتن احکام ببینیم عترت چه گفته است. آیا پیغمبر گفته است که همان‌طور که قول من حجت است، بعد از من قول عترت من هم حجت است یا نه؟ ما روی خلافت و زمامداری با شما بحث نمی‌کنیم اما این مسئله روز را باید عمل کنیم. ما چرا خودمان را سر موضوع زمامداری خسته کنیم؟ البته ما عقیده خودمان را حفظ می‌کنیم که بعد از پیغمبر(ص)، علی باید زمامدار می‌شد و اگر علی(ع) زمامدار می‌شد این وضعی که دنیای اسلام پیدا کرده، پیدا نمی‌شد. اما این فقط یک بحث نظری است راجع به گذشته.

# چشم‌اندازی به اخبار حوزه‌های علمیه



که در آثار علامه طباطبایی می‌توان یافت این است که آیا اساساً چیزی به عنوان استبداد دینی وجود دارد یا نه؟ ممکن است افرادی باشند که بگویند دین با استبداد اصلاً جمع نمی‌شود اما علامه طباطبایی استبداد دینی را به عنوان یک واقعیت می‌پذیرد. نکته دوم این است که اگر دین این ظرفیت را دارد که توسط یک رژیم استبدادی مورد سوء استفاده قرار بگیرد آن وقت باید این سوال



پاسخ داده شود که این ظرفیت از کدام بخش دین تأمین می‌شود. نکته سوم اینکه استبداد دینی در یک جامعه دینی چه خطری به همراه دارد. به عبارت دیگر ابعاد این خطر چیست؟ نکته چهارم این است که تجربه استبداد دینی در جوامع اعم از جوامع اسلامی و غیراسلامی چه واقعیت‌هایی را در اختیار ما قرار می‌دهد؟ آثار علامه نشان می‌دهد که او واقعیت استبداد دینی را پذیرفته است، چراکه تاریخ اسلام و مسیحیت را به خوبی مورد تأمل قرار داده است و ما این تجربه تلخ را هم در مسیحیت و هم در میان مسلمانان دیدیم. مسأله بعد که ذهن علامه را درگیر کرده این است که او مفسر قرآن بود و در آیات قرآن موارد متعددی وجود دارد که به گونه‌ای که او را با مسأله استبداد دینی مواجه می‌کند. او با بیان اینکه قدرت در اختیار عالمان دین، استبداد دینی را به وجود می‌آورد، ادامه داد: عالمان دین در یهودیت و مسیحیت وقتی که به قدرت رسیدند چه عملکردی داشتند؟ مسیحیان و یهودیان مورد خطاب قرار می‌گیرند که چرا قدرت را در اختیار عالمان دینی قرار دادند؟ پس دین قابلیت چنین انحرافی را دارد. چنانچه در قرآن نیز آمده است که «همین قرآن برای عده‌ای سبب هدایت و برای عده‌ای دیگر سبب گمراهی است» و یا برخورد امام علی (ع) با خوارج و طلحه و زبیر نیز بر همین اساس است. علامه در تعریفی از حکومت اسلامی گفته است که منظور حکومتی است که در آن همه انسان‌ها از حقوق برابر برخوردار می‌شوند. حکومت مدنظر اسلام هم حکومت انسانی است. این استاد حوزه و دانشگاه گفت: در عین حال باید بین دو نوع از استبداد فرق گذاشت، یکی استبداد دینی و دوم استبداد غیردینی است. جایی که پای دین در میان نیست اگر کودتایی اتفاق افتاده و قدرت را در دست بگیرند این نوع استبداد، استبداد غیردینی است. اما در استبداد



**در مراسم گرامی داشت علامه طباطبایی (ره) مطرح شد:  
آیت الله سروش محلاتی: حکومت اسلامی از دیدگاه  
علامه حکومتی است که در آن همه انسان‌ها از حقوق برابر  
برخوردار می‌شوند؛ حکومت مدنظر اسلام هم حکومت  
انسانی است.**

● شفقنا (پایگاه بین‌المللی همکاری‌های خبری شیعه) - آیت‌الله سروش محلاتی تصریح کرد: باید بین دو نوع از استبداد فرق گذاشت، یکی استبداد دینی و دوم استبداد غیردینی است. جایی که پای دین در میان نیست اگر کودتایی اتفاق افتاده و قدرت را در دست بگیرند این نوع استبداد، استبداد غیردینی است. اما در استبداد دینی با صرف نظر از اینکه این روش‌ها وجود دارد یا نه مسأله مهم دیگری مطرح می‌شود و آن این است که همه این جنایات با یک توجیه دینی اتفاق می‌افتد. بنابراین قبح عمل از بین می‌رود و این حمایتی است که به نام دین و توسط چهره‌های دینی انجام می‌شود. اینطور می‌شود که جنایت راحت‌تر انجام می‌شود و هزینه کمتری نیز دارد و حتی ریشه کن کردن آن دشوار است چراکه به نام دین اتفاق افتاده است. حال چطور می‌توان چنین معضلی را حل کرد؟

آیت‌الله سروش محلاتی در خصوص مواجهه علامه طباطبایی با معضل استبداد دینی گفت: علامه یکی از نادر متفکران معاصر ما است که در قرن اخیر توجه فراوانی به مشکل استبداد دینی دارد و در آثار علمی ایشان مطالب فراوانی در این خصوص مطرح شده است. شاید علت اهتمام علامه به این مسأله این باشد که آیت‌الله نائینی حدود ۱۱۰ سال قبل مباحث استبداد دینی و سیاسی را وارد ادبیات دینی و سیاسی ما کرد که پیش‌تر از آن چنین تغییری را در فرهنگ خود نداشتیم. علامه نائینی در عصر مشروطه در کتاب «تنبیه الامه» خود بحث استبداد دینی را هم مطرح کرد و شاید علت اینکه علامه این مسأله را تعقیب می‌کند به این دلیل باشد که شاگرد آیت‌الله نائینی است و شاید تحت تأثیر استاد خود قرار گرفته باشد، البته زاویه دید آیت‌الله نائینی با علامه طباطبایی متفاوت است. موضوعی که نائینی مطرح می‌کند نوعی از استبداد دینی است که یک نظام سیاسی مستبد مانند سلطنت قاجار را بیان می‌کند که یک نهاد دینی از این نهاد سیاسی حمایت می‌کند. در تحلیلی که نائینی دارد بحث ادغام این دو نهاد در هم نیست اما علامه طباطبایی با مشکل دیگری مواجه است و آن مشکل این است که عده‌ای به نام دین و در لباس دین از یک رژیم استبدادی حمایت می‌کنند هر چند کسانی که در رأس رژیم استبدادی قرار دارند داعیه متدین بودن را نداشته ولی مورد حمایت علمای دین قرار می‌گیرند. سوالی



استبداد دینی را پذیرفته ایم و تا زمانی که این مسأله اصلاح نشود، نظام سیاسی ما نیز اصلاح نخواهد شد. علامه معتقد است بساط حاکمیت مسیحی از بین رفت ولی همان فجایعی که به نام دین مرتکب شدند در میان مسلمانان وجود دارد، چراکه در استبداد دینی بحثی به عنوان تحمیل عقیده وجود دارد که عقاید خود را تحمیل می کنند، اما هرگز دین حق چنین روشی را تأیید نمی کند.



آیت الله هاشمی رفسنجانی پاسخ می دهد:

**بحران های منطقه، جهان اسلام و وظایف حوزه ها و راه برون رفت از مشکلات ...**

● [hashemirafsanjani.ir](http://hashemirafsanjani.ir): آیت الله هاشمی رفسنجانی در مصاحبه با پایگاه بین المللی همکاری های خبری شیعه (شفقتنا) به سوالات مهمی پیرامون بحران های منطقه، جهان اسلام و وظایف حوزه ها و راه برون رفت از مشکلات و... پاسخ داد. به دلیل طولانی بودن بخش های مهمی از این گفتگو در این شماره صفیر حیات منتشر می شود:

■ ما تجربه ای را در پشت سر خودمان داریم. اولاً بعد از اینکه انقلاب پیروز شد، خیلی از کشورهای منطقه ترسیدند. انقلاب ما مردمی بود نه از خارج حمایت می شد و نه در داخل حزبی داشتیم. مردم خودشان انقلاب و شاه را بیرون و دست آمریکایی ها و خارجی ها را از حاکمیت در کشور کوتاه کردند. انقلاب خیلی راحت و خوب با تکیه بر مردم پیروز شد. خیلی از کشورها می ترسیدند. در همان موقع انسان های افراطی بین ما بودند که حرف از صدور انقلاب [نه آن گونه که امام می گفتند] می زدند. بعضی ها [نه باز با رویکرد و منظوری که امام داشتند] می گفتند: با دولت ها کار نداریم و با ملت ها کار داریم. این حرف های عجیب و غریب، باعث شد که کم کم اختلاف پیش بیاید. عراق بیش از همه ترسید و عامل اجانب شد و علیه ما جنگ به راه انداخت. کشورهایی که به عراق کمک کردند، در حقیقت در جنگ با ما شریک بودند. بیشتر کشورهای جنوب خلیج فارس هزینه ی جنگ را به عراق می دادند و خارجی ها هم سلاح و هم تبلیغات می دادند و از صدام حمایت می کردند. اینها دشمن ما در جنگ بودند.

■ بعد از اینکه تصمیم گرفتیم که قطعنامه را بپذیریم، با منطق با دنیا مواجه شدیم که حالات دیگری پیدا کرد. دیدند ما عاقلانه، بحث و قطعنامه را به نفع خودمان عوض کردیم. کار آسانی نبود که بندهای قطعنامه ی شورای امنیت را بعد از یک سال اصلاح کنیم. ما قطعنامه را نه رد کردیم و نه پذیرفتیم، گفتیم: ما اشکال داریم و باید آن را اصلاح کنیم. مثل همین مذاکرات هسته ای اخیر که

دینی با صرف نظر از اینکه این روش ها وجود دارد یا نه مسأله مهم دیگری مطرح می شود و آن این است که همه این جنایات با یک توجیه دینی اتفاق می افتد. بنابراین قبح عمل از بین می رود و این حمایتی است که به نام دین و توسط چهره های دینی انجام می شود. اینطور می شود که جنایت راحت تر انجام می شود و هزینه کمتری نیز دارد و حتی ریشه کن کردن آن دشوار است چراکه به نام دین اتفاق افتاده است. حال چطور می توان چنین معضلی را حل کرد؟ علامه نائینی تعبیری دارد مبنی بر اینکه در استبداد غیردینی جباران تاریخ حداکثر می توانند بر فیزیک انسان ها غالب شوند. مثلاً آنها را بکشند، تبعید کنند اما در استبداد دینی اتفاق دیگری هم می افتد، مبنی بر اینکه با رسوخ در اعتقادات مردم و توجیهات دینی این نوع اقدامات در ذهن مردم پذیرفته می شود و مردم این گونه حوادث را عادی و خواست خدا تلقی می کنند. مرحوم طباطبایی بر اساس یک مطالعه تاریخی به این نتیجه می رسد که اگر جنایاتی که در تاریخ به نام دین اتفاق افتاده با جنایاتی که مستکبرین انجام دادند و نام دین در آن وجود ندارد را مقایسه کنیم، به این نتیجه می رسیم جنایاتی که به نام دین رخ داده به مراتب وحشتناک تر است. آیت الله محلاتی با بیان اینکه استبداد دینی با هیچ شکل دیگری از استبداد قابل مقایسه نیست، بیان کرد: زمانی که به تاریخ اسلام برمی گردیم، می بینیم که حکومت اسلامی به حکومت استبدادی تبدیل شده است و علامه این تعبیر را بارها در بیانات خود مطرح کرده است و تعبیری که به کار می برد این است که استبداد، گریبان گیر مسلمانان شده است. به عقیده علامه طباطبایی در دین مسیحیت عقیده ای به نام «هلول» پیدا شد مبنی بر اینکه خداوند در انسان هلول می کند و به شکلی تشکیلات مسیحیت و کلیسا را مظهری از این هلول قلمداد کردند. از نظر آنها خدا اینقدر پایین آمد که کلیسا ادعا می کرد ما از زبان خودمان صحبت نمی کنیم، بلکه هر چه می گوئیم از زبان خداوند است، بنابراین حرف عالمان دین در مسیحیت حرف خدا بود و همه باید تسلیم مطلق باشند و در نتیجه محکمه تفتیش عقاید را ایجاد کردند. در اینجا بحث ارتباط بین استبداد دینی، استبداد سیاسی و فساد مالی به وجود می آید که قاعده این مثلث را استبداد دینی تشکیل می دهد، به این معنا که اگر استبداد دینی به وجود آید استبداد سیاسی و به دنبال آن فساد مالی هم شکل می گیرد، بنابراین ریشه فسادهای مالی این است که استبداد دینی با استبداد سیاسی جمع شده است. علامه می فرماید همان حوادث تلخی که در مسیحیت رخ داد در اسلام هم شاهد هستیم یعنی ظهور آثار هلول در میان مسلمانان نیز به وجود آمد. ما عقیده هلول را در اسلام نداریم یعنی آنچه که مسیحیت نسبت به حضرت عیسی مطرح می کند ما نسبت به حضرت محمد (ص) مطرح نمی کنیم علامه معتقد است ما الان با مشکل استبداد دینی مواجه هستیم، او این مطلب را ۵۰ سال قبل بیان کرد. مقصودش این بود که ما به لحاظ فکری مشکل داریم و به لحاظ اندیشه



وقتی با حوصله بحث کردیم و منطق‌مان را نشان دادیم، دیدند اهل منطق هستیم. بعد از قطعنامه دولت جدیدی آمد که دولت من بود. ما گفتیم: دشمن تراشی نداریم و می‌خواهیم با دنیا کار کنیم. دنیا خیلی سریع به طرف ما آمد.

■ من فکر می‌کنم که اگر ما درست وارد شویم، خیلی آسان می‌توانیم مسایل خود را با اعراب حل کنیم. آنها هم باید درست وارد شوند و اگر آدم عاقل و معتدلی مثل ملک‌عبدالله وجود داشت می‌شد مسایل را حل کرد. البته من قبلاً در یک جلسه‌ی طولانی مهمان آقای سلمان در ریاض بودم. آن موقع ایشان را آدم معقولی دیدم. به نظرم اطرافیانش بد عمل می‌کنند و تندروی دارند. در عین حال ما باید از این راه مسایل را حل کنیم. در نجف که بودم، آیت‌الله سیستانی حرف درستی به من زدند و گفتند: شما ایرانی‌ها از موضع قدرت و احساس مسؤلیت، حرف‌هایی می‌زنید و کارهایی می‌کنید که کشورهای که در آن شیعه در اقلیت هستند، در فشار قرار می‌گیرند. شما در ایران راحت هستید. ایشان می‌گفتند: شیعیان ما، آنهایی که بیشتر با ما رابطه دارند، ناراحتی دارند، اما با وفا مانده‌اند و تحمل می‌کنند و با وجود مشکلات زندگی، نمی‌خواهند از آنجا بروند. ما باید این مسایل را مراعات کنیم که بعضی‌ها در اینجا مراعات نمی‌کنند. چه دلیلی دارد که با مسلمان‌ها به گونه‌ای باشیم که با شیعیان بد عمل کنند؟ ملت مصر دوستدار اهل بیت (ع) است. به آن معنا شیعه نیست اما واقعاً مشتاق اهل بیت هستند. یعنی از عهد فاطمیون این گونه بوده است. نمی‌گویم تقصیر ماست، ولی می‌توانیم نگذاریم این گونه شود. ممکن است تقصیر آنها باشد. ولی ما طبق موازین دینی، اسلامی، قرآن و عمل ائمه (ع) موظف هستیم که روابط دنیای اسلام را تقویت کنیم و اگر بخواهیم این کار را بکنیم، می‌توانیم ولی انسان‌های تندرویی هم داریم که چیزهای دیگری می‌گویند.

■ درباره جایگاه ایران در بین کشورهای منطقه مسأله‌ای را می‌گویم که مبین این موضوع است. در آخرین سفرم به عربستان که برای زیارت و اجلاس جهانی اسلامی به مکه مشرف شدم، سخنران اول آنها هم بودم که مرا دعوت کرده بودند. بعد از سخنرانی، هنگام شب با ملک‌عبدالله و مشاورین او جلسه‌ای داشتیم. در آن جلسه افرادی مثل سعود الفیصل و مقرن بودند. در آن جلسه ما

و عربستان به این راه حل رسیدیم که ببایم چند کمیسیون تشکیل بدهیم که یکی از کمیسیون‌ها، کمیسیون دو جانبه‌ی علمایی باشد. چون یکی از مشکلات ما الان این است که تفکرات شیعه و اهل سنت با اختلافاتی که هست، همه را رنج می‌دهد و از داخل آن وهابی در می‌آید. ریشه‌ی وهابی‌ها در سعودی‌هاست. خود عبدالله در همان موقعی که من بودم، بنا داشت که صفا و مروه را توسعه بدهد که مردم بتوانند وظیفه خودشان را انجام بدهند. اما ۲۰ نفر از علمای وهابی علیه او بیانیه داده و تحریم کرده بودند که امیرعبدالله خیلی از آنها عصبانی بود منتها چاره‌ای نداشت و آنها را تحمل و کارش را می‌کرد. در آنجا به این نتیجه رسیدیم که هفت کمیسیون مشترک بین ایران و عربستان باشد. یکی کمیسیون علمایی که اختلاف شیعه و سنی را بررسی و تفاهم لازم را از لحاظ مسایل مذهبی ایجاد کند. دنیای اسلام در سطح حکومت‌ها، کسانی را که از ما یا آنها حرف شنوی دارند، وارد کند. این مسأله الان هم مورد نیاز ماست. باید جایی باشد که مرجع اختلافات باشد و بگوید که مثلاً در یک مسأله حق با تفکر شیعه یا تفکر سنی است و اگر هم اختلاف باقی بماند، بگویند دعوا نداریم و هر کسی با عقیده‌ی خودش رفتار کند. اگر این مسأله در دنیای اسلام نهادینه شود، برای مسلمان‌ها خیلی مهم است. الان شیعیان در همه جا هستند و در خیلی از جاها مظلوم هستند. سنی‌ها هم در ایران اعتراض می‌کنند که مثلاً ما در تهران یک مسجد نداریم. البته مساجد جزئی زیادی دارند، ولی می‌خواهند یک مسجد عمومی داشته باشند. دوم یک کمیسیون دو جانبه برای کارهای حکومتی و مردمی و دولتی داشته باشیم. برای هر یک از کشورهای عراق، سوریه، لبنان، افغانستان و کشورهای دیگری که اختلافات شیعه و سنی در آنها زیاد است، کمیسیون‌های جداگانه داشته باشیم. این جاها مورد اختلاف است که همه هم به شیعه و سنی بر می‌گردد. یعنی الان در شیعه و سنی همه این جاها مسأله دارند. هر دو کشور ایران و عربستان هم مؤثر هستند. قرار گذاشتیم که ۷ کمیسیون تشکیل بدهیم. این راه حل هنوز هم معنا دارد. ولی زمان دولت قبل بود. اختلاف ما بر سر این شد که وقتی ما این طرح را به ایران آوردیم، با رهبری مطرح کنیم. ملک‌عبدالله در همانجا به من گفت که طرف من احمدی‌نژاد نباشد. رهبری طرف من باشد. رهبری طبق اصولی که دارند، گفتند: من دولت نیستم و بهتر است در مسایل اجرایی دخالت نکنم. ملک عبدالله هم خودش را رهبر عربستان می‌دانست و کسی را بالاتر از خودش نمی‌دانست. رهبری گفتند: این کار دولت است و من دولت را دور نمی‌زنم. آقای سعود فیصل برای اینکه مسأله را اجرایی کنند، به ایران آمد که دولت احمدی‌نژاد استقبال نکرد و طرح به هم ریخت. ملک عبدالله درست می‌دانست که اجرای این طرح در اداره دولت ایران نیست. من وقتی به عربستان می‌رفتم، به عنوان یک شخصیت دولتی نمی‌رفتم. به عنوان یک شخصیت اسلامی رفتم که سخنرانی کنم. قبل از سفرم، از شورای عالی امنیت آمدند و گفتند: شما در سفر به

متنفر و عصبانی کنند و چه سنی‌ها این کار را بکنند، واقعاً گناه است و گناه بزرگی هم است.

■ یک مشکل دیگری که الان تروریسم برای ما دارد، این است که ما در گذشته دو ضلع داشتیم که برای ملت‌ها مشکل بود. یعنی یکی استبداد و دیگری استعمار بود. استعمار و استبداد می‌توانند با هم باشند که مستبد در خدمت خارجی و هر دو در مقابل مردم عمل می‌کنند. اخیراً تروریسم عنصر سوم شده است و این عنصر سوم هم نمی‌گذارد، استبداد ریشه کن شود. به عنوان مثال، مردم در مصر انقلاب کردند و به آن خوبی در میدان تحریر جمع شدند و حکومت را عوض کردند. ولی تروریسم آمد و مردم را پشیمان کرد. الان تروریسم خطر بزرگی شده است. متأسفانه حربه و ریشه‌ی اصلی‌شان هم مذهبی است. غیر مذهبی‌ها هم داخل‌شان هستند. ما باید این مشکل را با همراهی شیعه و سنی حل کنیم. باید آن قدر به هم اعتماد کنیم که بتوانیم جلو برویم و اگر تصمیم‌گیران عاقل باشند، می‌توانیم.

■ وقتی عبدالناصر تصمیم گرفت برای جهان اسلام حرکت جدیدی کند یکی از کارهای بزرگ مصر این بود که موسوعه عبدالناصر را طراحی کردند که نیمه تمام ماند. اخیراً دیدم که کویته‌ها در این موضوع از ما هم جلو زدند و در حال تنظیم یک موسوعه عظیم فقهی هستند. تازگی‌ها دیدم در حوزه‌های قم و مشهد حرکات خوبی برای موسوعه نویسی و رفتن به طرف فقه مقارن خوبی شده است. این از کارهایی است که باید امروز انجام دهیم. تاسیس دانشگاه مذاهب اسلامی یک گام عملی مهم در این جهت بود. باید امروز دانشگاه‌های متعدد فقه مقارن را در همه مناطق کشور در مناطق اهل سنت و در مراکزی مثل حوزه علمیه قم تهران و مشهد داشته باشیم. تقاضای زیادی هم از سراسر دنیا هست. این کار باید توسعه پیدا کند. باید فقه مقارن را مقایسه‌ای درس بدهیم و درس بخوانیم که در آن شرایط ممکن است فتاوی ما در خیلی از موضوعات فرق کند. وقتی شروع یک مساله را ببینیم که از کجا چرا و چگونه شروع شد و چه به آن دامن زد فتوا شکل دیگری می‌گیرد. یک بار به خاطر مساله ارثی که در خانواده‌ای به وجود آمده بود فکر کردم این حکمی که الان هست که همسران بعد از فوت شوهران از زمین ارث نمی‌برند و فقط از اعیان و منقول ارث می‌برند با توجه به ظاهر قرآن جای تامل دارد. قرآن که این را نمی‌گوید. در قرآن آمده که اگر مردی فوت کرد زنش یک چهارم را می‌گیرد. ظاهر قرآن که غیر از این است. این حکم و قانون از کجا پیدا شد؟ بررسی کردم و دیدم یکی از ریشه‌های این حکم - احتمالاً و نه قطعی - به مساله‌ای برمی‌گردد که در زمان فوت پیامبر (ص) اتفاق افتاد که یکی از همسران پیامبر به خاطر مالکیت یکی از حجره‌هایی که در آن زندگی می‌کرد، آن مسایل را مطرح کرد. از همان زمان کم کم تعصبی بین شیعه و سنی در موضوع مالکیت زمین پیدا شد؛ البته دلایل عرفی دیگری از قبیل مشکلات

عربستان درباره مسایل ما در منطقه با آنها بحث کن. ما هم بحث کردیم و به نتیجه رسیدیم. همه‌ی اینها مکتوب است که هم اینجا و هم آنجا وجود دارد. الان هم فکر می‌کنم که می‌توانیم این کار را خوب انجام بدهیم. شروطی هم دارد که آن شروط دست من نیست.

■ الان مسأله تروریسم با مسایل عقیدتی در گروه‌های سنی و شیعه ارتباط پیدا کرده‌اند. تروریسم در کشور ما ضعیف است. ولی در منطقه هست. الان عمدتاً آنهایی که به اسم اسلام کارهای تروریستی می‌کنند، وهابی‌ها هستند. آنها اسلام را به یک صورت دیگر تعریف می‌کنند و به خصوص داعش که شیعه را کافر می‌داند. البته طالبان هم این‌گونه بودند و هستند. اشکال سر آنها هم هست. الان تروریسم مسأله‌ای است که اگر چه تا به حال منطقه‌ای بوده، ولی در حال جهانی شدن است. مایه‌ی اصلی تروریسم هم نارضایتی‌های نسل جوان است که خیلی مشکل دارند و مخصوصاً فقرا و کسانی که در قدرت‌ها نیستند و دستشان به جایی نمی‌رسد. البته در منطقه‌ی ما این‌گونه است و در دنیا این‌گونه نیست. آنها اگر حرفی داشته باشند، می‌توانند بزنند و می‌توانند هر اعتراضی بکنند. اما در اینجا محدود هستند. وقتی که مستأصل می‌شوند، آخرین راه، راه سلاح است که سلاح را بر می‌دارند و انتقام می‌گیرند. ما در انقلاب خودمان هم همین را داشتیم. منتها امام(ره) این راه را نپذیرفتند.

■ مسأله تجزیه خواست خارجی‌هاست. آنها مایل نیستند کشور مقتدری در منطقه‌ی ما وجود داشته باشد. بعضی‌ها مایل هستند که ایران، عراق و سوریه تجزیه و به کشورهای کوچک تبدیل شوند و در عین حال کشورهای متنازع باشند. تجزیه شدن چیز آسانی نیست و زمانی که تجزیه شد، جابجا شدن شیعه یا سنی یا ماندن اینها کینه می‌شود که هر دوی اینها خطر است. یعنی اگر خیال کنند که با تجزیه مسایل حل می‌شود، اشتباه می‌کنند و اتفاقاً برعکس است.

■ مرحوم حضرت آیت‌الله العظمی بروجردی که حقیقتاً یک عالم واقعی بودند، زمانی که جوان بودم و به درس ایشان می‌رفتم، دو بار از ایشان شنیدم که می‌گفتند: ما با سنی‌ها اختلاف جدی نداریم. یک اختلاف ما سر خلافت است که چه کسی اول و چه کسی دوم بوده که الان گذشته است. به فرض اینکه همه قبول کنند که حق با حضرت علی(ع) بوده است یا بر عکس، این تمام شده و تاریخ است. مسأله دوم مرجعیت است. یعنی به کجا استناد کنیم که این مهم است. ما باید درباره این مسأله بحث کنیم که با حرف زور شدنی نیست. باید بحث کنیم و حرف‌ها را با استدلال بپذیریم لذا ایشان و مرحوم عبده دارالتقریب مصر و ایران تشکیل دادند و در آلمان هم این کار را کردند و در خیلی جاها با این فکر رفتند. ما با سنی‌ها اصلاً مشکلی نداریم. همه این کارهایی که الان می‌شود، گناه است. چه شیعیان کارهایی بکنند که آنها را

مالکیت مشترک بر زمین به خاطر معمول بودن تعدد زوجات که در مواردی از قبایل متخاصم هم بودند نیز وجود دارد. بعدها این تبدیل به فتوا شد که خیلی‌ها آن فتوا را می‌دادند و عمل می‌شد. موضوع را دنبال کردم و در سفر به قم با بعضی از مراجع صحبت کردم و دیدم آنها هم می‌گویند: «احتیاط می‌کنیم». یا می‌گویند: «باید مصالحه کنند». یک مساله به این مهمی که در طول ۱۴ قرن حق خانها را برای برخورداری از ارث شوهران ضایع می‌کرد شاید تا حدی به خاطر یک مساله خاص تاریخی بود. شاید بتوانید موارد زیادی را از این نوع مسایل پیدا کنید. فکر می‌کنم خاصیت فقه مقارن این است که خاستگاه مسایل و سیر تاریخی آنها و چگونگی دخالت قدرت‌ها و جریان‌ها در آنها پیدا می‌شود و بالاخره به حقیقت می‌رسیم.

■ یکی از راه‌کارهای مهم توسعه فقه سیاسی «قاعده سازی» است، همان کاری که علمای سلف در سایر ابواب مورد نیاز فقه انجام داده‌اند، قاعده‌سازی شهید اول در کتاب «القواعد و الفوائد» و شهید ثانی در کتاب «تمهید القواعد الفقیه» و مرحوم علامه احمد نراقی در «عواید الایام» نمونه‌هایی از آنهاست که به صورت قواعد فقهیه، امروز منبع غنی و عظیمی برای تقریب فروع است از قبیل قاعده‌های لاضرر، نفی حرج، افوا بالعقود، نفی سیل و ... که معمولاً با اتکا به آیات قرآن و روایات و با کمک عقل شکل گرفته است. گرچه بعضی از فقها بخشی از ۳۰۲ قاعده شهید اول را قاعده نمی‌دانند بلکه حکم کلی می‌شناسند. اگر از جمله «لا ضرر و لا ضرار فی الاسلام» قاعده‌ای با اینهمه قلمرو فروع فراوان به وجود آمده و آنهمه حکم را به دنبال آورده، چرا ما نتوانیم با استناد به آیات «و امرهم شورا بینهم» و «شاورهم فی الامر»، «قاعده شورا» را در امور اجتماعی بسازیم و با استناد به آن بسیاری از امور مهم کشور را به کمک شوراهای متخصصان تعیین تکلیف کنیم یا به استناد دستورهای روشن عهدنامه امیرالمومنین (ع) به مالک‌اشتر قواعدی برای کیفیت تشکیل ساختار یا نحوه اداره کشور خلق کنیم؟ مثلاً جمله «الله الله فی نظم امرکم» به کمک آیات و روایات دیگر می‌تواند قاعده‌ای برای ساختار و تشکیلات نظام به ما بدهد که در سایه آن فروع فراوانی در همه شئون تشکیلات اداری، قانونگذاری، قضاوت، روابط خارجی و... شکل بگیرد.

■ اگر حوزه‌ها به منطقه فراغ و نیازهای نو و فقه سیاسی و حکومت توجه کنند، در دهها ابواب فقه قاعده‌ها و احکام فراوان جدیدی در قلمرو فقه قرار می‌گیرد و امت اسلامی با عمق معارف اسلام آشنا می‌شود و حقانیت اسلام بیش از پیش واضح می‌شود و نوآوری‌های بی‌شماری روزانه در قلمرو فقه تحقق می‌یابد. این جریان به خاطر شرایط تجدید شونده زمانی و مکانی و تحولات اجتماعی بی‌پایان است و بی‌شک جهانی بودن و حاکمیت دین اسلام که تا قیامت باید جوابگوی نیازهای بشری باشد، با چنین اجتهادی معنادار است. در اینجا نقش عقل بسیار برجسته می‌شود

و اهمیت توجه به عقل در کنار رسالت انبیا نمایان‌تر می‌شود. مگر رشد قواعد و احکام و فروع فقهی در بخش‌های عبادی و غیرحکومتی که در همان شرایط انزوا تحقق یافته، نمونه خوبی برای این بحث نیست؟ مقایسه کتب فقهی علمایی مثل شیخ مفید، سید مرتضی و شیخ طوسی یا کتبی مثل جواهر الکلام نشان می‌دهد که چگونه نیازها و تلاش‌های فقه را در طول زمان بارورتر کرده و اگر بخش‌های متروکه و مغفول عنه کتب فقهی را که عمدتاً در فقه سیاسی و حکومتی و منطقه فراغ و تحولات جوامع تبلور پیدا می‌کند، پا به پای بخش‌های رشد کرده توسعه می‌دادند، وضع و حجم اجتهاد به گونه دیگری بود و امید که در آینده در سایه نظامی اسلامی شاهد آن تحول باشیم.

■ می‌دانیم پس از عصر نبوت تاکنون دخالت‌های بی‌جای فراوانی توسط مراکز متعدد و با انگیزه‌های متفاوت در پیکره معارف اسلامی شده است. این دخالت‌ها با اغراض سیاسی، بانندی و شخصی یا دشمنی فرقه‌های مخالف اسلام و دخالت‌های سلیقه‌یی و با غلوها و کم‌بینی‌ها و با افکار خرافی و سنتی کهنه یا اغراق‌گویی و داستان‌سرایی، منابع ارزشمند ما را دچار تحریف و آلوده کرده‌اند. علمای سلف تا حدود زیادی با مجاهدت‌های خود منابع اصلی و صحیح را مشخص کرده‌اند و راه تشخیص مطالب صحیح یا راوی صالح را تا حدودی روشن نموده‌اند. کتاب‌ها و نوشته‌های مخلوط، باقی‌مانده و در دسترس همه است و کسانی هستند که هر مطلب نوشته شده و چاپ شده را قابل انتشار و اعلان می‌دانند و متأسفانه در جمهوری اسلامی هم تربیون‌های این‌گونه افراد بسیار است. بعضی از مسجدها، حسینیه‌ها، منابر، رسانه‌ها، محافل، مدارس، اجتماعات و... بعضاً میدان عرضه مطالب سست، بی‌پایه، خرافی و گاهی ضداسلام است که حداقل ضرر آن تحیر مردم و حداکثر آن انحراف است؛ البته باید توجه داشت که در این میان علمای صالح فراوانی نیز هستند که مطالب صحیح و عمیق را مطرح می‌کنند و اگر نبود وجود چنین عالمان وارسته‌ای، موج خرافات و اغراق، بنیان دین مبین اسلام را دچار تزلزل ساخته بود.

■ از وظایف مهم دیگر حوزه‌ها و دانشگاه‌ها این است که فکری برای مصونیت جامعه و بخصوص نسل جوان از خطرهای نفوذ فرهنگ فاسد و پرزرق و برق غرب و لایبسم بنمایند. قرن‌هاست که صلیبیون و مستشرقان، تبشیری‌ها و فراماسون‌ها تلاش مستمری برای مسخ فکری امت اسلامی و آلوده کردن منابع و افکار حیاتبخش اسلامی در سراسر جهان اسلام دارند و امروزه با انفجار ابزار اطلاع‌رسانی و باز شدن شاهراه اینترنت و سرعت گرفتن انتقال فکر و نظر و فرهنگ، آن برنامه‌های حقیقت‌سوز با وسعت بیشتری در حال نفوذ است. آزاداندیشی و روشنفکری دینی ایجاب می‌کند که حوزه‌ها و دانشگاه‌ها فکری در این خصوص بکنند و کاری کارستان. ما به حکم قرآن که وظیفه استماع حرف دیگران و انتخاب بهترین را به ما داد، نباید و نمی‌توانیم دیواری بین خودمان

سؤال: صورت‌نگری یا صحنه‌سازی از زندگانی محمد (ص) یا



دیگر پیامبران گذشته یا معصومین (ع) یا هر راز و رمز مقدس تاریخی و نشان دادن آنها بر پرده سینما یا صفحه تلویزیون یا تئاتر و غیره جایز است؟ پاسخ آیت‌الله العظمی سیستانی: «اگر اصل حرمت و بزرگداشت آنان رعایت شود و شخصیت مقدس آنان را در اذهان مردم خدشه دار نکند، مانعی ندارد.»



### آیا می‌توان به دگراندیشان بهتان و افترا بست؟ [بررسی حدیثی از پیامبر اسلام (ص)]

● در کتاب شریف کافی در حدیثی از پیامبر اکرم (ص) روایت شده که فرمودند: «إذا رأيتم أهل الریب و البدع من بعدی فأظهروا البرائة منهم و أكثروا من سبهم و القول فیهم و الوقیعة و باهتوهم کیلا یطمعوا فی الفساد فی الاسلام و یحذرهم الناس و لا یعلموا من بدعهم یکتب الله لکم بذلک الحسنات و یرفع لکم به الدرجات فی الآخرة»: هرگاه پس از من اهل شک و بدعت را دیدید، بیزاری خود را از آنها آشکار کنید و به آنها بسیار دشنام دهید و درباره آنها زیاد بدگویی کنید و عیویشان را زیاد بگویید و به آنها تهمت بزنید یا آن‌ها را میهوت سازید تا به فساد در اسلام طمع نکنند و مردم از آنها بر حذر شوند و از بدعت‌های آنان چیزی نیاموزند. خداوند در برابر این کارهایتان برای شما حسنات می‌نویسد و درجاتتان را در آخرت بالا خواهد برد. درباره سندیت این حدیث و مفهوم آن و مراد از کلمه «باهتوهم» دیدگاه‌های متفاوت و بعضاً متباینی تاکنون مطرح شده است. شفقنا سندیت و مفهوم این حدیث را با چند تن از مراجع عظام تقلید شیعه مورد پرسش قرار داده است. آنچه در پی می‌آید نظرات تعدادی از علما در این خصوص و نهایتاً پاسخ مراجع عظام تقلید به پرسش شفقنا است.

**شهبید مطهری** در جلد ۲۶ مجموعه آثار صفحه ۴۱۶ می‌فرماید: افرادی پیدا می‌شوند که در دین بدعت ایجاد می‌کنند. یک کسی می‌آید می‌گوید من نایب خاص امام زمان هستم، مثل علی محمدباب. این را «اهل بدعت» می‌گویند. در حدیث است اگر اهل بدعت پیدا شدند، با اهل بدعت مبارزه کنید و عالم باید مبارزه کند و حق ندارد ساکت باشد، و در یک حدیث تعبیر چنین است: وَ باهتوهُم یعنی مبهوتشان کنید، بیچاره شان کنید؛ یعنی با آنها مباحثه کنید و دلایل‌پاشان را بشکنید. فَبُهتَ الذی کَفَرَ؛ چنان‌که

و این امواج خروشان ناشی از سونامی توطئه کفر جهانی بکشیم. بخواهیم یا نخواهیم اینها وارد زندگی مردم و بخصوص نسل جوان شده و می‌شود. یک راه چاره این است که صاحب‌نظران صالح در این مورد به ممیزی افکار و نوآوری‌ها و بیان فرهنگ‌ها و توطئه‌ها بپردازند. خوب‌ها را بپذیرند و بد‌ها را مشخص و معرفی نمایند. خوشبختانه روحیه تعصب و لجاجت در جوانان امروز کمتر است و صفحه دل آنها آمادگی گرفتن مطالب حق و منطبق با فطرت را دارد. ولی باید بپذیریم که مطالب ناحق یا آلوده به ناحق و بسیاری از دست‌ساخته‌های افراد ناصالح یا دشمنان، حتی اگر به نام اسلام و اهل بیت عرضه شود، این خاصیت را نخواهد داشت بلکه می‌تواند مایه دوری افراد منصف و حق‌جو شود.

■ با مقایسه گذشته و امروز، به پشت سرمان که نگاه می‌کنیم می‌بینیم: ۱- اسلام در زمان پیغمبر (ص) توانست در آن محیط جاهلیت و در محاصره قدرت‌های تباہ شده استبدادی ایران و روم با هدایت مستقیم خداوند و بهره‌گیری از وحی مستمر در مدت کوتاهی مدینه فاضله‌ای متناسب با کشش آن زمان بیافریند که عقل ظاهر و باطن و رسالت ظاهر و باطن سکوی پرواز آن بودند. ۲- پس از آن در دوران خلفای راشدین و حکام بنی‌امیه و بنی‌عباس علی‌رغم برون رفتن از محور اصلی اداره نظام، مسلمانان با بهره‌گیری از سرمایه‌های عظیم قرآن و سنت بخشی از راه تکامل را ادامه دادند و امروز تجدید حیات تمدن اسلامی آسان‌تر از آن است. پس چرا امکان‌پذیر نباشد؟ ۳- در گذشته هم تفکرات باز و بسته در مقابل هم صف‌آرایی کرده بودند. تفکر خوارج در مقابل تفکر عقلایی اهل بیت، تنازع اشاعره و معتزله، محدثان و فقها، طرفداران انسداد باب اجتهاد در مقابل محققان نوآور، تنازع متناوب و مکرر اخباری و اصولی و در یک کلمه آزاداندیشی در مقابل دگم‌اندیشی بودند. امروز فضای جوامع انسانی برای پژوهش و تحقیق مساعدتر از گذشته است. با این تفاوت که امروز فضای جوامع انسانی برای پژوهش و تحقیق و دسترسی به آراء و اندیشه‌های دیگران و انتخاب احسن که روح آزاداندیشی قرآن است، مساعدتر از گذشته است و ندای «فیشر عباد - الذین یستمعون القول فیتبعون احسنه» (زمر، ۱۷ و ۱۸) لیبیک‌گویان بیشتری دارد و به نظر می‌رسد که روزافزون است و انتظار این است که بزرگان حوزه از فرصت تاریخی زودن آلودگی‌ها از چهره دین استفاده کنند.



### فتوای آیت‌الله العظمی سیستانی در باره نمایش چهره پیامبر (ص) و معصومین (ع) در سینما

● متن سوال و پاسخ این مرجع تقلید به این شرح است:

ابراهیم آن کافر زمان خودش را مبهوت کرد، شما هم مبهوتش کنید. از سخن شهید مطهری چنین بر می آید که ایشان اصل حدیث را مستند دانسته اما کلمه «باهتوهم» را به مفهوم مبهوت کردن و با مباحثه و اداریه عقب نشینی و منفعل کردن دانسته اند و آن را به معنی اجازه بهتان زدن به اهل بدعت ندانسته اند.

**آیت الله سرروش محلاتی** نیز در متنی که در پایگاه شخصی ایشان منتشر شده می گوید: روایت رسول اکرم (ص) را تا قرن دوازدهم هجری «محدثان» همانگونه که اشاره کردیم معنا می کردند و می گفتند باید در برابر اهل بدعت، با سلاح منطق ظاهر شد و موهومات آنها را نقش بر آب کرد. محدث بزرگوار فیض کاشانی «باهتوهم» را به معنی آن می دانست که با آنان چنان سخن بگوئید که ساکت شوند و حرفی برای گفتن نداشته باشند: ای: «جادلوهوم و اسکتوهوم و اقطعوا الکلام علیهم». متأسفانه از قرن سیزدهم، نقطه سیاهی بر دفتر سفید فقه شیعه نقش بست و نظریه «به اهل بدعت «تهمت» بزنید تا آنها را از میدان بدر کنید»، در فقه پدیدار شد. این نظریه ابتدا به شکل احتمال مطرح شد که «باهتوهم» می تواند به معنی «تهمت زدن» باشد و سپس در تأیید این احتمال گفته شد که: چه مانعی دارد که تهمت زدن به آنها به خاطر «مصلحت» جایز باشد، و چه مصلحتی بالاتر از آنکه با تهمت زدن - مثل آنکه فلانی دزد است، و یا کافر شده، و یا اهل زنا و لواط است - او را مقتضی و بی آبرو ساخته تا مردم از او فاصله بگیرند و دینشان حفظ شود؟ با این تهمت، هر چند یک نفر بی آبرو می شود، ولی دین و ایمان جامعه سالم می ماند.

### حجت الاسلام والمسلمین مرتضی جوادی آملی نیز

در گفت و گویی با شفقنا اظهار می دارد: شاید یکی از بزرگترین آسیب هایی که ممکن است به یک نظام دینی زده باشند، همین مساله است که که عده ای فکر کنند با مخالفت کردن دیگران از مواضع و نظرات آنها، باید ایشان را اهل بدعت شمرد، در مقابلشان موضع گرفت و آنها را متهم کرد. این نکته هم قابل گفتن است که بسیاری از علما و محققان از دانش فقه چنین نظری ندارند که باید به این اهل بدعت حتی ..... تهمت و افترا زد و در ارتباط با آنها سخن غیر از حق را گفت. گاهی صحبت ما در حوزه جامعه اسلامی است که مسلمانی بخواهد به خاطر نظری، مسلمان دیگری را طرد کند، افترا ببندد و امثال آن که این اصلا جا ندارد. در نتیجه این سوال نیز اصلا جایی ندارد، زیرا آن بینات، محکمت و اصول و قواعد به حدی محکمه و حاکمه است که اجازه چنین فضایی را نمی دهد تا روایتی بخواهد با آن معارضه کند. در حالی که اگر فردی در بیرون از حوزه دین و در کسوت دشمن واقعا در حال دشمنی کردن است و جامعه را از اسلام دین و دین را از جامعه جدا می کند و بدعت می گذارد، در حال ایجاد انحراف و امثال آن است. آیا در این شرایط جای تهمت زدن برای او هست یا نیست، تازه آنجا اول کلام است و این گونه نیست که کسی به سادگی

تواند فتوا دهد.

با مقدمات ذکر شده اینک متن پرسش شفقنا و پاسخ مراجع عظام تقلید در این خصوص می آید:

### پرسش شفقنا از مراجع عظام تقلید: نظر حضرت تعالی درباره سند و مفهوم روایت ذیل چیست؟

«إذا رأیتهم اهل الریب و البدع من بعدی فأظهروا البرائة منهم ... و باهتوهم کیلا یطعموا فی الفساد فی الاسلام و یحذرهم الناس»  
**آیت الله العظمی صافی گلپایگانی:** حدیث شریف صحیح است و مفهوم آن هم واضح است که باید از بدعت گزاران در دین اظهار برائت نمود و مفاهیم بلند دیگری هم دارد که تفصیل آن در کتب معتبره روائی مذکور است و الله العالم.  
**آیت الله العظمی مکارم شیرازی:** سند روایت خالی از ابهام و اشکال نیست و مفهومش این است که در جایی که هیچ راهی برای دفع شر دشمنی نباشد، می توان از بهتان نیز استفاده کرد.

**آیت الله العظمی موسوی اردبیلی:** روایت اشکال سندی ندارد، ولی مشتمل است بر «امر به کثرت سب اهل بدعت» با این که در قرآن کریم و روایات و فتاوا از «سب» به نحو مطلق منع شده و نسبت به جمله: «باهتوهم» بسیاری از علما عبارت را این گونه معنا می کنند، که «با استدلال اهل بدعت را متحیر و مبهوت کنید، نه با تهمت و افترا، در قرآن کریم نیز عبارت «فَهَيْتُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا - بقره ۲۵۸» در جایی آمده که نمرود با استدلال حضرت ابراهیم (ع)، مبهوت و متحیر شده است و همین معنا به نظر اینجانب ترجیح دارد.

**آیت الله العظمی جعفر سبحانی:** روایت صحیح است و مقصود از اهل الریب کسانی هستند که در عقاید مردم ایجاد شک و تردید می کنند و پیوسته شبهات به رخ آنها می کشند. امام می فرماید از آنها دوری بجوئید و آنان را با کلماتی سبک معرفی کنید سپس یاد می شود در مقابل مجادله با دلایل قطعی با آنها روبه رو شوید تا آنها حالت بهت و حیرت پیدا کنند بنابراین مراد از (باهتوهم) همان ایجاد تحیر در آنها است نه اینکه درباره آنان بهتان بگوئید. نظیر آیه فهیت الذی کفر. علاوه بر این روایتی است از امام صادق علیه السلام: انه نهی عن قذف من كان علی غیر الاسلام. والله العالم.

**آیت الله العظمی یوسف صانعی:** روایتی که مرحوم کلینی در اصول کافی آورده است از نظر سند معتبر می باشد و معنای کلمه «باهتوهم» همانگونه که مرحوم علامه مجلسی و مرحوم فیض کاشانی و مرحوم شهید مطهری معنا نموده اند از ماده «بهت» به معنای مبهوت ساختن است یعنی باید با کسانی که بدعت گذار هستند به قدری باقوت و استدلال محکم و قاطع با آنها بحث نمود که متحیر و مبهوت شوند و از پاسخ دادن ناتوان گردند.



### وظیفه حاکمیت دینی در ایجاد و تثبیت آرامش حجت الاسلام و المسلمین هادی سروش

● آرامش و امنیت روحی و روانی شهروندان جامعه نه یک شعار سیاسی و تبلیغاتی، بلکه یک آموزه بلند قرآنی است برای آنان که دل در گرو اجراء و نهادینه شدن احکام و حقائق قرآنی در سطح روئین و زیرین جامعه را دارند. علامه طباطبائی، مفسر بزرگ قرآن در قرن اخیر بر این باور است: «حاکمیت دینی موظف به ایجاد و تثبیت آرامش و وقار اسلامی است». (المیزان ۲۴۲/۹) این آموزه زیبا از متن «کتاب و سنت» استخراج شده که ما در این مقال به صورت کوتاه، مبادی و منابع آنرا به بررسی می‌گذاریم:

۱- آرامش که تعبیر قرآنی آن «سکینه» است، همان حالت «استقرار انسان و ضد اضطراب باطنی» اوست. (المیزان ۲۸۹/۲)  
۲- این حالت نه تنها یک امر ممدوح و زیباست بلکه اولاً خداوند سبحان وجود چنین نعمت بزرگی در سطح جامعه را به «خود» نسبت داده «هو الذی انزل السکینه علی المومنین» (الفتح/۴) و ثانیاً آن را از «موهوب الهی» شمرده است و ثالثاً آرامش را از نشانه‌ها و نتایج ایمان ذکر نموده و رابعاً امام هشتم (ع) وجود آرامش در یک جامعه را به «بوی بهشت» توصیف فرمود. (تفسیر قمی ۸۲/۱) و در بیان امام علی (ع) از آرامش به «بوی خوش و آرام که منشأ در بهشت دارد» تعبیر فرموده است. (مجمع البیان ۶۱۴/۲ و کنز الدقائق ۱۵۲/۲) و خلاصه به تعبیر علامه طباطبائی «آرامش روح الهی» است. (ر.ک: المیزان ۲۹۱/۲) همانگونه که در مقابل اضطراب و عدم طمأنینه و آرامش از القائنات شیطانی است. (آل عمران/ ۱۷۵ - ر.ک: تفسیر المیزان ۲۲۱/۳).

۳- آرامش نه تنها یک امر ممدوح و نیز یک ارزش مقدس و معنوی است بلکه نیاز جدی هر انسانی است لذا خدای سبحان در شمارش الطاف خود به بنی اسرائیل در خطاب به موسای کلیم فرمود: «اجعل السکینه معکم فی بیوتکم...» (تفسر الدر المنثور ۱۲۹/۳) و نیز در رسای اصحاب کهف فرمود: «ربطنا علی قلوبهم...» (کهف/۱۴) یعنی به آنان روحیه آرام و خالی از اضطراب عنایت کردیم. (ر.ک: المیزان ۲۵۰/۱۳) در قرآن شریف «خانه» (نحل/۸۰) و «شب» (انعام/۹۶) و «نماز» (توبه/۱۰۳) از مصادیق و نمونه‌های مهم «آرامش بخش در زندگی بشر» معرفی شده است. بدون تردید همانطوری که «خانه» یک محیط کوچک و خصوصی زندگی است و نقطه آرامش معرفی شده، «جامعه» نیز که یک محیط بزرگ تری برای زندگی است قطعاً نقطه مهمتری در زمینه آرامش باید باشد، و این امر مهم بر عهده زمامداران جامعه می‌باشد.

۴- اگر محیط زندگی شهروندان یک جامعه چنین ضرورتی را

داراست که باید محیطی مملو از «اطمینان روانی و آرامش روحی» باشد در نتیجه «اخلال کنندگان در آرامش جامعه» از پست‌ترین کسانی هستند که حریم یک زیبایی بلکه یک امر معنوی و مقدس و بلکه بالاتر، حریم یک ضرورت و حق مسلم مردمان را در هم کوبیده‌اند. بر اساس قرآن شریف آنان که مخل آرامش جامعه‌اند از دو گروه خارج نیستند یا افرادی «واپس‌گرا» بوده یا از اتم مظاهر «نفاق» هستند. گروه اول را قرآن با عنوان «حمیت جاهلیت» معرفی کرده است. (ر.ک: فتح/۲۶) در توصیف این گروه باید گفت که اینچنین افرادی به منافع حزبی و گروهی خود بسیار تعصب و حمیت دارند و هرگونه توفیقی که برای دولت اسلامی حاصل شود از آن رهگذر که نتایج سیاسی-اجتماعی‌اش به پس انداز آنان واریز نمی‌شود، به مقابله برمی‌خیزند و آرامش جامعه را با بدبینی خویش آلوده می‌کنند. و گروه دوم را قرآن با عنوان «مذبذب» تعریف نمود که از شاخصه‌های مهم «منافقین» است. (نساء/۱۴۳). «منافق» از آنجا که خود دارای آرامش روحی و روانی نیست و به تعبیر قرآن «مریض» است، مرض واگیر دار خود بنام اضطراب و بی‌اعتمادی را مانند یک ویروس وارد سطح جامعه می‌کند و همگان را به درد «بی‌اعتمادی و سوء ظن» گرفتار می‌کند. درست به همین جهت بود که عمده مبارزه حضرت رسول اعظم (ص) و اهل بیتش (ع) با «جاهلیت» و «نفاق» بود.

#### نتیجه گیری و جمع بندی:

امام خمینی (ره) به عنوان عالمی فرهیخته و مدافع اسلام و حقوق جوامع اسلامی در اولین و آخرت گفتار و نوشتار خود حرف از «آرامش جامعه» دارد. وی در اولین تلگرافش به محمدرضا پهلوی می‌نویسد: «صلاح مملکت در حفظ احکام اسلام و آرامش قلوب است» (صحیفه امام ۷۸/۱) و در دوران استقرار نظام اسلامی هم در پیام معروف به «پیام هشت ماده‌ای» حرف از «آرامش و امنیت ملت» دارد (صحیفه ۱۴۲/۱۷) و وظیفه دولت را بدین شکل ترسیم می‌کند که: «دولت اسلامی باید مردم را مطمئن کند در همه چیز، در سرمایه‌شان در کسب‌شان در همه چیزشان، مردم باید در آرامش باشند دولت ابداً نمی‌تواند تأذی کند» (صحیفه ۱۶۱/۱۷). خدا را سپاسگزاریم... که نوید «آرامشی مبتنی بر حیات و نشاط، صلح و دوستی، تلاش و تعالی» به وزش درآمد، تا بهانه‌گیران بار دیگر، ادعای «آرامش گورستانی» سر ندهند. (منبع شفقنا)



### دو محور جهش شیعه حجت الاسلام و المسلمین هادی سروش

● متن ذیل به بهانه تأثیر ژرف «مرجعیت شیعه در ایران»



می‌توانند قضاوت دقیق داشته باشند اگر چه، چه بسا به جهت حفظ حرمت مرجعیت وارد این عرصه یعنی ارزیابی مراتب توحید و تقوی این اعظام نشوند «اما می‌فهمند». خلاصه امروز برای مردم بازار «اطاله لویه» و «تلون در سخن» کم مشتری شده.

مرجعیت دینی به تعبیر استاد مطهری: «مأخذی است که یک مسلمان دین خود را از او می‌گیرد و شاخه‌ای از «امامت» است». (یادداشتها ۷۲۱/۴). مگر امکان دارد مردمان از قشر کوچک و بازار تا افرادی که دارای تحصیلات عالی هستند افرادی را که در این مسند قرار گرفته‌اند را با وسواس خاص نگاه نکرده و ذره ذره حرکات و سخن و سکوت آنان را موشکافی نکنند؟! بله «مرجعیت» را معصوم نمی‌دانیم و یک مرجع را مورد عنایت و ارتباط خاص با حضرت حجت (ع) نمی‌پنداریم چون شرط عدالت را برای او قائل هستیم و یک لحظه خروج از عدالت را مساوی با خروج از این مقام مهم می‌دانیم اما بقول شهید استاد مطهری: «مراجع تقلید را دارای درجاتی خیلی بالاتر از توحید خود و امثال خود می‌دانیم» (رجوع کنید به یادداشتها ۱۴۵/۳ و به مجموعه آثار استاد مطهری ۶۲۲/۱۹) عنصر سوم: توجه به امور جامعه و مردم و اقدام لازم؛ توجه به امور جامعه و مردم و اقدام در جهت آن، وظیفه جدی همه عالمان خصوصاً مراجع عظام است که خود خداوند متعال آن موظف به چنین تکلیفی فرموده: «يَا مُرُورُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ» (توبه/۷۱) جمله معروف حضرت علی(ع) رابطه با مسئولیت عالمان در قبال ظالم و ظلم و مظلوم است در واقع تبیین آیه فوق است که فرمود: «ها اخذ الله على العلماء الا يقاروا على كظ ظالم و لا سغب مظلوم» (نهج - خطبه/۳) پس دخالت در امور مردم و رسیدگی به امور مسلمین اگر بر تک تک مسلمانان واجب است بر عالمان و فقیهان «وجب» است. یکی از آن مهمات که از شئون و وظائف فقیهان جامعه است انتخاب رهبری است که اوج جایگاه مرجعیت، در این مقوله مشخص است: «انتخاب خبرگان که با انتخاب ملت تعیین می‌شوند از روی کمال دقت و با مشورت با مراجع عظام هر عصر [باشد]» (صحیفه ۴۲۲/۲۱) نکته غیر قابل غفلت در این جا این است، حال که توجه و اقدام مناسب در برابر مصالح جوامع اسلامی وظیفه جدی «مرجعیت» است پس اطلاع از اخبار و جریانات و حوادثی که در سطح جامعه پدید می‌آید باید مورد رصد دقیق مرجعیت قرار داشته باشد و برای دریافت اخبار

در راستای حوادث مهمی نظیر انقلاب اسلامی و جنگ و دفاع و رخدادهای اجتماعی پس از انقلاب و در ادامه توافق هسته‌ای و نیز «مرجعیت شیعه در عراق» در مدیریت معنوی حوادث عراق و انتظار به اقدام و تأثیر مرجعیت بر دیگر حوادث مهم سیاسی مانند انتخابات و حمایت از حقوق شهروندی و ... به قلم آمده است.

### مقدمه

تأثیر مرجعیت بر امید و جهش شیعه بلکه امت اسلام در این چند قرن اخیر غیرقابل انکار است برای بررسی چرایی و چگونگی آن نگاهی به عناصر حیاتی مرجعیت و چالش‌های آن می‌تواند افق روشن تری را در زمینه «مرجعیت شیعه» برای ما رقم زده و برکات چشم‌گیری را نصیب جامعه اسلامی ما بنماید. قبل ورود به اصل مطلب اشاره به یک نکته خالی از اهمیت نیست که فتح باب مرجعیت بوسیله خود اهل بیت (ع) بوده که شواهد صحت این مدعا از سیره ائمه (ع) قابل استخراج است که البته سیره امام جواد (ع) و امام‌هادی (ع) در این زمینه بسیار روشن تر است چرا که به عصر غیبت نزدیک تر بوده و زمینه ارتباط شیعیان با نائبان و نمایندگان حضرات معصومین (ع) نهادینه شده است.

### عناصر حیاتی مرجعیت

عناصر اول: اتصال به علوم و حیاتی؛ عنصر مهم حیاتی یک «مرجع» در گرو آشنائی کامل او به کتاب و سنت و اتصال لاینقطع به آن دو منبع است. شرط «علمیت» که مورد اتفاق اکثر فقهاء، در مسئله مرجعیت است نشأت گرفته از یک نگاه عقلانی به این موضوع است. تحصیل و درس و بحث و تدریس در طول سالیان متمادی و خون دل خوردن و در یک جمله «استادها دیدن» و بعد «شاگردها تربیت کردن» از دیر زمان شرط مهم ورود به این مقام منبع و خطیر بوده و هست. ماجرای قبول مرجعیت توسط شیخ انصاری بعد از نقل و انتقال پیام‌ها بین ایشان و شریف العلماء مشهور است و مهم در آن پیام‌های متقابل این نکته است که شریف العلماء به شیخ پیام داد: «اگر چه من طبق دیدگاه شما در دوران تحصیل از شما قوی تر بودم اما سالها از آن مباحث جدا گشته ام و شما سالهای متمادی به درس و بحث ادامه دادید و لایق هستید». امید است که این سیره سلف صالح در حوزه‌های علمیه حفظ و حراست شده تا همواره سکانداران مرجعیت شیعه در بلندترین افق علمی دیده شوند.

عناصر دوم: توحید و تقوی؛ حدیث مشهور «من كان من الفقهاء صائنا لنفسه و مطيعا لامر مولاه...» (احتجاج ۴۵۸/۷) حامل دو پیام است که شرط قوام مرجعیت دو حقیقت غیر قابل انکار است یکی «از خود رستن» و دیگری «بخدا پیوستن» که این دو شرط مهم در آیه تصریح شده: «يَخْشَوْنَهُ وَلَا يَخْشَوْنَ أَحَدًا إِلَّا اللَّهَ» (احزاب/۳۹) توحید و تقوی چیزی نیست که از چشم آدمی مخفی بماند امروز مانند دیروز تک تک افراد جامعه بخوبی سطح و یا مراتب توحید و خدائی بودن مرجع یا مراجع خود را تشخیص می‌دهند و از تقوای آنان یعنی به همه‌ی معنا از خودیت خود گذشتن آنان را می‌یابند و



شامل اعضای خانواده و دفتر و همراهان و اطرافیان یک مرجع است. بوده اند مراجعی که در اوج قداست بسر می بردند ولی از نعمت یک «بیت شریف» و «دفتر میرا از نواقص» محروم بودند که همان نقیصه از طریق مرجعیت متأسفانه مانند یک ویروس وارد جامعه شد. قرآن با ظرافت خاصی به این نکته توجه همگان را جلب نموده که بعد از خودتان فوری متوجه اطرافیان خود باشید: «قُوا أَنْفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَارًا» (تحریم/۶) امام (ره) که بیوت مختلفی را از نزدیک، از دوران جوانی تا کهنسالی دیده، گوشزد می فرماید: «باید بدانید تبهکاران بیش از هر کس چشم طمع به شما دوخته اند و با اشخاص نفوذی در بیوت شما ممکن است فاجعه به بار آورند، الله الله در انتخاب اصحاب خود» (صحیفه ۷/۱۸) مهم این است نقطه نفوذ ریا کاران و دغل بازان برای آسیب، «بیوت» آن اعظم است که اگر این روزنه نفوذ پذیر اصلاح شود عمده مهم به انجام رسیده.

### انتظار از «بیت مرجعیت» بر اساس «قرآن»

همان اوصاف مهم که مورد انتظار از شخص مرجعیت است از دیدگاه دقیق قرآن از بیت او (یعنی همراهان، دخترها و خانواده او) هم میباید. سوره یونس آیه ۸۷ «بیت» مردان بزرگ «علم و معنویت» باید دارای سه ویژه گی مهم باشد:

اولاً باید نقطه «انکاء و نگاه مومنان» باشد که فرمود: «واجعلوا بیوتکم قبله». ثانیاً باید نقطه «انتشار معنویت و دعوت به حق و حقیقت» بوده باشد که در این راستا فرمود: «واقیموا الصلاه». و ثالثاً خانه مرجع بزرگوار جهان تشیع باید «مرکز امید و دستگیری از مراجعین و خلاصه بشارت» باشد: «وبشر المومنین»

چالش دوم: تأثیر پذیری و تعجیل در تصمیم گیری و اقدام؛ این آسیب دوم و مهم در مورد مرجعیت است چرا که فشار بر مرجعیت از سوی نهادهای خاص برای اخذ نظر یا فتوا در موضوع خاص و معین چالش بسیار مهمی است که نباید مورد غفلت قرار گیرد و چه بسا منجر به اظهار نظرهای دینی خارج از چهارچوب شود و شامل حدیث پیامبر (ص)، خدای نا نکرده شود که: «ان الله غافر کل ذنب الا من احدث دیناً» (وسائل ۵۵/۱۶) و یا منجر به عکس العمل های مخاطره آمیزی در سطح جامعه شود و یا غیره. این عبارت حضرت امام خمینی (ره) در این راستا باید بارها ملاحظه شود که:

«الله الله در تعجیل تصمیم گیری خصوصاً در امور مهمه...» (صحیفه ۷/۱۸) و استاد مطهری با سوز عجیبی می نویسد: «عرقچین به سرها صدمه ای که اینها زدند و یک مرجع منزله تقلید را اغفال کردند که از هر جنایتی بالاتر است باید خانه را بر سر اینها خراب کرد. اینها به هیچ چیز ایمان ندارند» (یادداشتها ۵۵۳/۴).

### و اما وظیفه ما

با توجه به عظمت مرجعیت و نفوذ و حساسیت آن، بر ماست که بر حفظ حرمت آن کوشیده که به تعبیر امام (ره): «هانث به یک مرجع قطع ولایت است» که نه خود اهل کینه و کنایه نسبت به آن حریم باشیم و نه اجازه دهیم آن حریم بوسیله دوستان نا اهل،

و اطلاعات مربوط حوادث و جریانات و حوادثی که در سطح جامعه پدید می آید باید مورد رصد دقیق مرجعیت قرار داشته باشد و برای دریافت اخبار و اطلاعات مربوط حوادث و جریانات دارای منابع خبری متعدد بوده که امکان جعل و تحریف در حد بسیار نادر قرار گیرد. عنصر چهارم: منزلت در قلوب؛ هیچ رهبر معنوی در ادیان دیده نشده که بدون منزلت در قلوب انسانها بتواند توفیقی در جهت هدایت و ترقی و تعالی پیروان خود داشته باشد، همانطوری که در صدر این مقوله خداوند متعال عامل موفقیت پیامبر خود در نیروی ایجاد علاقه و محبت مؤمن به او معرفی نموده است. (آل عمران/۱۵۹) و انتظار منطقی این است مرجعیت که ظهور کوچکی از شئون حضرت رسول (ص) است دارای چنین شأنی باشد. عوامل رسوخ در قلوب مؤمنین چیزی غیر همان عنصر اول «علم» و دوم «تقوی» و خصوصاً عنصر سوم یعنی «دفاع از حق و مقابله با ظلم و ظالم» نیست. تاریخ شیعه گواه است که هر چه مرجعیت آنان بعد از قفاهت و عدالت به امور جامعه و نیازها و چالش های آن اهتمام بیشتری داشته است مورد اقبال قلبی بیشتری قرار گرفته است. و البته اگر چنین اقبال عمومی و کارزماتیک جدی حاصل شود دیگر جایی برای رسانه ها و تبلیغ های سوء حتی انواع «حذفها» نمی تواند روی یاد و نام و اندیشه این چنین مرجعی کارساز باشد همانطوری که، دیدیم حرکت های غیر اخلاقی قبل از نهضت بر علیه امام (ره) و سخنان غیر اخلاقی برخی از افراد در تربیون نماز جمعه بر علیه مرجعیت شیعه در عراق، کارساز نبود.

### مرجع «مسئله گو» و مرجع «ز عیم»

امام خمینی بعنوان یکی از شاگردان مکتب قرآن و اهل بیت (ع) بر این نکته اصرار جدی دارند و شأن مهم فقیهان را منحصر در «مسئله گو بودن» کردن را ناصواب می داند: «چه شده که امروز مرجعیت حقیقتش به جز مسأله گوئی نیست؟!» (صحیفه ۴۲۳/۲) از آنچه گذشت پدیدار گشت که کف مرجعیت مسئله گوئی است و به تعبیر طلبه ها «حاشیه زدن بر عروه» ولی سقف آن که بسیار افق بلندی است، «زعامت امت اسلام» قرار دارد. مرجعی که با اجتهاد قوی و آگاهی کامل از شرائط زمانه و تقوی فوق تصور من و شما در جامعه اسلامی ظهور می کند می تواند امتی را رهبری کرده و برای بشریت یادگاران ارزنده ای از معنویت و حریت و امنیت بجای گذارد. سخن استاد مطهری از مرجعیت بعنوان «جانشینی مقام امامت» است، و جانشینی از مقام امامت خود در بر گیرنده انبوهی از حقائق مهم است که اوج مرجعیت را به تصویر می کشد، در نتیجه مقام «افتاء» کف مرجعیت و مقام «رهبری» اوج مرجعیت است. (ر.ک: یادداشتها ۱۷۱/۹ و ۵۹۶/۴)

### دو چالش مهم مرجعیت

در پایان بصورت گذار از دو چالش و آسیب مهم در این وادی نباید غافل شد:

اول: بیت و بیوتات؛ «بیت» یک اصطلاح حوزوی بوده که

شکسته شود. و اگر مطلب یا تذکر صددرصد بجائی داریم براساس وظیفه ی «النصیحه لائمہ المسلمین» بگونه ای خصوصی و محترمانه به محضرشان برسانیم و راه هر گونه سوء استفاده ای مسدود بماند. ان شاءالله (منبع: شفقنا)



### جایگاه مذاکره و منطق آن در اسلام حجت الاسلام و المسلمین مرتضی جوادی آملی

● [...] از آنجا که دین و همه جلوه‌های آن اعم از عقائد، اخلاق و احکام از خاستگاه اراده تشریحی حضرت باری صادر گشته و هیچ انسانی حتی اگر در مقام رسول، نبی و ولی زمان حضور در چنین جایگاهی نداشته و ندارد طبعاً هیچگونه تضاد و تعارضی در آن امکان پذیر نیست بلکه به علم لایزال و دانش لایزول حضرت حق تکیه دارد. اینرو باور به جمیع ما انزل الله از مسلمات قطعی و معتقدات حتمی یک انسان باورمند و شخص مومن فرزانه است. البته تعارض به لحاظ مقام اثبات و تنازع و تشاجر ادله که در باب دانش اصول مطرح است در جای خود محفوظ و از دایره این نگاه بیرون است. لیکن به لحاظ تحقق و اجرای یکپارچه دین بایستی گفت آن دسته از حقائق اسلامی که مکان تحقق و ظرف ظهور آن فقط در صحنه نفس انسانی است و تأمین کننده منطقه عقاید و قلمرو اخلاق است سرای هیچگونه تضاد و منزل هیچ نوعی از تراحم نیست، بلکه همه گزاره‌ها بر مبنای حق و براساس صدق طراحی و در صحیفه نفس و کتیبه جان انسانی اجرا می گردد، سرای نفس چون فراطبیعی است دار تراحم نبوده و هیچ امر حقی با حق دیگر در تضاد و تراحم نیست. این مرحله از دین در کمال شکوهمندی و تمام عزت بوده و جای هیچ گونه مذاکره و گفتگو برای تأمین منافع و یا تضمین مقاصد را باقی نمی نهد، بلکه از یک سو ایحاء، الهام و القاء الهی و از سوی دیگر ایمان، اعتقاد و باور بنده بهترین و اصیل ترین نسبت و رابطه را بین خالق و خلق و رب و مربوب بنیان می نهد. اما نسبت به آن دسته از اموری که ظرف ظهور آن عالم طبیعت و موطن تجلی آن نشأه مادیت است که صحنه تراحم و عرصه اصطکاک است، بدون تردید امکان درگیری و اسباب تنازع فراهم خواهد آمد، اینجاست که ضرورت دارد با بکارگیری شیوه‌ها و روش‌هایی که در عرف انسانی و آداب اجتماعی پذیرفته شده و براساس منابع دینی نیز بدان توصیه شده همچون فن مذاکره و مهارت مناظره برای رفع اختلاف و دفع تضاد بهره جست. فلسفه مذاکره و گفتگو برون رفت از تنازعات و برکنده شدن از فضای اختلاف است البته با توجه به تأمین حداکثری منافع و غفلت نمودن از مقاصد، در فضائی که سخن از مصالح عالم اسلام و منافع مجتمع اسلامی است، براساس عقلانیت دینی و با

تکیه بر تدبیر، درایت و رعایت قاعده دقیق اهم و مهم باب وسیع مذاکره و گفتگو گشوده می شود تا بر مبنای مصالح و پایه منافع، اهداف و مقاصد اسلام و جامعه اسلامی تأمین گردد. این اندیشه که برخاسته از منابع وحیانی، آیات قرآنی و سنت نبوی و ولایتی است تماماً در جهت رشد و تعالی جامعه و نجات آن از فروغلطیتدن در آتش جنگ و اختلاف و کشمکش‌های فرقه ای، حزبی، ملی و فراملی و نظائر آن است. بدون تردید اندیشه‌ای که براساس نگرش سلفی و ایمان‌گرایی صرف و بدون توجه به عقلانیت و خردگرایی، بر کرسی آموخته‌های خود تکیه زده و از شور و مشورت خود را بی نیاز دانسته، همواره جامعه را در سرراشویی جنگ و نزاع برده و موجبات اختلاف و تشتت را فراهم می آورد. شیوه و روشی که انبیاء الهی و اولیای ربوبی



در مسیر اجراء و تحقق دین و سعادت جامعه دینی داشته که در تضاد با منافع دیگران اعم از مشرکین، کفار و حتی اهل همان دین، اتخاذ می گردید روش مذاکره و گفتگو با منطقی که بیان شد قابل ارزیابی است. به پاره ای از آنچه در عهد اسلام عزیز اتفاق افتاد اشارتی گذرا می نماییم تا شواهدی بر صدق مدعا و قرآنی بر حقانیت ادعا باشد. شاهد نخست؛ در عهد رسول اکرم اسلام (ص) بزرگترین مذاکره بین اسلام و شرک و جامعه مسلمین و مجتمع مشرکین به وقوع پیوست معروف به صلح حدیبیه است که در قرآن کریم از آن این گونه یاد می شود «و هو الذی کف ایدیهم عنکم و ایدیکم عنهم بیطن مکة من بعد ان اظفرکم علیهم و کان الله بما تعملون بصیرا» (فتح/۲۴). در این کریمه قرآنی چند نکته اساسی قابل تأمل است، نخست اینکه خداوند متعال شخصاً عهددار برقراری این صلح و امنیت گردید، نه پیامبر و نه هیچ قدرت دیگر. نکته دوم اینکه قدرت و سلطه نظامی و جنگی مسلمین بر جامعه مشرکین آشکار بود و مسلمین براحتی می توانستند مشرکین را از پیش پا بر دارند لیکن اراده الهی در این صحنه غلبه فرهنگی، اخلاقی و اجتماعی بود تا مبنای حرکت‌های مهم بعدی در جامعه قهر و غلبه نظامی نباشد که همواره آتش حقد و حسد را بدنبال خواهد داشت. نکته سوم آنکه توجه الهی به عملکرد مسلمین در این ماجرا، برخورد و مواضع آنها در برابر رویکرد صلح و امنیت و تکیه و تأکید نداشتن بر قهر نظامی

مسلم دینی از جمله حق الهی امامت را نادیده گرفت و به ظاهر خلافت دروغین و حکومت ننگین معاویه را امضاء نمود تا اصول و اساس اسلام که از جمله مهمترین آنها وحدت اسلامی و رفع اختلاف میان امت و حفظ جان شیعیان و حواریین علوی و حسنی است محفوظ مانده و آسیبی نبیند، معاهده صلح امام مجتبی (ع) نشان از گفتگوی امتیازی است که هر یک از طرفین به جهت منافع و مصالح خویش مطالباتی را مطرح نمودند. البته داستان صلح آن حضرت نیز مخالفت‌های فراوانی را به همراه داشته که ناگفتنی است و قصه ای پر غصه دارد.

شاهد پنجم؛ در روزگار سرور آزادگان و مولای عزت‌مداران حسین ابن علی (علیه السلام) حضرت همه راهها را بسته دید و مشاهده نمود که نابکاری همانند یزید که هیچ بوئی از فرهنگ دین نداشته و مخالفت بلکه دشمنی تمام حتی در ظاهر با اسلام و اهل ولایت می نماید به مسند خلافت تکیه زده و به عنوان خلیفه الهی و جانشین رسول الله (ص) خودآرائی دارد، جا برای بیعت و سکوت نیافته و تن و روحش را به هجرت و جهاد سپرد که این ماجرا نیز از سوئی بسیار عظیم و شکوهمند و از سوی دیگر بسیار تاسف‌برانگیز و تالمزاست. حضرت سیدالشهداء امام حسین (ع) در عین حال که مصمم و با عزمی استوار گام بر می داشت لیکن از تمامی راهها و امکانات یک اقدام سنجیده و حکیمانه در چنین اقدام حماسی و عظیم خصوصاً در جذب افراد و همسو کردن آنان با نهضت آسمانی اش بهره برد، دیدارهای فراوان و مذاکرات متعددی که خود حضرت شخصاً انجام دادند، در مکه و در بین راه مکه و کوفه و همچنین کوفه به کربلا و حتی در سرزمین کربلا با شخص نحس و آلوده‌ای همانند عمر سعد جای هیچگونه ابهام و تردیدی را نسبت به سنجیده بودن و با معیارهای دقیق اخلاق دینی و رفتار حکیمانه یک رهبر آسمانی و سازگاری با یک نهضت الهی و جاودان داشتن، باقی نمی نهد. اما آنچه در خصوص مذاکره با عمر سعد ملعون که در شب تاسوعا اتفاق افتاد و مدتی طولانی انجام شد و تا پاسی از شب ادامه یافت: «فتکلمنا فاطمالا حتی ذهب من الليل هزيع، این دو برای زمانی طولانی گفتگو نموده تا نزدیک صبح»، (موسوعه کلمات الحسین (ع) ص ۳۸۸)؛ داستان شگفتی است که با مطالعه در پیرامون آن چند جهت قابل بررسی و ارزیابی است:

جهت نخست اینکه؛ خود امام حسین (ع) در اوج عزت و عظمت بدون کوتاه آمدن از اصول پایداری و صلابت دینی، در خواست ملاقات و گفتگو نمود: «ثم ارسل الحسين (ع) الي عمر بن سعد (لعنه الله) اني اريد ان اكلّمك فالقني الليلة بين عسكري و عسكري، حضرت شخصی را نزد عمر سعد فرستاد و به او پیغام داد: من می‌خواهم با تو هم امشب در نقطه‌ای بین لشکرم و لشکر تو ملاقات نمایم»، (موسوعه کلمات الحسین (ع) ص ۳۸۶ و ۳۸۷). این امر نشان دهنده آن است که ذات مذاکره و نفس ملاقات حتی از شخصی همانند حسین ابن علی (ع) با شخص آلوده و پلیدی همانند عمر سعد که

بسیار مهم و قابل توجه است. نکته چهارم ورود به بلد امین و شهر کریم مکه با توجه به داشتن قداست و امنیت ویژه جا برای نشان دادن قهر و غلبه و جنگ و نزاع نیست و لذا این قصه در بیرون مکه اتفاق افتاد. نکته پنجم نحوه ورود عزت‌مندان، غرور آفرین و در امنیت کامل پایه بسیاری از اقدامات اساسی است. «لقد صدق الله رسوله الرويا بالحق لتدخلن المسجد الحرام ان شاء الله آمنین محلّقین روسکم و مقصرین لاتخافون فعلم ما لم تعلموا فجعل من دون ذلك فتحاً قریباً» (فتح؟/ ۲۷). آثار ارزشمند صلح و حضور با عزت و کرامت با ویژگی‌های گرانقدر یاد شده در این آیه که پایه همه عزت‌های بعدی است نشان از هدمندی و پایه‌گذاری حرکتی بسیار عظیم برای جامعه اسلامی است که صرفاً از جایگاه مذاکره قابل دستیابی است و صرف غلبه نظامی و قهر سلطه جنگی نمی تواند تاثیر گذار و بنیانی باشد که این نکته و نکات فراوان دیگر در باب این مذاکره و صلح ویژه جای بحث مستقلی دارد.

البته این امر در روزگار خود با مخالفت‌های جدی مواجه شد و بدنبال خود برخوردها و دشمنی‌هایی را داشته که با نهیب الهی مخالفان از اندیشه ناصواب و انگیزه نا روای خویش برگشتند «لقد رضی الله عن المومنین اذ یبایعونک تحت الشجره فعلم ما فی قلوبهم فانزل السکینه علیهم و اناهم فتحاً قریباً» (فتح/ ۱۸).

شاهد دوم؛ در زمان امیرالمومنین علی (ع) دو گفتگو و مذاکره بزرگ اتفاق افتاد که در این هر دو مولای متقیان و امیرمومنان (ع) برغم داشتن حق الهی و اجتماعی بخاطر حفظ مصالح اصل اسلام و نگاهداشت وحدت اسلامی تن به پذیرش حکم ظالمان و رفتار نابکاران داد و در برابر حفظ جان خویش و فرزندان و نیز علم به بی اثر بودن هر اقدامی، پذیرفت آنچه که پذیرفت و با آنها بیعت نمود، تفصیل این جریان در خطبه شش‌شقیه و نطائر آن در منابع اسلامی خصوصاً نهج البلاغه شریف می توان ملاحظه نمود، البته آنانی که در برابر حقانیت علوی علم ظلم و کتل ستم برافراشتند در منطق و زبان اولیای دین به عنوان بنیانگذاران ظلم و پایه ریزان ستم نام یافتند.

شاهد سوم؛ نمونه بزرگ و مهم دیگر گفتگوی آن حضرت با دشمن مکار و خصم قدر معاویه بود که حضرت به جهت تامین مصالح و حفظ وحدت امت اسلام چاره‌ای جز پذیرش حکمت و امضاء قرار داد نداشت. طبعاً راه حضور دشمن گشوده شد، که اینها در بیان و زبان مولای متقیان حضرت علی (ع) قاسطین لقب یافتند. البته در این میدان نیز عده‌ای که خود را آگاه تر و به مصالح اسلام و جامعه اسلامی آشناتر می‌پنداشتند جریان کفرآمیز مارقین را راه‌اندازی نموده و جنگ تلخ و غصه‌دار نهروان پایه‌ریزی شد.

شاهد چهارم؛ در عصر امام مجتبی (ع) برغم حقانیت و صداقت حضرت (ع) بار دیگر، نه به بخاطر شخص و خاندان خود که اهل شجاعت و آل رشادت‌اند، بلکه به جهت حفظ کبان اسلام و امنیت و صلح امت اسلام، حضرت تن به مذاکره سپرد و بسیاری از امور

نماید. امید که جامعه اسلامی و امت بزرگ اسلام مسیر حق و عدل را با واکاوی همه ابعاد دین بشناسد و با چاره‌جویی‌هایی حکیمانه تلاش نماید تا کمترین زحمت و مزاحمت برای اسلام مظلوم و ملت ستمدیده آن فراهم نگردد.

منبع پایگاه خبری تحلیلی انتخاب (Entekhab.ir)



### استفتاء آیات: خمینی، گلپایگانی، حائری، کمالوند و یزدی از آیت الله العظمی بروجردی درباره تشکیل مجلس مؤسسان به دستور شاه

پس از ترور محمدرضا پهلوی که در ۱۵ بهمن ۱۳۲۷ در دانشگاه تهران به وقوع پیوست، شاه، نمایندگان مجلس شورای ملی را به تشکیل مجلس مؤسسان ملزم نمود. در این مجلس، اصولی از قانون اساسی تغییر کرد و شاه اختیارات بیشتری به دست آورد که قدرت انحلال مجلس یکی از آنها بود، تشکیل مجلس سنا یکی دیگر از تغییرات قانون اساسی بود. قبل از تشکیل مجلس مؤسسان، جمعی از علمای طراز اول قم، از آیت الله سید حسین بروجردی مرجع عصر درباره تشکیل این مجلس استفتاء کردند. در این استفتاء و پاسخ آن، نوع نگاه آیت الله العظمی بروجردی به سیاست و حکومت به روشنی پیداست.

### محضر مقدس حضرت مستطاب آیت الله العظمی آقای حاجی آقا حسین طباطبایی بروجردی متع الله المسلمین بطول بقائه

چون منتشر است که راجع به تشکیل مجلس مؤسسان بین حضرت مستطاب عالی و بعض اولیاء امور مذاکراتی شده و بالنتیجه با تشکیل مجلس مؤسسان موافقت فرموده‌اید. نظر به این که تشکیل مجلس مؤسسان مؤثر در مقدرات آینده کشور و مصالح دینی و ملی و اجتماعی است، بعلاوه حدود اختیارات نمایندگان و نتایجی که ممکن است این اقدام داشته باشد معلوم نیست، مستدعی است حقیقت این انتشار را برای روشن شدن تکلیف شرعی اعلام فرمایید. ۲۲ جمادی الاولی ۱۳۶۸ - روح الله خرم آبادی (کمالوند)، مرتضی حائری یزدی، سید محمد یزدی، روح الله موسوی (خمینی)، محمد رضا موسوی گلپایگانی

### جوابیه آیت الله العظمی بروجردی (ره):

اولاً از علماء اعلام انتظار می‌رود در موقعی که این قسم انتشارات مخالف واقع می‌شوند خودشان دفاع کنند. البته علاقه مندی حقیر به حفظ دیانت و مصالح مملکت بر همه مشهود است نهایت مقتضی نیست که هر اقدامی گوشزد عامه نشود. ثانیاً موقعی که فرمان همایونی صادر شد، برای اینکه مبدا

امام (ع) به سابقه خانوادگی و خصوصی او کاملاً واقف بود، البته در جایی که نه مصلحت شخصی و نه منفعت جناحی بلکه پای مصالح اسلام و منافع امت اسلامی در میان است، بدون محذور است.

جهت دوم اینکه؛ گرچه حضرت از راه‌های علم باطنی و وجدان‌های وحیانی و الهامات الهی بارها و بارها جریان حماسه کربلا و شهادت خویش را شنیده بلکه دیده بود و هیچ گونه تردیدی در آن نداشت لیکن برای انجام معیارهای ظاهری و اتمام حجت الهی پیشنهاد مذاکره را در پیش نهاد تا در صورت امکان، نزاع و اختلاف که مذموم‌ترین امر در عالم اسلام است اتفاق نیفتد و آخر الدواء الکی باقی بماند خصوصاً در جایی که پای زن و فرزند معصوم و بی گناهی در میان است که هیچ جایی در این تنازعات ندارند.

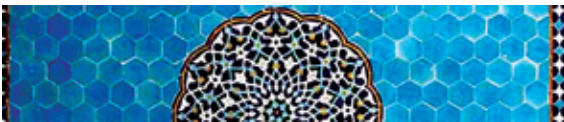
جهت سوم اینکه؛ حضرت ابتداءً راه نصیحت و پند و اندرز را پیش گرفته «ویلک یابن سعد اما تتقی الله الذی الیه معادک؟ انقاتلنی و انا ابن من علمت؟» وای بر تو ای پسر سعد آیا نمی‌هراسی و پروا نمی‌داری از پروردگار در روز رستاخیز؟ آیا با کسی به جنگ می‌پردازی که می‌شناسی او پسر پیامبر است؟» (موسوعه کلمات الامام الحسین ص ۳۸۷). بلکه تلاش داشت تا او را با نهضت و قیام خویش همسو ساخته و از صف عبیدالله ملعون و یزید مرجوم جدا سازد و در ردیف سربازان خویش در آورد: «ذر هؤلاء القوم و کن معی فانه اقرب لک الی الله تعالی، این دسته و گروه را رها کن و با من باش و این به صلاح تو و قرب حق نزدیکتر است»، (همان مدرک). حضرت در این رابطه حتی از سوابق خویش و خانوادگی و جایگاه خاندانی خویش بهره برد تا او را متوجه نموده و مسیر اصلاحی برای او باز نماید: «انقاتلنی و انا ابن من علمت، آیا به ستیز من برخاستی در حالی که مرا می‌شناسی»، (همان).

جهت چهارم اینکه؛ در برابر خواسته‌های دنیائی و تمنیات زمینی او نرمش نشان داده و تمکین نمود وقتی او از امنیت خانه و محل سکونتش اظهار نگرانی نمود حضرت در پاسخ بدو فرمود من شخصاً خانه‌ای برای تو بنا می‌سازم: «فقال عمر بن سعد (لع): اخاف ان یهدم داری، فقال الحسین (ع) انا ابنیها لک، او از ویرانی خانه‌اش نگرانی بود و حضرت وعده شخصی به ساختن خانه او داد». (همان). حضرت برای رفع بهانه و نشان دادن عطش دنیا مداری او حتی وعده باغی از اموال شخصی خود در مدینه را به او داد: «فقال عمر بن سعد (لع) اخاف ان توخذ ضیعی، فقال الحسین (ع) انا اخلف علیک خیراً منها من مالی بالحجاز، عمر سعد ملعون از مصادره باغش نگران بود، حضرت وعده باغی بهتر از آن از مال شخصی در حجاز بدو داد»، (همان). این نوع مذاکره و گفتگو و دادن این گونه از امتیازات نه به جهت حقایق خصم و درستی راهی است که او بر آنست بلکه صرفاً به جهت داشتن ادعا و قدرت اقتصادی، سیاسی، نظامی و امنیتی و رسانه‌ای و... است که منافع امت مسلمین در پنجه چنگال اوست و امت اسلام چاره‌ای جز نگاهداشت اهم و رها کردن مهم ندارد البته تا در فرصت مناسب تر بتواند حقوق از دست رفته خویش را استیفاء

المرسلین به کار گیرند که امروز خدمتی ارزشمندتر از این نیست که همه اینها بشر از آن نفع خواهند برد. از خداوند رحمان و رحیم عاجزانه مسئلت دارم امت مرحومه را با پیامبر رحمت آشتی دهد و توفیق تاسی به آن قده سعادت را نصیب فرماید و با دیده رأفتش در زندگی و زمانه ما بنگرد و برادری و وحدت اسلامی را در امت اسلام احیاء



کند و خصومتها را به دوستی بدل فرماید و ننگ افراطیون جنایتگر را از دامن امت اسلام بشوید و نابخردان را بر سر عقل آورد و کید دشمنان عنود را به خودشان برگرداند.



دکتر غلامحسین ابراهیمی دینانی:

هر کسی تعقل بیشتری دارد، دیندار تر است.

میان این دو دانش فقه و فلسفه دشمنی وجود ندارد و از قضای روزگار می توان میان فقه و فلسفه مشترکاتی لحاظ کرد.

● شفقتا- «بررسی آرا و اندیشه های حکمی و تفسیری آیت الله جوادی آملی از منظر پژوهشگران» در دانشکده ادبیات دانشگاه تهران با حضور غلامحسین ابراهیمی دینانی (چهره ماندگار فلسفه) و اسماعیل منصوری لاریجانی (استاد عرفان و فلسفه) برگزار شد. غلامحسین ابراهیمی دینانی با بیان اینکه ابتدا بهتر است به واژه دانشگاه بپردازم، افزود: قبل از پرداختن به موضوع همایش، بهتر است ابتدا در مورد واژه دانشگاه صحبت کنم؛ دانشگاه محل دانش است که در زبان عربی «الجامعه» و در زبان انگلیسی «university» گفته می شود و جایی جامع تمامی علوم بوده و همه چیز در آن وجود دارد بنابراین، دانشگاه یعنی محل دانش و علوم که با هم خصومتی ندارند. البته ممکن است صاحبان علوم گاهی شیطنتی داشته و متخصصان این علوم یکدیگر را قبول نداشته باشند. دانشمندان گذشته ما به علوم زمان خود احاطه داشتند اما در روزگار ما به دلیل اینکه علوم نسبت به گذشته گسترده تر و تخصصی تر شدند، دانشمندان نمی توانند به همه علوم دست پیدا کنند.

این استاد فلسفه دانشگاه تهران با اشاره به رشته فقه و فلسفه توضیح داد: این دو رشته در طول تاریخ با مشکلات زیادی روبرو بودند البته این موضوع تا امروز هم ادامه دارد. فلسفه، دشمنان بسیاری

تغییراتی در موارد مربوطه به امور دینی داده شود به وسیله اشخاص به اعلی حضرت همایونی تذکراتی مکرراً دادم به آن که اخیراً جناب آقای وزیر کشور و آقای رفیع از طرف اعلی حضرت ابلاغ نمودند که نه تنها در مواد مربوطه به دیانت تصرفی نخواهد شد بلکه در تحکیم و تشدید آن اهتمام خواهد شد. مع ذلک در تمام مجالس که در اطراف این قضیه مذاکره می شده که در بعض آن مجالس عده ای از علماء اعلام حضور داشتند کلمه ای که دلالت یا اشعار به موافقت در این موضوع داشته باشد از حقیر صادر نشده چگونه ممکن است در چنین امر مهمی اظهار نظر نمایم با آن که اطراف آن روشن نیست.

حسین الطباطبایی بروجردی



### درخواست آیت الله العظمی موسوی اردبیلی از علما و متفکران اسلامی برای اصلاح ذات البین و تصحیح ذهنیت جهانیان از اسلام عزیز و چهره نورانی خاتم المرسلین

به گزارش شفقتا، این مرجع تقلید در پیامی به مناسبت سالروز میلاد مسعود نبی مکرم اسلام (ص) و امام جعفر صادق (ع) آورده است: این روز فرخنده فرصت گرانبهاییست برای تجدید عهد با آرمانهای رسالت انسان ساز آن حضرت و زدودن غبار مظلومیت مضاعفی که امروز آن چهره نورانی را فراگرفته است. پیامبری که در تنگنای شکست خونبار احد برای هدایت دشمنان خونخوارش دعا می کرد و در گرماگرم پیروزی شیرین فتح مکه شربت رهایی و عفو در کام دشمنان شکست خورده اش می ریخت. عزیزی که با بردگان و فقیران می نشست و با یاران خود چون پدری مهربان بود و حتی برای معاندانش دلسوزی و خیرخواهی داشت، امروز به دنیای تشنه و نیازمند مکارم اخلاق باژگونه معرفی می شود و نام مقدس او نشان رایت ترور و جنایت گردیده است. گویا دوستان نادان و دشمنان بدخواه دست به دست هم داده اند تا این چشمه جاری نجات و شفا را گل آلود کنند و آدمیان را لب تشنه بگذارند. قرآن کریم، ارمغان آن رحمت عالمیان را اُخوتی می داند که موهبت و نعمت خداوند است و امروز شاهدیم که برادران مسلمان رو در روی هم ایستاده اند. پیشوای خردمندی که در دعوت بیست و سه ساله و دولت ده ساله اش شبه جزیره عربستان را که کانون جنگ و تخاصم و خونریزی بود به جزیره ثبات و مهد صلح و سلامت تبدیل کرد. امروز ناظر و نگران امتی است که زیستگاهش پربحران ترین و نزاع خیزترین مناطق جهان مسکون است... از همه علما و متفکران و سیاستمداران و کارگزاران و هنرمندان و مراجع اجتماعی امت اسلام درخواست می کنم در این روزگار پراشوب همه توش و توان و اندیشه و اقدام خود را برای اصلاح ذات البین و تصحیح ذهنیت جهانیان از اسلام عزیز و چهره نورانی خاتم

داشته است که این دشمنی گاه از سوی برخی از فقها و حتی برخی از عرفا وجود داشته است. برای مثال عطار در یکی از ابیات اشعار خود «کاف کف» را خوشتر از «فا فلسفه» می‌داند؛ بنابراین فقه و فلسفه در طول تاریخ با ماجراهای بسیاری روبرو بوده اند و فیلسوفان بسیاری در این راه جان خود را از دست دادند مانند «سهروردی» و



چنانکه ملاصدرا به شهرهای دیگری تبعید شد و ابن سینا هم آواره شد. دینانی درباره ملاصدرا گفت: ملاصدرا از همه فقه‌های عصر خود فقیه تر بود، البته او فردی محدث بود که این جنبه‌ها بیشتر تحت الشعاع جنبه فلسفی این دانشمند قرار می‌گرفت؛ همچنین، «ابن رشد» فیلسوف اندلس یک دوره کتاب به نام فقه ابن رشد دارد که این شخص در عین حال هم فیلسوف بود و هم فقیه و البته براساس فقه خود چند سال قضاوت کرد؛ در عصر ما نیز علامه طباطبایی (ره) استاد آیت الله جوادی آملی نیز از فیلسوفانی هستند که همزمان فقیه نیز به شمار می‌آیند. دینانی با اشاره به اینکه من و آیت الله جوادی آملی افتخار شاگردی علامه طباطبایی را داشته ایم، تصریح کرد: حضرت علامه جلسات شبانه و پنهانی در برخی از خانه‌ها داشت که من و استاد جوادی آملی در این جلسات شرکت می‌کردیم و ایشان عضو ثابت و همیشگی این جلساتی بودند که به صورت شبانه پنجشنبه و جمعه‌های هر هفته برگزار می‌شد. علامه طباطبایی (ره) فیلسوف بزرگی است که شاگردان بسیاری هم تربیت کرد، بسیاری از مردم ایشان را مفسر می‌دانند اما از جنبه فلسفی علامه غافل هستند. مرحوم طباطبایی فقیه و اصولی بزرگی بود و آثار بسیاری در این زمینه داشت و هر گاه ما اجازه چاپ این آثار را از ایشان می‌خواستیم با لهجه آذربایجانی پاسخ می‌داد که حالا به اندازه کافی منابع و آثار فقهی وجود دارد. بنابراین هم فقیه و هم فیلسوف بود. امروز هم شخصیت آیت الله جوادی آملی اینگونه است؛ بنابراین میان این دو دانش دشمنی وجود ندارد و از قضای روزگار می‌توان میان فقه و فلسفه مشترکاتی لحاظ کرد. وی با اشاره به مشترکات دانش فقه و فلسفه اظهار کرد: فلسفه در خصوص هستی و قسم، شهادت و روح و تن سخن می‌گوید. به عبارت جامع تر از تدبیر الهی در جامعه و فقه هم از فرمان الهی در جامعه سخن می‌گوید. بنابراین فیلسوف از تدبیر الهی در آفرینش و فقیه از فرمان الهی صحبت می‌کنند. با این وجود باید دید که آیا میان تدبیر الهی و فرمان او ناسازگاری وجود دارد؟ فیلسوف به باطن امور می‌رود و به ظاهر آن اکتفا نمی‌کند یعنی از احساس و تخیل به تعقل می‌رود و البته فقیه نیز اهل باطن است و همه احکام فقه که مربوط به عبادات است را بیان می‌کند، عبادت بدون قصد قربت باطل است و این سخن مورد اجماع تمامی

فقه‌هاست. بنابراین قصد قربت نیز قصد نزدیکی به خدا و این امر جزو باطن است. او افزود: مگر می‌شود فقه با تفکر و تعقل مخالفت داشته باشد؟ اما مردم گمان می‌کنند فلسفه شاخ و دم دارد در صورتی که فلسفه یعنی تفکر و تعقل و فکر نیز فرآیندی است که تمام امور را در خود جای داده و اگر فکر نبود گذشته و آینده و کسب قربت نیز معنایی نداشت. این استاد دانشگاه، کسی که تعقل بیشتری دارد را دیندارتر دانست و بیان کرد: دین را باید با تعقل فهمید. شما اگر به مدعیان دینداری از جمله داعش در جهان اسلام نگاه کنید متوجه می‌شوید به رغم اینکه ابوبکر بغدادی دیندار و حافظ کل قرآن است به خاطر عدم تعقل به کجا رسیده است.



#### حجت الاسلام و المسلمین دکتر محمد مقدم:

**انسان به دلیل سه اصل آگاهی، آزادی و مسؤولیت پذیری باید در برابر کسانی که می‌خواهند جلوی رشد، سعادت و تعالی انسان را بگیرند، بایستد.**

● حجت الاسلام و المسلمین دکتر محمد مقدم، معاون بین الملل مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره) به پرسش‌های سایت شفقنا پاسخ داده است.

\* پیامبر فرمودند: «أحب الجهاد الی الله عز وجل کلمة حق تقال لإمام جائر، بهترین جهادها در پیش خدا سخن حقی است که به پیشوای ستمکار گویند» آیا این حدیث را می‌توان به عنوان مانیفست آزادی‌خواهی در اندیشه پیامبر (ص) تعبیر کرد؟  
دقیقاً همینطور است. این پیام در حقیقت، دادن شخصیت و هویتی است که پیامبر به پیروان خود می‌دهد و می‌گوید که انسان‌ها خودی نپذیرند و بدانند که تغییر در سایه تلاش و اراده انسان‌هاست. لذا آنها را تشویق می‌کنند و می‌گویند بهترین مسیر، مسیری است که تو با کسانی مبارزه کنی که جلوی آگاهی، آزادی و مسؤولیت پذیری تو را می‌گیرند؛ سرتاسر آموزه‌های اسلامی بر همین جهت است که به انسان مسلمان هویت و شخصیت انسانی او را برگرداند و هویت و شخصیت انسانی او چیزی است که خداوند در نهادش قرار داده، انسان حقیقت گراست، باید با کسانی که می‌خواهند با حقیقت مبارزه کنند، مبارزه کند؛ از سوی دیگر در متن وجود انسان آزادی قرار دارد، خود این اعطای هویت و شخصیتی است که بزرگان دین ما به پیروان دین خود می‌دهند که به خاطر وضعیتی که بر آنها به وجود آمده، هیچگاه خمودی، خموشی و ذلت را نپذیرند، لذا پیامبر می‌فرماید: بهترین جهاد این است که تو سخت ترین کار را انجام دهی؛ چون در برابر جباران سخن گفتن و آنها را نقد کردن کار پر هزینه ای است و پیامبر می‌گوید که این کار به



زمانی که می‌گویید انسان موجودی است آگاه و مسؤول، نمی‌توانید یک مسؤولیت را به انسان محول کنید و این انسان آزاد نباشد، وقتی می‌گوییم من مسؤول رفتار خودم هستم و انسان‌ها سعادت را خودشان می‌آفرینند این بدان معناست که باید آزاد باشد و کسی جلوی راه انسان را نگیرد به تعبیر امام علی(ع) «و لا تکن عبد غیرک فقد جعلک الله حراً؛ بنده و برده دیگری نباش، چون خداوند تو را آزاد آفریده است» یعنی آزادی جزو موهبت‌های الهی است. آزادی در متن و سرشت انسان نهاده شده و آزادی چیزی نیست که کسی بخواهد به کسی بدهد یا از کسی بگیرد. بنابراین انسان چون آزاد است مسؤول است که با کسانی که می‌خواهند آزادی او را سلب کنند، برخورد کند. روح و فلسفه قیام عاشورا این بود که نظام اموی می‌خواست به اجبار امام حسین را وادار به پذیرش بیعت کند، او می‌گوید که من آزاد و آگاه هستم، و چون آگاه و آزاد هستم نمی‌توانم چیزی را بپذیرم که برخلاف دریافت، درک، ارزش‌ها و معیارهایی است که برای انسانیت دارم. لذا او تا پای جان خود و همه دوستان و یارانش می‌ایستد. تمام تلاش امام علی(ع) در دوران حکومتش بر این بود تا حقوقی که برخاسته از متن فطرت انسانی است، پاس داشته شود. سیره این بزرگان همواره مبتنی بر سه اصل آزادی، آگاهی و مسؤولیت پذیری است.

### ✽ امروز مسلمانان چگونه می‌توانند از حق در مقابل ستمکاران دفاع کنند و چرا اغلب حق قربانی زیاده خواهی حکومت‌ها می‌شود و مقابله با آن برترین جهادها محسوب می‌شود؟

من معتقدم عمده ترین مساله ای که امروز رسالت همه ماست، ایجاد آگاهی در جامعه است. وقتی انسان‌ها به رشد و آگاهی لازم نرسند، خود نشان دهنده این است که به خمودی تن می‌دهند؛ به میزانی که انسان‌ها آگاه تر می‌شوند در راه تحقق حقوق خودشان منضبط تر و قاطع تر می‌شوند، ما هیچ راهی نداریم جز اینکه همه ابزارهای لازم برای ایجاد شناخت صحیح در جامعه را به کار ببریم و ذهن و ضمیر مردم را نسبت به ارزش‌های انسانی آگاه کنیم؛ وقتی ایجاد و گسترش فکر و آگاهی لازم ایجاد شد مسلماً مردم در جهت تحقق حقوق مسلم خود تلاش می‌کنند.

✽ حکومت‌ها و کشورهای اسلامی تا چه حد توانسته

عنوان مهم ترین جهادی است که تو در مسیر زندگی خود داری. ✽ امام علی(ع) آزادی و آزادگی را یکی از اصول اصلی حکومت و حق انسان‌ها می‌دانند و امام حسین(ع) با حرکت خود به جهانیان درس آزادی دادند. چرا در دین اسلام و از سوی بزرگان دین، به آزادی و مفاهیم آن تا این حد بها داده شده است؟

بر این باور هستم که رسالت پیامبر بر سه پایه و بنیاد اساسی قرار گرفته، اولین اصل رسالت پیامبر، آگاهی است؛ دعوت پیامبر از انسان‌ها براساس شناخت، درک عمیق از عالم هستی و درک و شناخت اصول دین و اصول اساسی این مکتب است، اتفاق نظر همه فقیهان و بزرگان در این است که اصول دین باید براساس تحقیق دریافت شود نه تقلید. تحقیق بدین معناست که انسان‌ها باید براساس درک، تعقل، تفقه و دریافتشان؛ نسبت به مبانی اصلی دین باورمند باشند، وقتی می‌گوییم «تحقیق در اصول دین»، لازمه تحقیق، تلقی انسان‌ها براساس دریافتشان است و خود همین اختلاف شناخت‌هاست، لذا ما نمی‌توانیم از یک جا بگوییم که اسلام به تحقیق دعوت کرده و از سوی دیگر دریچه ذهن، ضمیر، فکر و دریافت انسان‌ها را ببندیم و بگوییم که همه باید به یک صورت باشند، چون همه یک طور دریافت کردند در سایه تقلید میسر می‌شود نه در سایه تحقیق. دومین اصل و پایه در اسلام، اصل آزادی است. یعنی پس از پذیرش دین خداوند بزرگ در سایه مکتب اسلام، نوع، روش و راه انسان‌ها را به خودشان واگذار کرده و هیچگاه اجبار در این مسیر را نپذیرفته است. «وَ إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا»؛ اینکه ما برخی از نگاه‌های محدود را مطرح کنیم که راه خدا، راه سعادت، بهشت، بهروزی انسان توأم با اجبار است، این یک ذهن و ضمیر بسیار منحرف و غلط است. خداوند بزرگ به خود انسان‌ها واگذار کرده که ابتدا براساس آگاهی‌شان و سپس براساس آرزایشان، معمار شخصیت خودشان باشند. سومین اصل و پایه دین، اصل مسؤولیت پذیری است؛ انسان‌ها براساس اعمالی که از خودشان بروز می‌دهند، مسؤولیت دارند، هر کسی مسؤول عملکرد خود است لذا خود مسؤولیت داشتن انسان‌ها در مقابل اعمال و رفتارشان اصل سومی که در این جهت است. طبیعی است که خداوند مسؤولیت پذیری را به وسیله پیامبرش به انسان‌ها واگذار کرده است و از جمله این مسؤولیت پذیری همانگونه که انسان‌ها مسؤول ساختن شخصیت خودشان هستند، مسؤول ساختن جامعه خود نیز هستند و برای اینکه بتوانند جامعه خود را بسازند باید همگان تلاش کنند آنچه که بنیادهای جامعه را به هم می‌ریزد، یعنی ظلم، بی عدالتی، اسارت، عدم کرامت انسان را نفی کنند و به خاطر همین است که گفته می‌شود بهترین جهادها این است. انسان به دلیل سه اصل آگاهی، آزادی و مسؤولیت پذیری باید در برابر کسانی که می‌خواهند جلوی رشد، سعادت و تعالی انسان را بگیرند، بایستد.

✽ به چه دلیل به آزادی بها داده شده است؟

## اند در پیاده سازی مفهوم آزادی مدنظر پیامبر(ص) موفق باشند؟ آنچه در جهان اسلام در مقوله آزادی مشاهده می‌کنیم، چه فاصله‌ای با توصیه‌ها و نگاه دین اسلام دارد و نقاط ضعف عملکرد کجاست؟

جهان اسلام به همان میزانی که از آموزه‌های اخلاقی و اسلامی فاصله دارد، از آموزه‌های سیاست صحیح اسلامی نیز فاصله گرفته است، بیشتر جهان اسلام گرفتار حکومت‌های استبدادی است و تمام تلاششان این است که روح آزادی و انتخاب را در درون شهروندان خود خاموش کنند. شاید اگر مردم جهان اسلام آزاد بودند و می‌توانستند خودشان گزینش و انتخاب کنند، طور دیگری عمل می‌کردند، مشکل جوامع اسلامی این است که با یکسری حکومت‌های استبدادی راه را بر همه چیز بسته اند. لذا ما نمی‌توانیم بگوییم که چون در جامعه اسلامی هستند، حکومت‌هایشان هم، حکومت‌های مبتنی بر میانی اسلامی است؛ به میزانی که از آموزه‌های اسلامی فاصله دارند، آزادی و آزادی خواهی هم در جامعه ایجاد می‌کنند و این انسان‌های مسلمان یعنی شهروندان جوامع هستند که باید به حقوقشان آگاه شوند و در سایه آگاه شدن به حقوقشان تلاش دست جمعی کنند چون حق به چنگ آوردنی است و هیچ گاه نمی‌شود به یک جامعه‌ای آزادی، حق طلبی و عدالت خواهی را دو دستی تقدیم کنند؛ او باید هزینه کند تا به این ارزش‌ها برسد. آگاهی حق مسلم هر انسانی است. به میزانی که انسان بر حقوقش آگاه می‌شود تلاش می‌کند در جهت تحقق حقوق خود، و در جوامع استبدادی قبل از هر چیزی جلوی رشد آگاهی مردم گرفته می‌شود لذا سر رشته داران، متولیان فکر و فرهنگ در هر جامعه‌ای این رسالت را دارند که حوزه شناخت و شعور جامعه را گسترش دهند، انسان فهیم مطمئناً در جهت تمام حقوق خود؛ از جمله آزادی تلاش می‌کند.



### حجت الاسلام و المسلمین دکتر احمد واعظی: بین حوزه و حاکمیت تعامل سازنده برقرار نیست گروه‌های فشار در حوزه وجود دارند آزاداندیشی در حوزه کمتر شده است.

● حجت الاسلام و المسلمین دکتر احمد واعظی، رییس دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم در گفت و گو با شفقنا درباره رابطه حوزه و سیاست بیان کرد:

«هنوز تعامل سازنده و هوشمندانه مد نظر بین حوزه و حاکمیت برقرار نیست. در شرایط فعلی تعامل سازنده بدین معنا که حوزه نسبت به نهادهای حاکمیتی هم گشوده و هم فعال باشد و همچنین

حق، اصالت‌ها و هویت خود را حفظ کند، مطلوب نیست. \*در جمهوری اسلامی یکی از نقاط اوج وجه سیاسی در انتخابات بروز و ظهور پیدا می‌کند و دست بر قضا در بحث حوزه و انتخابات است که خیلی بحث برانگیز می‌شود؛ این سوال جدی که روحانیت در حوزه سیاست باید چه کار کند، در آنجا بیشتر رخ می‌کند و احیاناً برخی آسیب‌ها و پیامدها در مسأله انتخابات این بحث را جدی تر می‌کند به همین دلیل لازم است روحانیت در مواضع نظری و بحث‌های تئوریک با مبنای روشن تری برای خود تعیین تکلیف کند و همچنین مشخص نماید که در مقوله انتخابات چگونه بروز و ظهور پیدا کند.

\*وی در بحث تعامل حوزه با نظام به چندین مفهوم کلیدی پرداخت و اظهار کرد: در این مورد نکته اول، بحث حمایت حوزه از نظام است. من به روشنی بین نظام و نهادهای حاکمیتی تفکیک قائل می‌شوم. ما یک نظام اسلامی داریم که این نظام از آمال و آرزوهای نسل‌های زیادی از مصلحین و روحانیون طبقات تحصیل کرده و ترقی خواه کشور تشکیل شده است، در واقع دارای عمق تاریخی است و یک آرزوی دیرینه‌ای بوده که نظامی مبتنی بر اسلام، به دور از فساد و تباهی و ستمگری، عدالت پرور و عدالت خواه شکل بگیرد، بنابراین حفظ و تأیید این نظام یک ضرورت برای حوزه‌های علمیه است، اما اینکه موضع حوزه در قبال عملکرد نهادهای حاکمیتی از جمله انتظامی، قضایی و اجرایی حمایتی و تأییدی باشد، قابل دفاع نیست، حوزه‌ها باید عنصر نظارت، نقد، نصیحت و مطالبه را داشته باشند، به عبارت دیگر انتظار این است که نهاد روحانیت نسبت به بخش‌های مختلف نظام، به طور دقیق عملکردها و روندها را رصد کند و حساس، ناقد، پیشنهاد دهنده و ناصح باشد؛ ناصح بودن وقتی در کنار نقد قرار می‌گیرد، به نقدی سازنده تبدیل می‌شود که هم ضعف‌ها و آسیب‌ها را می‌بیند و هم نصیحت و پیشنهاد می‌کند.

\*حوزه‌ها باید واکنش به موقع، اخلاق مدار و غیرگزینشی نسبت به عملکردهای نظام و جریانات سیاسی داشته باشند، این واژه‌هایی که به کار بردم، هر کدام مفهوم خود را دارند. به عنوان



مثال در مورد واکنش به موقع به نکاتی اشاره می‌کنم؛ گاهی وقت‌ها به نظر می‌رسد که در مواردی مردم زودتر برخی ضعف‌ها، ناکارآمدی‌ها یا کاستی‌ها را مشاهده می‌کنند و یک انتظار طبیعی دارند؛ در این میان به خاطر پیوند عمیقی که بین توده‌های مردم و روحانیت وجود دارد، روحانیت باید سخنگویی رسا برای بیان



\*بر این عقیده هستیم که ساماندهی امور حوزوی از گروه‌های تبلیغی، نهادها و موسسات حوزوی همه باید توسط خود حوزه و نهاد روحانیت ساماندهی و جهت‌گیری شوند، عناصر بیرون از حوزه به ویژه جریان‌های سیاسی و نهادهای حاکمیتی نباید مستقیماً در حوزه، تأسیسات داشته باشند و ساماندهی کنند.

\*حوزه مزیت‌های نسبی دارد و این مزیت‌ها را براساس کوشش و تلاش‌های عمیق، صادقانه و متعهدانه در طول تاریخ به دست آورده است، این مزیت‌های نسبی باید شناخته و حفظ شوند. حوزه ضمن اینکه باید مردمی باشد، اما نباید به خاطر خوشایند مردم معیارهای خود را تنزل ببخشد. حوزه ضمن اینکه مولد حکومت است، اما نباید حکومتی شود؛ به طور کلی حوزه باید حوزه بماند. \*اگر بخواهیم دآوری کنیم، مطلوبیت وضع موجود به این اصل برمی‌گردد که آیا ارکانی که در حوزه ذی‌نقش و مؤثر و در مدیریت امور و جریان‌های مختلف حوزه پیش برنده هستند، کفایت، کارآمدی و برنامه‌های راهبردی لازم و توانایی واکنش مؤثر و مثبت نشان دادن نسبت به آن مطالبات را دارند یا خیر. به نظر من تعامل سازنده و هوشمندانه بین حوزه و حاکمیت برقرار نیست. در شرایط فعلی تعامل سازنده بدین معنا که حوزه نسبت به نهادهای حاکمیتی هم‌گشوده و هم‌فعال باشد و همچنین حق، اصالت‌ها و هویت خود را حفظ کند، مطلوب نیست؛ حوزه در کلان خود، از وضع بایسته‌ای که باید داشته باشد، فاصله دارد و این وضعیت می‌تواند در آینده آسیب‌های بیشتری بر ما وارد کند.

\*مسئله آزاداندیشی در حوزه حتی نسبت به قبل مقداری کمتر شده و گروه‌های فشاری در حوزه وجود دارند که این گروه‌ها حتی نسبت به افراد کاملاً مصلح، نواندیش و بسیار وفادار به نظام هم گاهی اعمال فشار می‌کنند. ما در فرهنگ سیاسی دچار مشکل هستیم، هنوز نتوانستیم بین کسی که ناصحانه انتقاد می‌کند با فردی که فعال سیاسی است و می‌خواهد با نظام مقابله کند، تفاوت قائل شویم. در حوزه هر نگاه متفاوت و ناقدانه‌ای را نوعی تقابل با حاکمیت تفسیر می‌کنیم و این درست نیست و ناشی از عدم بلوغ فرهنگ سیاسی است. ما یاد نگرفتیم که یکدیگر را تحمل کنیم، یاد نگرفتیم که انظار مخالف را با یک‌هاضمه قوی گوش کنیم و به سرعت، اظهارنظرها یا نگاه‌های انتقادی را حمل به تقابل با نظام تفسیر نکنیم.

\*آزادی دست کم باید برای حوزویان باشد. یک فاضل باید بتواند بدون خودسانسوری نگاهش را بگوید. عده زیادی از فضلاء به نام و برجسته حوزه تحت فشار قرار گرفتند فقط به خاطر اینکه مدافع دولت قبل نبودند؛ متأسفانه کشور ما شاهد زمانی بود که مدافع نبودن جرم شده بود و این بسیار نادرست است. در فضای حوزه باید یک آزاداندیشی وجود داشته باشد که این متأسفانه نیست و همه آن به دخالت حاکمیت برنمی‌گردد، بلکه بخشی از آن به خاطر فرهنگ سیاسی غلط یا رشد نایافتگی سیاسی عده‌ای

ضعف‌ها و مطالبات مردم باشد، این واکنش و حساسیت حوزه نسبت به ضعف‌ها باید به موقع و غیرگزینشی باشد، اما متأسفانه این واقعیت گاهی مشاهده می‌شود که میزان حساسیت حوزه نسبت به برخی از امور متناسب با آسیب‌های آنها نیست. مثلاً شاید گاهی افشار روحانیت به برخی از مباحث که از نظر درجه اهمیت، نازل تر هستند، با حرارت ورود و با آنها برخورد کنند، ولی نسبت به مسائلی که به لحاظ سرنوشت کشور و سلامت نظام درجه اهمیت بیشتری دارد، واکنش نشان ندهند یا به نحو تاخیری واکنش نشان دهند. اگر بخواهیم در این زمینه مثال زنده و روشن بزنیم، می‌توانیم به رابطه حوزه و سیاست‌ها و عملکردهای دولت گذشته اشاره کنیم، واکنش جدی بخش قابل توجهی از بعضی نهادهای رسمی حوزه‌ها زمانی بود که رییس‌جمهور پیشین خانه نشینی ده روزه را انجام داد. در حالی که بسیاری از بداخلاقی‌ها و عملکردهای نادرست در دولت دهم روشن بود و بخش‌های وسیعی از روحانیون فعال سیاسی در قبال این مسایل موضع نگرفتند؛ این رویکرد روحانیون پیام منفی برای جامعه دارد و آن اینکه اگر مخاطراتی متوجه خود روحانیت شود، حساس می‌شوند اما اگر مخاطراتی متوجه کشور شود خیلی حساس نمی‌شوند، در صورت تداوم چنین رویکردی از سوی حوزه مردم جامعه به این باور می‌رسند که عملکردهای بسیار غلط اقتصادی، بداخلاقی‌های سیاسی و ناکارآمدی‌های بسیاری در عرصه‌های مختلف، جلب توجه نمی‌کند اما اگر روحانیت با نقد و خطری مواجه شود، مورد توجه قرار می‌گیرد.

\*جامعه باید احساس کند که روحانیت منصفانه، غیرگزینشی و اخلاق مدار زبان گویند و مطالبات به حق مردم هستند، اگر چنین رویکردی پیش گرفته شود، پیوندهای عمیق تاریخی میان روحانیت و مردم را تحکیم می‌کند چرا که در طول تاریخ تشیع پیوند عمیقی که بین مردم و روحانیت وجود داشته به خاطر جانب‌داری روحانیت از مطالبات به حق، درست و صحیح مردم بوده است.

\*حوزه‌ها باید مراقب باشند نهادهای حاکمیتی بخش‌هایی از حوزه‌ها را دولتی نکنند و همچنین یارگیری نکنند چون نهادهای قدرت سیاسی تمایلی به بسط قدرت دارند و نظر به اینکه دولت‌ها به ویژه جریان‌های سیاسی که در بستر حاکمیت قرار می‌گیرند، به لحاظ ذائقه سیاسی، اجتماعی و جهت‌گیری‌ها متنوع و متکثر هستند، اگر بخواهند ذائقه و نگاه‌های حزبی و جریانی خودشان را در حوزه عمق ببخشند و تأثیرگذار باشند و بخش‌هایی از حوزه را در خدمت منویات خودشان قرار دهند، این یک آسیب جدی است. پس تعامل حوزه با حاکمیت و نظام نباید به گونه‌ای بی‌مهار، بدون برنامه ریزی شده و مراقبت باشد تا بخش‌هایی از حاکمیت که نگاه‌های فرهنگی، سیاسی و اجتماعی خاصی دارند، بتوانند جهت‌گیری‌های حزبی، گروهی و جناحی خود را در حوزه و عمق ببخشند؛ این مسأله در دراز مدت باعث ایجاد تنش‌ها و از بین رفتن استقلال بایسته حوزه‌های علمیه می‌شود.

است. برخی از افراد در حوزه به صورت خودجوش به خودشان اجازه می‌دهند که تفاسیر محدودی از نظام و انقلاب داشته باشند و با یک نگاه تنگ نظرانه عده ای را به خاطر برخی موضع گیری‌ها محکوم یا سرکوب کنند.



### خبر آنلاین؛ حجت الاسلام والمسلمین رسول جعفریان: برجام برای عربستان یک مصیبت است احتمال افزایش اقدامات تحریک آمیز سعودی زیاد است

#### ● عربستان چرا این قدر به آب و آتش می‌زند؟

ببینید این مدت چند اتفاق افتاده که عربستان احساس کرده یا از صحنه حذف شده یا آن که آسیب جدی دیده است. داستان برجام سر جای خود یک مصیبت برای عربستان بود. این ماجرا عربستان را از مدار گذشته خارج کرده و به رغم همه وعده و وعیدها یی که امریکایی‌ها به او دادند اساساً مسیر کار برخلاف خواست او بود. عربستان انزوای ایران را می‌خواست تا در غیاب ایران خودی نشان دهد. مساله دیگر سوریه است. عربستان نه دلش به حال مردم سوریه سوخته است نه کاری به داعش در آن جا دارد. میدان نفوذ می‌خواهد. توهم رقابت با ایران را دارد. همین که ایران محکم ایستاد و نفوذ سنتی خود را در سوریه و منطقه حفظ کرد، نفوذی که چند دهه برقرار بوده و عربستان از آن بی بهره بود، یک مشکل اساسی برای عربستان است. این کشور حالا آمده بود تا چیزی را که نداشته و همیشه با سوریه جنگیده تا مردم سوریه را برده خود کند، از آن خود کند. عربستان پشت سر صدام بود و سوریه در کنار ما. در تمام دوره جنگ عراق علیه ایران وضع این طور بود. عربستان سرمایه گذاری زیادی در سوریه کرد، اما دو سه هفته قبل یک اتفاق مهمی که افتاد کشته شدن زهران علوش، آدم درجه یک عربستان بود. این ماجرا در روزهای گذشته خیلی به عربستان لطمه وارد کرد. در واقع مهره اصلی خود را از دست داد. البته آدم‌های دیگر هستند اما دیگر به سادگی کسی جای زهران را نخواهد گرفت. اگر سخنرانی‌های این زهران را شنیده باشید او شدیداً ضد شیعه و آدم سعودی بود. قلع و قمع شدن او خیلی به عربستان ضربه زد. من به نظرم اگر ما اعدام شیخ نمر را تلافی آن ماجرا بدانیم حرف بیراهه نزنده ایم.

#### در حال حاضر عربستان در پی چیست؟

عربستان چندین دهه است که یک جنگ مذهبی را در دنیای اسلام پشتیبانی مالی و فرهنگی کرده است. حالا بعد از چند دهه، قصد دارد یک جنگ عرب و عجم هم راه بیندازد. اساساً کار عربستان تفرقه افکنی است. این تفرقه افکنی بین مسلمان و مسیحی هم

هست. در واقع این تعصبات مذهبی آن هم با پشتوانه پول و خریدن این و آن تمام وضع دنیا را به هم زده و همه جا را به آتش کشیده است. واقع، اغراق نیست اگر بگویم تمام این کشت و کشتارهای مذهبی مستقیم و غیر مستقیم کار عربستان است و دست این دولت از لحاظ درست کردن زمینه‌های افتراق و اختلاف مذهبی پشت سر آن است. من ابایی ندارم بگویم همان طور که عربستان اختلاف مذهبی را در بخش‌های وسیعی از جهان اسلام جنگ مذهبی راه انداخته، با اختلاف قومی عرب و عجم هم که با پول و حمایت عربستان وسعت می‌یابد، فاجعه جدید در راه است. متأسفانه فقر فرهنگی در جهان اسلام می‌تواند هر فاجعه ای را پدید آورد و عربستان چنان که تا حالا کرده، بعد از این می‌تواند با استفاده از این فقر فرهنگی دامنه قتل و جنایت را در جهان اسلام بیش از پیش کند. در این باره خیلی باید هوشیار بود. باید فکر کرد و راه چاره اندیشید تا از قتل و خونریزی جلوگیری کرد.



#### سیاست کلی عربستان در ارتباط با ایران چگونه پیش می‌رود؟

عربستان فکر استفاده از تمام امکانات را برای مبارزه با ایران دارد. ببینید واقعاً عربستان توهم عجیبی در باره ایران دارد. ایران همیشه مدافع جهان اسلام بوده و عربستان چشمش را به روی این واقعیت بسته است. این را عربستان می‌داند، اما درست مثل یک رقیب احمق حاضر است دست در دست هر جنایتکاری حتی اسرائیل بگذارد تا به تصور خود رقیب را بیرون کند. متأسفانه در وقتی که دولت جدید در ایران می‌رفت تا با تدبیری تازه به خاورمیانه بنگرد و مسائلش را حل کند عربستان رفتار سیاستمداران تندرو و افراطی و قدرت طلب افتاد. رفتارهای عربستان دیوانه وار است. آدم حالا شک می‌کند که ماجرای قتل عام ایرانی‌ها در منی هم طبیعی بوده است یا نه. حقیقت اگر اوضاع عادی بود می‌شد بگویم کوتاهی بوده است. اما حالا حتی اگر هیچ سند رسمی نباشد آدم فکر می‌کند عربستان دنبال فاجعه آفرینی برای ایرانی‌ها بوده است. بسا آنها دنبال جنایت بودند، حتی اگر به کشته شدن شماری از حجاج کشورهای دیگر منتهی شود. من حتی راجع به ماجرای جده هم

می‌رسد نظام با ید کنترل بیشتری روی این رفتارها داشته باشد. ای کاش قبل از حمله به سفارت اقدام شده بود نه آن که اجازه دهند حمله بشود و عربستان بهره تبلیغاتی اش را ببرد و تازه ما هشیار شویم که چه باید بکنیم... به نظر ایران باید در سیاست خارجی خود ارتباطش را با کشورها قوی کند. چرا آقای ظریف نشسته است. باید ایشان هم به کشورهای منطقه سفر کند. مدام باید توضیح بدهد. نهادهای فرهنگی و دینی هم باید ارتباطشان را با علمای جهان اسلام بیشتر کنند. نباید اجازه دهند در غیاب آنها عربستان با پولش یک تاز میدان باشد. به هر حال جوانمردانی هم در جهان اسلام هستند که فریب پول سعودی را نخورند. آنها می‌دانند تمام این جنایات در جهان اسلام که ناشی از خشونت‌گرایی افراطی است، زاینده و هابیت است. این مسأله را باید تأکید کرد. حتی داستان را برای اروپایی‌ها و امریکایی‌ها هم باید بیشتر توضیح داد. برای مسلمانان در کشورهایی که امکان رساندن پیامی هست باید مسأله را توضیح داد. (سایت خبرآنلاین)



#### وزیر اطلاعات:

#### ایجاد رعب و وحشت در جامعه امنیت نمی‌آورد.

حجت الاسلام والمسلمین سید محمود علوی گفت: کار نیروی حراست سخت و تعیین کننده است هرچند ممکن است این کار مانند دارو تلخ باشد، اما ارزش‌های خاص خود را دارد که صبر بر این تلخی‌ها دارای ارج است. وزیر اطلاعات با بیان اینکه ایجاد رعب و وحشت امنیت نمی‌آورد، تصریح کرد: اگر ایجاد امنیت به بهای بوجود آوردن استرس و اضطراب برای جامعه باشد، حالت خوبی نیست. به گزارش «انتخاب»، حجت الاسلام والمسلمین سید محمود علوی گفت: کار نیروی حراست سخت و تعیین کننده است هرچند ممکن است این کار مانند دارو تلخ باشد، اما ارزش‌های خاص خود را دارد که صبر بر این تلخی‌ها دارای ارج است. وی با بیان اینکه اهل بیت هدف خود را از جنگیدن احیای دین اسلام و اصلاح جامعه اعلام کرده‌اند افزود: عزیزان حراست در اجرای قوانین و فعالیت‌ها باید روش ائمه و سیره سلوک آنها را دنبال کنیم، کسانی هم که به امنیت تعدی می‌کنند و برهم زننده ی امنیت هستند، باید از سوی حکومت اسلامی بازخواست شوند و با آنها برخورد شود. بنابراین باید در جامعه امنیت، رشد، سلامت و بالندگی وجود داشته باشد، البته نباید برای سلامت جامعه، مانع از حرکت روبه جلو شویم یا برای ایجاد حرکت، جلوی سلامت جامعه را بگیریم. همچنین برای ایجاد امنیت نباید رشد را متوقف کرد و یا برای افزایش رشد در جامعه امنیت را از بین برد، چراکه هیچ ضرورتی ندارد برای ارتقای رشد در جامعه، فساد وجود

تردید دارم. به هر حال عربستان می‌داند که هر نوع بحران سازی زمینه‌هایی می‌خواهد و پیامدهایی دارد که اگر درست هدایت کند به ضرر رقیب خواهد شد. همین که پای ایران را از عمره قطع کردند در کل آنها را به عنوان مدافع مذهب سنی و ضد شیعه در بخشی از جهان اسلام سنی که تحت تاثیر آنهاست عزیز خواهد کرد. ما باید بدانیم در آن طرف چه می‌گذرد. حالا هم تمام تلاش خود را می‌کند بحران را عمیق تر کند. عربستان با ایجاد فاصله بین خودش و ایران می‌خواهد بین دو مذهب همین فاصله را ایجاد کند... ما تمام تلاش خود را باید بکنیم و اجازه ندهیم این ماجرا رنگ مذهبی به خودش بگیرد.

#### ماجرای شیخ نمر و شهادت ایشان چه جایگاهی در این تحولات دارد؟

عرض کردم عربستان باید خود را نشان می‌داد. مدت‌هاست حس می‌کند کسی او را نمی‌بیند. محل به او نمی‌گذارد. باید با دیوانگی کاری بکند که همه به او توجه کند. درست مثل برادر حاتم طایی. بنابراین دست به کارهایی می‌زند که او را نشان دهد. اعدام شیخ نمر یکی از این کارها بود. به نظر کارهای دیگری هم ممکن است انجام دهد. طرح محاکمه چهار ایرانی به عنوان جاسوس بازی تازه دیگری است که در راه است. ماجرا ادامه خواهد داشت و عربستان برای رسیدن به اهدافش از هیچ اقدام کوچک و بزرگ و پر سر و صدا خودداری نخواهد کرد. عربستان می‌داند که می‌تواند غالب کشورهای کوچک را با پول بخرد. ... کشورهای اروپایی و امریکا هم نمی‌توانند با همه این رفتارها تا آخر کنار بیایند. آنها دچار تناقض شده‌اند. بدین ترتیب ماجرا مقدار دیگری پیش خواهد رفت اما این رفتارها، تا مدتی دیگر، تکراری خواهد شد و البته از طرف ما نیاز به درایت و صبر دارد. ما نباید اجازه بدهیم توسعه یابد.

#### بازتاب این مسأله در داخل کشور در این مقطع حساس چگونه است؟

ببینید! آدم متأسف می‌شود که کسانی در وسط این ماجراها که اتفاقاً خیلی هم حساس است قصد سوء استفاده و گرفتن ماهی از آب گل آلود دارند. در مقابل چنین وضعیت دشواری ما نیاز به اتحاد داریم؛ اما کسانی صرفاً در پی استفاده از این اوضاع هستند. افراطی‌ها در کار تحریک عده ای برای حمله به سفارت عربستان نقش داشتند و حالا معلوم می‌شود که مواضع رهبران حکومت به هیچ وجه با این رفتار همراه نیست. حتی آقای علم الهدی که یکی دو روز قبل جور دیگری صحبت کرد اما حرفش را اصلاح کرد. این که این هفته تمام ائمه جمعه علیه حمله به سفارت موضع گرفتند معلوم است که این سخن و نظر نظام است. علاوه گاهی حرفهای سبک دیگری هم زده می‌شود. به نظر می‌رسد همه جناحها در سیاست خارجی باید موضعی همراه داشته و اجازه ندهند که سعودی با تکیه به اختلافات داخلی دست به ماجراجویی سیاسی بزند به امید این که اقدامات او سبب اختلاف بیشتر در داخل می‌شود. به نظر



### چرا فیلم «محمد، رسول الله، (ص)» تا امروز موفق نبوده؟

فیلمی که می‌خواهد در میداین جهانی موفق باشد، باید ابتدا در عرصه‌های داخلی توفیق پیدا کند. با اکران گسترده این فیلم نیز حاشیه‌های گوناگونی درباره آن به وجود آمد یا به آن نسبت داده شد، از جمله اختصاص بیش از اندازه سالن‌های سینمایی به این فیلم که با محروم کردن دیگر فیلم‌ها از برخی از سالن‌های سینمایی آن‌ها همراه بود، بلیت رایگان، بلیت نیم‌بها و... در این میان، رسانه‌های مخالف سینمای نفتی و دولتی به شدت به انتقاد از این فیلم پرخرج که هزینه آن در خبرهای مختلف بین ۱۰۰ تا ۳۰۰ میلیارد تومان تخمین زده شده است، پرداختند. نباید از یاد برد که سینما یکی از انواع هنر است



که همچنان با عنوان صنعت از آن یاد می‌شود و لازمه صنعت درآمدزایی است. هزینه‌های هنگفت فیلم «محمد، رسول الله، (ص)» برای سینمای غیردرآمدزایی همچون سینمای ایران بسی سنگین است، آن هم در شرایطی که اقتصاد ما حال‌وروز چندان مساعد و مساعدی ندارد. برخی از صاحب‌نظران سینما نیز انتقادهایی تخصصی را به

این فیلم، به‌ویژه به فیلم‌نامه آن، وارد می‌دانند. در مقابل حامیان فیلم «محمد، رسول الله، (ص)» که برخی از آن‌ها اگرچه معروفاند و در زمینه تخصص خود صاحب‌نظر، اما مخاطبانی معمولی و ناآشنا به فنون سینمایی‌اند، به جای پاسخ‌های قانع‌کننده به منتقدان به تعریف و تمجید از این فیلم می‌پردازند و برخی از دست‌اندرکاران این فیلم نیز وعده‌هایی درباره اکران جهانی آن می‌دهند که تا به امروز نشانی از آن نیست. پرسش اصلی این است که آیا فیلم «محمد، رسول الله، (ص)» تا به امروز در تحقق هدف اصلی آن که عبارت است از «نشان دادن اندکی از بزرگی‌های پیامبر رحمت (ص) و دین اسلام» آن‌هم در شرایط امروزی که در برخی از محافل فرهنگی یا تبلیغاتی جهانی نام اسلام را با افراط، داعش، انتحار و... پیوند می‌زنند، موفق بوده است یا نه؟ متأسفانه پاسخ منفی است. به دور از اغراق است، اگر گفته شود که نه این فیلم و نه هر اثر دیگری در شناساندن شخصیت والای پیامبر اکرم (ص) به مسلمانان - و نه افراط‌گرایان از هردست یا مسلمانان اسلام‌ناشناس - چندان توفیق نخواهد یافت، چراکه ایشان



داشته باشد فساد مانند انگل، خود مانع از رشد است. وزیر اطلاعات با بیان اینکه امنیت و نشاط در جامعه کنار هم قرار می‌گیرند اظهار کرد: همان گونه که پیامبر (ص) می‌فرمایند، خیر و برکتی در جامعه به وجود نمی‌آید مگر در پرتو امنیت و این مقوله، اهمیت بالایی دارد، از این رو، نیروی حراست از یک سو امنیت را به ارمغان می‌آورد و از سوی دیگر، زمینه رشد را در کشور فراهم می‌کند. بنابراین اگر کارمندی کاری را به تأخیر بیندازد تا از طریق آن رشوه دریافت کند، فساد است که باید با آن برخورد شود. حال همان گونه که در عرصه‌های مختلف نظامی و غیر نظامی سردارانی داریم، سرمایه گذاران در بخش اقتصادی نیز همانند سردارانی هستند که رشد و توسعه را برای کشور به ارمغان می‌آورند، از این رو ایجاد دست‌انداز برای سرمایه‌گذاران سالم فساد است. علوی با تأکید بر اینکه ایجاد رعب و وحشت امنیت نمی‌آورد افزود: اگر ایجاد امنیت به بهای وجود آوردن استرس و اضطراب برای جامعه باشد، حالت خوبی نیست. هنر نیروی اطلاعاتی و حراستی این است که به گونه‌ای عمل کند که بدون اینکه حضور فیزیکی داشته باشد، امنیت برقرار باشد.

وی گفت: در فضای بسته عده‌ای تحریک می‌شوند تا آن فضا را بشکنند، ولی در شرایطی که فضای جامعه باز باشد، این اتفاق رخ نخواهد داد، هر چند باید به این موضوع نیز توجه کرد که خلاقیت توأم با آرامش ایجاد می‌شود و صنعت و اقتصاد در این شرایط می‌توانند شکوفا شوند به تعبیری، فضای استرس خلاقیت کش است. همان طور که دین مبین اسلام به آرامش و ادب در جامعه تأکید کرده و ایجاد رعب و وحشت را تنها ابزاری در مقابل دشمنان دانسته است. وزیر اطلاعات با بیان اینکه ما حق نداریم در زندگی شخصی افراد سرک بکشیم، گفت: خداوند از حق الله می‌گذرد اما از حق مردم نمی‌گذرد، بنابراین، کار حراست اعتماد به کارکنان است و باید در چارچوب قانون و ادب با تمام افراد برخورد کند. به گونه‌ای که نام حراست مایه آرامش و باعث ایجاد انگیزه و فعالیت بیشتر آنها باشد نه کاهش انگیزه کارکنان سازمان شود.

وی افزود: شما با آبروی مردم سر و کار دارید و حافظ اسرار و بیت‌المال هستید. مردم باید با وجود حراست و سایر دستگاه‌ها احساس امنیت کنند و در مقابل نام حراست باید لرزه بر اندام خلافاکاران بیندازد.

مقام عالی‌رتبه که در هنگام اذان گفتن این فرد به خاطر تجدید وضو حضور نداشت، مواجه شد. آنها تاکید کردند که این کار یک بدعت است و نباید صورت گیرد و این فرد مجبور به عذرخواهی شد.  
منبع: ایسنا



### بی اطلاعی یک مداح از روایت مشهور

پارسی‌نه ناصر سمائی: حسن روحانی در افتتاحیه بیست و یکمین نمایشگاه مطبوعات گفته بود: «نقد کردن حق مطبوعات و رسانه‌ها است اما همانطور که در تابلو این نمایشگاه آمده است، نقد منصفانه باید باشد. البته باید پاسخ آن نقد نیز مسئولانه، درست و صحیح باشد. همه ما باید نقادی کنیم، دولت باید نقد شود، قوه قضائیه باید نقد شود و مجلس باید مورد نقد قرار گیرد. اسلام از این بالاتر می‌گوید از اینکه امام مسلمین هم باید نقد شود منتهی نقد باید باشد نه اتهام و تخریب و تهمت و دروغ»

این کلمات خشم و تندی منصور ارضی را در پی داشته است. منصور ارضی در واکنش به کلمات حسن روحانی گفته است:

«عرض کردیم برائت گاهی به صورت لعن صریحاً اعلام می‌شود، یک به یک و به صورت طایفه ای لعن می‌کنی، چون آنقدر عملکردشان بد بوده مستقیم لعن می‌کنی، این که بیان کنند امام علیه السلام خارجی است واقعا باید آنها را لعن کنیم و از آنها برائت بجوییم. حالا چه با زبان چه قلباً و چه با عمل باید برائت بجویی، چون اهانت به امام کفر است. می‌گوید اگر می‌خواهید انتقاد کنید، می‌توانید از امام المسلمین هم انتقاد کنید؟! نمی‌گوید رهبری می‌گوید امام المسلمین، یعنی شامل امام زمان علیه السلام هم می‌شود، حرف کفار را می‌زند که آمدند و اهانت کردند. شاید عقلش را از دست داده، خدا شرشان را به خودشان برگرداند. ما باید از کسی که به امام اهانت می‌کند تا قیامت برائت بجوییم. پس یک دسته هستند که مستقیماً به امام علیه السلام اهانت کردند، که می‌تواند با عملکردشان باشد یا تمکین کردن اهانت کنندگان «وَلَعَنَ اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ لَهُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ قَتَالِكُمْ». یک عده هستند که زمینه سازی می‌کنند برای بی‌حیایی دیگران که بتوانند راحت‌تر اهانت کنند به دستگاه خدا و دین خدا. مطبوعات مگر به وظیفه خودش به صورت کامل عمل کرده که حالا بخواهد منتقد دین خدا شود؟»

منصور ارضی کلمات حسن روحانی را به «اهانت به امام زمان» تفسیر می‌کند و آن را حرف کفار می‌داند و فریاد می‌زند که باید «تا قیامت برائت بجوییم». بر خلاف تصور منصور ارضی، این کلمات «حرف کفار» نیست؛ بلکه ترجمه روایت است. به عنوان نمونه در کتاب کافی - از کتب اربعه شیعه - در باب «ما أمر النبی صلی الله علیه

با ابعاد گوناگون سیره نبوی به اندازه‌های آشنایی دارند که نمی‌توان با یک تریلوی چند ساعته آن را نشان داد. البته این فیلم قطعاً می‌تواند در شناساندن پیامبر رحمت (ص) به نسلی که کمتر مطالعه می‌کند و حتی تجاهر را فخر می‌دانند، موفق باشد و این‌گونه نیز بوده است (در اکران ایران). فیلم «محمد، رسول الله، (ص)» در اکران جهان اسلام نیز ناموفق بوده است، آن هم در شرایطی که بسیاری از سرزمین‌های اسلامی با افراطی‌گری‌های بی‌حدومرز دست‌وپنجه نرم می‌کنند و چهره‌های خشن از اسلام به جهانیان نشان داده می‌شود؛ البته عدم اکران این فیلم در جهان اسلام نیز برگرفته از همین نگاه‌های افراطی و در برخی از موارد سیاسی است. فیلم «محمد، رسول الله، (ص)» بر خلاف ادعاهای نخستین سازندگان در اکران جهانی و اکران برای غیرمسلمان‌ها بسیار ناموفق بوده است. حضور این فیلم در «جشن اسکار» که خود فرصتی برای دیده‌شدن است نیز، ناموفق بود و نتوانست به سیاهه فیلم‌های اصلی راه یابد. البته نباید نادیده گرفت که وضعیت روابط سیاسی ما با جهان از یک‌طرف و نگاه اسلام‌ستیز برخی از رسانه‌های غربی که نزدیک به دو دهه است آشکارا در فیلم‌ها و سریال‌هایشان نمایش داده می‌شود نیز از طرف دیگر، از جمله دلایل عدم اکران «محمد، رسول الله، (ص)» در محافل جهانی است. طبیعی است در شرایطی که چهره‌های خشن و تروریسم مبنا از اسلام در رسانه‌های تصویری جهانی نمایش داده می‌شود، نمایش فیلمی که سعی در نشان دادن چهره واقعی اسلام، آن هم با تأکید بر پیشرو این آیین دارد با مشکلات متعددی مواجه شود. همچنین عدم اجازه اکران فیلم‌های روز منسوب به سینماهای آمریکا، اروپا، هند، آسیای شرقی و... در سالن‌های سینمایی ما نیز می‌تواند یکی از دلایل اصلی عدم توفیق این فیلم و دیگر فیلم‌های شاخص ایرانی در اکران جهانی باشد؛ چراکه این ارتباط می‌باید دوسویه باشد و نباید انتظار داشت در چنین شرایطی فیلم‌های ایرانی اکران جهانی داشته باشند. (سایت فرارو)



### تلاش اطرافیان مداح مشهور برای تغییر اذان!

افراط بعضی مداحان خودسر، در حال کشانده شدن به بدعت‌گذاری در اذان و سایر احکام دینی است. به گزارش ایسنا، روزنامه جمهوری اسلامی با اشاره به خبری از سایت انتخاب، نوشته است: اخیراً یکی از اطرافیان شاخص‌ترین مداح سیاسی تلاش کرد در اذان تغییراتی ایجاد کند؛ از جمله اینکه بعد از «شهدان علیاً ولی‌الله»، «شهدان فاطمه صدیقه الکبری» و بعد از آن «شهدان الحسین ثارالله» را زیاد کند. اخیراً یکی از این افراد در بیت یکی از مقامات عالی‌رتبه، شهادتینی درخصوص حضرت فاطمه زهرا (س) در اذان خود به کاربرد که با واکنش صریح، سریع و شدید نزدیکان این



### مادر کشی به شیوه داعشی!

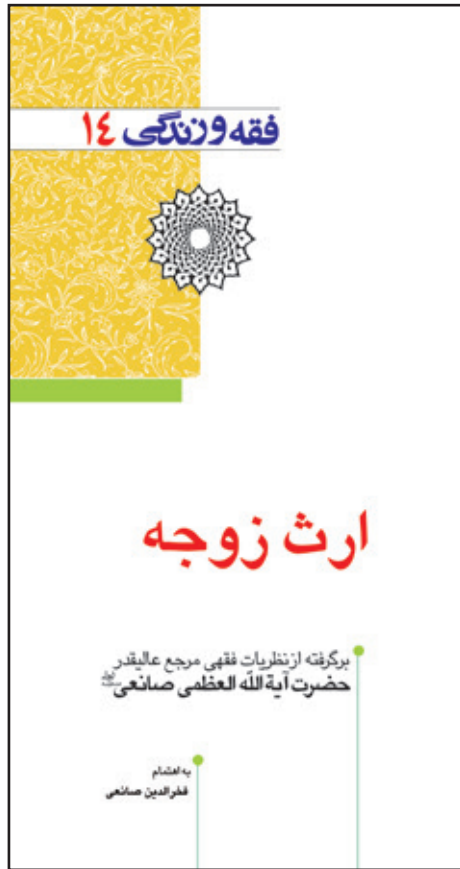
دو گروه فعال حقوق بشری در سوریه اعلام کردند یک تروریست ۲۰ ساله داعشی در هفته جاری در شهر رقه مادر خود را در مقابل چشم صدها نفر به اتهام ارتداد اعدام کرده است. دو گروه حقوق بشری « دیده بان حقوق بشر سوریه » و « قتل عام رقه در سکوت » روز جمعه اعلام کردند «علی صغر القاسم» تروریست ۲۰ ساله عضو گروه داعش روز چهارشنبه مادر ۴۰ ساله خود به نام «لنا القاسم» را به حکم گروه تروریستی داعش اعدام کرده است. مادر این تروریست



سوری از او خواسته بود شهر رقه را ترک کرده و از فعالیت در گروه داعش دست بکشد. لنا القاسم خود ساکن شهر رقه نبود و در شهر « تباقه» در حومه رقه زندگی می کرد اما برای کار به شهر رقه می رفته است. بر اساس گزارش گاردین، او علوی مذهب بوده و اصالتاً اهل شهر جبالا در حومه لاذقیه بوده است، اما با مردی اهل شهر رقه ازدواج کرده بود و حاصل این ازدواج یک دختر ۲۵ ساله و یک پسر ۲۰ ساله بوده است. او ۵ سال پیش از همسرش طلاق گرفته و به همراه فرزندان خود زندگی می کرد. داعش شهر رقه در شرق سوریه را به عنوان پایتخت خود برگزیده است. این نخستین مادر کشی اعضای داعش است. سال گذشته اما یک پدر لبنانی برای بیرون کشیدن فرزند نوجوان خود از فعالیت در گروه تروریستی داعش به شهر رقه سوریه رفته بود، اما فرزند این پدر لبنانی پدرش را لو داد و این اقدام به دستگیری و اعدام پدر از سوی داعش انجامید. بر اساس اعلام گروه دیده بان حقوق بشر سوریه، گروه تروریستی داعش تا کنون بیش از ۲ هزار نفر را به بهانه های مختلف اعدام کرده است. بیشتر این اعدام ها برای ایجاد فضای رعب و وحشت در انظار عمومی اجرا شده است. گروه داعش همچنین برخی افراد خاص (از جمله خبرنگاران و فعالان ضد داعش) را به شیوه هایی وحشیانه و غیر انسانی از جمله سوزاندن و غرق کردن کشته است و فیلم صحنه کشته شدن این افراد را در اینترنت منتشر کرده است.

(عصر ایران به نقل از نیویورک تایمز)

وآله بالنصیحة لائمة المسلمین» چهار روایت ذکر شده است. نخستین بار پیامبر اسلام، عنوان نصیحت امامان مسلمین را در حجة الوداع ذکر کرد و پس از آن در روایات به عنوان یکی از وظایف مسلمین بارها گفته شد. معنای نصیحت، انتقاد سازنده و خیرخواهانه را شامل میشود. نصیحت، شعاع وسیعی دارد و هرگونه گفتار و کردار خیرخواهانه را در بر می گیرد؛ ارشاد به مصالح دینی و دنیوی، تعلیم در صورت جهل، تنبیه در صورت غفلت، دفاع در صورت عجز و ناتوانی، جلوگیری از لغزش و سقوط، کمک به اصلاح و ... خیرخواهی و نصیحت، زبان خاصی نمی شناسد و ناصح بر اساس تشخیص خود و در جهت خیر منصح تلاش می کند، گاه با زبان انتقاد، و گاه با زبان تعریف و تمجید، گاه به صورت موعظه و گاه جدال احسن، گاه تائید و تکمیل و گاه تذکر عیب و تلاش برای رفع آن. [سروش محلاتی، نصیحت ائمه مسلمین، مجله حکومت اسلامی، ۱۳۷۵، ش ۱] با این وصف، انتقاد از ائمه مسلمین نه تنها «حرف کفار» نیست و نیازی به برائت از گوینده اش نیست، بلکه سخن پیامبر اسلام و ائمه معصومین علیهم السلام است و مطابق دستور آنان یکی از وظایف امت است. تعبیر نصیحت ائمه مسلمین را نیز بارها رهبری گفته اند. چنانچه در دیدار با اعضای مجلس خبرگان در دو سال پیش نیز اینگونه بیان کردند: «نصیحت هم لازم است؛ النَّصِيحَةُ لِأَيِّمَّةِ الْمُؤْمِنِينَ، یعنی سخن خیرخواهانه، که حالا گاهی این سخن خیرخواهانه ممکن است درشت و تند و تیز هم باشد، که طبیعت کار این است که اگر مسئولانی که مخاطب این سخن تندوتیز قرار می گیرند، درست فکر کنند، گمان می کنم خرسند باشند؛ حتی آن سخن تندوتیز هم به نفع آنها است.» [۱۳۹۲/۶/۱۴] در حیات پیامبر اسلام هم نمونه هایی ذکر شده است که او پس از بیان نظر اصحاب، رأی خود را عوض کرد. به عنوان نمونه در جنگ بدر پس از آنکه پیامبر دستور داد در منطقه ای فرود آیند، حباب بن منذر پرسید که آیا این دستور الهی است یا رأی حضرت؟ و پیامبر پاسخ داد نظر خود اوست و آنگاه حباب گفت بهتر است در کنار آب باشند تا همیشه به آب دسترسی داشته باشند و حضرت این نظر را پذیرفت. شبیه همین اتفاق را در جنگ احزاب می بینیم که با نظر سعد بن معاذ و سعد بن عباد، نظر پیامبر درباره پیش نویس صلح با کفار تغییر کرد. به هر صورت، آنچه که منصور ارضی، مداح محترم گفته است، انتقادی نادرست است و اینکه سخن و روایت پیامبر و امام معصومین را «حرف کفار» خوانده است و بر لزوم برائت از کسی که این سخن را گفته است، پذیرفتنی نیست. البته روشن است که این گونه اعتراض تنها به دلیل ناآگاهی از متون روایی است و الا در اخلاص و ارادت منصور ارضی نمی توان تردید کرد و نمیتوان گفت او روایت را رد کرده است. بلکه تنها میتوان گفت او نمی دانست و اشتباه کرد. (برای مطالعه بیشتر: مقاله نصیحت ائمه مسلمین نوشته محمد سروش محلاتی در مجله حکومت اسلامی را بخوانید.)



# تک نگاه

این کتاب که جلد چهاردهم سلسله مجلدات کتاب «فقه و زندگی» می‌باشد به همت محقق ارجمند جناب حجت الاسلام والمسلمین آقای فخرالدین صانعی تدوین شده است. در این کتاب پیرامون «ارث زوجہ» از منظر مرجع عالیقدر حضرت آیت الله العظمی صانعی مدظله چنین آمده است:

همسر (زوجه) همانند شوهر (زوج)، از عین تمامی اموال (ماترک) شوهر، ارث می‌برد.

اینک چکیده‌ای از این کتاب به روایت خوانندگان محترم می‌گذرد:

## مقدمه

کیفیت ارث زن از شوهر یکی از موضوعات فقهی است که مورد اختلاف فقیهان شیعه و سنی می‌باشد. اهل سنت بر این باورند که زن از همه اموال و دارایی‌های شوهرش ارث می‌برد اما نظر مشهور علمای شیعه بر این است که زن از اموال غیر منقول همسر خود ارث نمی‌برد؛ البته بین فقهای شیعه نیز در این مسأله اختلاف نظر وجود دارد. این در حالی است که حکم این مورد به

صراحت در قرآن کریم آمده است:

« وَ لَهِنَّ الرُّبْعُ مِمَّا تَرَكَتُمْ إِنْ لَمْ يَكُنْ لَكُمْ وَلَدٌ فَإِنْ كَانَ لَكُمْ وَلَدٌ فَلَهُنَّ الثُّمْنُ مِمَّا تَرَكَتُمْ » (نساء: ۱۲)

آیت الله صناعی در طی سال‌های تدریس خارج فقه کتاب الارث خود به بررسی شبهه تبعیض و ادله آن پرداختند و در نهایت به این نظر رسیدند که زن نیز از همه اموال شوهرش اعم از منقول و غیر منقول ارث می‌برد.

### طرح بحث

در میان علمای شیعه شش نظر درباره ارث زوجه مطرح است:

۱. زوجه از مطلق زمین اعم از بایر و آباد از حیث زراعی و ساختمانی، ارث نمی‌برد، یعنی نه از عین آن ارث می‌برد و نه از قیمت آن. همچنین از عین آلات و ادوات قابل تفکیک از زمین ارث نمی‌برد اما از قیمت آنها ارث می‌برد. از جمله قائلان به این قول، ملا احمد نراقی (مستند الشیعه، ۱۹، ص ۳۶۷)، شیخ طوسی (الخلاص، ۴، ص ۱۱۶) و امام خمینی (تحریر الوسیله، ۲، ص ۸۱۷) می‌باشند.

۲. این قول نیز مانند قول اول است با این تفاوت که عدم ارث زوجه را مشروط به نداشتن فرزند از زوج کرده اند. لذا در صورتی که زن فرزندی از شوهر خود داشته باشد از عین تمام اموال شوهر ارث می‌برد. برخی قائلان این قول عبارتند از: شیخ طوسی (النهایه، ۶۴۲)، محقق حلی (شرایع الاسلام، ۴، ص ۲۹-۲۸)، علامه حلی (تحریر الاحکام، ۵، ص ۴۱) و شهید اول (الدروس الشرعیه، ۲، ص ۳۵۸).

۳. این قول همانند قول دوم است با این تفاوت که به اموال غیر منقول زوج، شجر (درخت) را نیز اضافه کرده اند. از قائلان به این قول محقق حلی، علامه حلی، شهید اول و فاضل هندی (کشف اللثام، ۹، ص ۴۶۷) می‌باشند.

۴. ممنوعیت زوجه از ارث عین و قیمت، منحصر به زمین خانه مسکونی است ولی در سایر اراضی مانند زمین‌های زراعی و باغات ارث می‌برد و از قیمت آلات و ادوات ساختمان نیز ارث می‌برد. البته این قول مشروط به نداشتن فرزند می‌باشد. از جمله قائلان به این قول، شیخ مفید (المقنعه، ۶۸۷) و ابن ادریس (السرائر، ۳، ص ۲۷۶) می‌باشند.

۵. زوجه از قیمت زمین منزل مسکونی و آلات و ابنیه آنها ارث می‌برد نه از عین آنها. قائلان به این قول، سید مرتضی (الانتصار، ص ۵۸۵) و شیخ صدوق (من لا یحضره الفقیه، ۲، ص ۲۵۲) به شرط نداشتن فرزند زوجه از زوج می‌باشند.

۶. زوجه همانند زوج از عین جمیع ماترک زوج ارث می‌برد. قائلان به این قول، ابن جنید اسکافی، آیت الله ارباب (از علمای اصفهان) و قاضی نعمان (دعائم الاسلام، ۲، ص ۳۷۳) می‌باشند.

### رأی مورد قبول و دلایل آن

از بین نظرات بالا آن چه مورد قبول آیت الله صناعی می‌باشد نظر ششم است. دلایل این نظر مبتنی بر کتاب و سنت است.

### استدلال به کتاب

آیه ای که در ابتدا آورده شد، بسیار واضح و روشن است: « وَ لَهِنَّ

الرُّبْعُ مِمَّا تَرَكَتُمْ إِنْ لَمْ يَكُنْ لَكُمْ وَلَدٌ فَإِنْ كَانَ لَكُمْ وَلَدٌ فَلَهُنَّ الثُّمْنُ مِمَّا تَرَكَتُمْ مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ تُوصُونَ بِهَا أَوْ دَيْنٍ ».

به جهت وضوح آیه، علمای غیر امامیه با استدلال به این آیه قایل به ارث بردن زن از همه اموال شوهر خود - اعم از منقول و غیر منقول - شده اند. برای استدلال به عمومیت آیه، دو تقریب ذکر شده است: ۱. ظهور آیه در عمومیت ۲. عمومیت ناشی از اطلاق آیه

### تقریب ظهور آیه در عمومیت

این وجه را مرحوم آیت الله بروجرودی ذکر کرده اند: موصول در علم نحو، برای ایجاد اشاره است و در صورت عدم قرینه در کلام، هر آن چه را که قابل اشاره باشد - اعم از معهود و غیر معهود - شامل می‌گردد؛ پس اگر موصول بخواهد تنها شامل اشیای معهود شود لازمه اش ترجیح بلامرجح در ناحیه شمول موصول خواهد بود. لذا در آیه فوق، فرقی بین مای موصوله در « وَ لَكُمْ نِصْفُ مَا تَرَكَ أَزْوَاجُكُمْ » و « وَ لَهِنَّ الرُّبْعُ مِمَّا تَرَكَتُمْ » نیست. به عبارت دیگر همان گونه که مای موصوله در فقره اول اشاره به جمیع اعیان اموال زوج دارد در فقره دوم نیز اشاره به جمیع اعیان اموال زوج دارد و ایجاد تفاوت بلاوجه است. (میراث الزوجه، ص ۱۹-۱۸)

### تقریب عمومیت به وسیله اطلاق صله و موصول

اتفاق صله و موصول در آیه و عدم تقييد آن به ارض و عقار و... دلالت بر عمومیت ارث زوجه از جمیع ماترک زوج می‌کند؛ چرا که آیه در مقام بیان ارث زوجه و مقدار آن - همانند سایر ورثه - می‌باشد. شاهد دیگر بر این اطلاق، وحدت سیاق در آیه می‌باشد. به این بیان که هم چنان که زوج از جمیع ماترک زوجه - به تصریح آیه - ارث می‌برد ارث بری زوجه نیز از زوج به همین گونه است و استثنایی از قبیل زمین بر نمی‌دارد.

### وجه دوم بر عمومیت

وجه دیگر، ارتکاز عقلا و عرف درباره ارث است. فهم متعارف، ارث را شامل همه اموال فرد در گذشته می‌داند و در نزد عقلا، ارث و ارث بردن وارث از جمیع ترکه متلازم یکدیگرند.

### استدلال به روایات (سنت)

۱. صحیحه فضل بن عبدالملک و صحیحه ابن ابی یعفور، عن أبي عبد الله (ع) قال: سألته عن الرجل هل يرث من دار امرأته أو أرضها من التربة شيئاً أو يكون في ذلك بمنزلة المرأة فلا يرث من ذلك شيئاً، فقال يرثها و ترثه كل شيء ترك و تركت « (وسائل الشیعه، ۲۶، ص ۲۱۲): ابن ابی یعفور می‌گوید: از امام صادق (ع) سؤال کردم آیا مرد از زمین و خانه زن خویش ارث می‌برد یا این که همانند زن از زمین و خانه ارث نمی‌برد؟ امام جواب داد: مرد از همه ماترک زن و زن نیز از همه ماترک مرد ارث می‌برد.

۲. صحیحه عبید بن زرارة و فضل بن ابی العباس قالوا: قلنا لأبي عبد الله (ع): ما تقول في رجل تزوج امرأة ثم مات عنها و قد فرض



روایات گذشته را تقیید بزند اما هم در سند و هم در دلالت آن اشکال وارد است و باعث خروج این مقطوعه از حجیت می‌شود.

### اشکال در سند

اولاً معلوم نیست که این مقطوعه، روایت از معصوم است یا فتوای خود ابن اذنیبه یا یکی دیگر از محدثان می‌باشد؛ در ثانی با توجه به عدم شناخت واسطه‌های بین معصوم و ابن اذنیبه، علم به صحت آن حاصل نمی‌شود و با توجه به دو مورد بالا نمی‌توان به حجیت این مقطوعه حکم کرد.

### اشکال در دلالت

۱. لفظ «اعطین» به جهت ماده و هیأت، ظهور در استحباب دارد چرا که اعطاء به معنای بخشش بوده و بخشش هم مناسب با عدم وجوب است. بنابراین «أعطین من الرباع» یک امر استحبابی است نه امر وجوبی.

۲. بر فرض تسلیم ظهور لفظ در وجوب، باید گفت که این مقطوعه موجب تخصیص اخبار فراوانی است که بر حرمان زن دلالت دارند و این به اصطلاح باعث تخصیص اکثر می‌گردد که قبیح می‌باشد. به عبارت

دیگر روایات حرمان به صورت مطلق دلالت دارند در حالی که این مقطوعه زنانی را خارج می‌کند که از همسران خود فرزندی ندارند و تعداد این زنان نسبت به زنان دارای فرزند بسیار کم می‌باشد، در نتیجه همان تخصیص اکثر در روایات حرمان پدید می‌آید.

۳. قصد و اراده راویان حدیث و پرسندگان از معصومان (ع)، دریافت احکام الهی از ایشان و تعیین تکلیف شرعی خودشان بوده است. لذا با توجه به این نکته باید گفت که تخصیص عموماً سابق به وسیله این مقطوعه موجب تأخیر بیان خواهد شد و تأخیر بیان نیز اغراء به جهل است که بر شارع قبیح می‌باشد. بسیاری از شیعیان در زمان امام باقر و امام صادق از مناطق دیگر و با زحمت بسیار به خدمت ایشان جهت پاسخ به پرسش‌های شرعی خود می‌رسیدند، حال چگونه می‌شود که یک عامی توسط امام (ع) بیان شود و بعد با روایت دیگری و در زمان بعد تخصیص بخورد و بگوییم از آن عام، اراده خاص شده است، در این میان این شیعیان - با توجه به عدم دسترسی به معصوم و وجود مسافت‌های طولانی - چگونه به حکم شرعی واقف می‌شدند؟ بنابراین قبول صدور چنین خاصی از جانب معصوم تقریباً محال است.

بررسی برخی روایات حرمان زوجه

برخی روایات بر اساس تقدم صحت سندی از منظر آیت الله صناعی عبارتند از:

۱. عن محمد بن مسلم عن أبي جعفر ع قال «النساء لا يرثن من الأرض و لا من العقار شيئاً». (وسائل الشیعه ۲۶: ۲۰۷) زنان هیچ ارثی از زمین و خانه نمی‌برند.

۲. عن زرارة عن أبي جعفر (ع) «أن المرأة لا ترث مما ترك زوجها من القرى و الدور و السلاح و الدواب شيئاً و ترث من المال و الفرائض و الثياب و متاع البيت مما ترك و يقوم النقص و الأبواب و التجذوع و

الصداق؟ فقال لها نصف الصداق و ترثه من كل شيء و إن ماتت فهو كذلك» (وسائل الشیعه، ۲۱، ص ۳۳۹) : عیید بن زراره و فضل بن ابی العباس می‌گویند: از امام صادق (ع) پرسیدیم نظر شما در مورد مهریه زنی که ازدواج کرده و بعد از ازدواج، شوهرش فوت نموده چیست؟ امام فرمود: برای زن نصف مهریه است و از کل ماترک مرد ارث می‌برد؛ چنان که اگر زن مرده باشد برای مرد نیز همین گونه است.

### اشکال‌های محقق نراقی و پاسخ آن

مؤلف مستند الشیعه می‌گوید: «عموم آیه ارث زوج و دو روایت اخیر، توسط اجماع موجود و اخبار زیادی که بر محرومیت زوجه از عین غیر منقول دارد تخصیص می‌خورد و واضح است که خاص بر عام مقدم است... در ثانی اگر ما این تخصیص را هم قبول نکنیم باز استدلال به این روایات تمام نیست چرا که این روایات با روایات وارده بر حرمان زوجه از عین اموال غیر منقول زوج تعارض دارد و روایات حرمان به جهت اعتضادشان به اجماع و مخالفت شان با عامه بر روایات عدم حرمان مقدم هستند.

### پاسخ به اشکال‌های محقق نراقی

در جواب تخصیص دو (یا چهار) صحیحه باید گفت که عام در دو صحیحه اول: «یرثها و ترثه کل شیء ترک و ترک»، تمام مورد سؤال یعنی خانه و زمین را شامل می‌شود، چرا که در صورت عدم شمول باید گفت که امام از عام، اراده دیگری نموده و در واقع سؤال سائل را بی پاسخ گذاشته در حالی که این چنین کاری از امام معصوم قبیح است. جواب از اشکال مرجحات؛ اولاً بر طبق مبنای امام خمینی و آیت الله صناعی در مقام تعارض، روایات موافق کتاب بر روایات مخالف عامه مقدم هستند. ثانیاً وجود شهرت - چه رسد به اجماع - در مسأله مورد مناقشه است چرا که در مسأله حداقل شش نظر وجود دارد.

### اشکال دیگر به صحاح جامعه

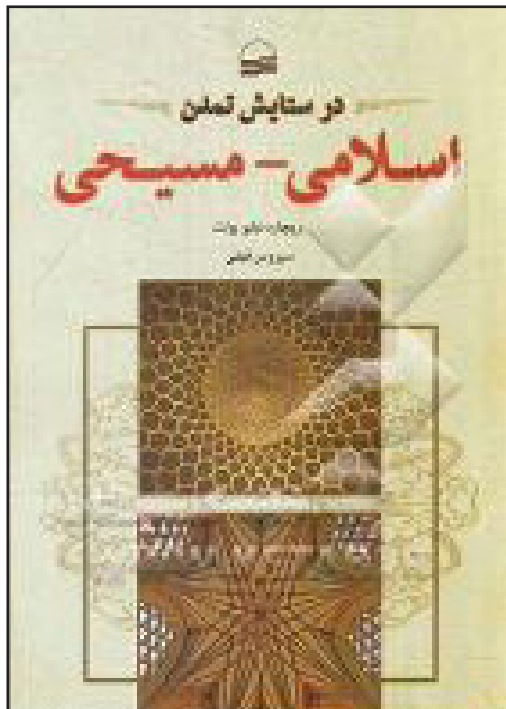
اشکال دیگری که وارد می‌شود تعارض صحاح اربعه با مقطوعه ابن اذنیبه است: «فی النساء إذا كان لهن ولد أعطین من الرباع» (وسائل الشیعه، ۲۶، ص ۲۱۳)

این مقطوعه با منطوقش اطلاق صحاح اربعه را مقید به زوجه ای می‌کند که از شوهرش فرزند داشته باشد. هم چنین مفهوم مقطوعه، اطلاق روایات حرمان را نیز مقید می‌کند به این صورت که حرمان در صورتی است که زوجه صاحب فرزند نباشد و در صورت داشتن فرزند، ارث بردن زوجه از زمین و خانه زوج بلامانع است. با توجه به این تقیید این دو دسته روایات نه تنها تعارضی با هم ندارند بلکه این دلیلی بر قول متأخران است که زوجه دارای فرزند از زمین و خانه ارث می‌برد اما زوجه بی فرزند از زمین و خانه ارث نمی‌برد و تنها از قیمت منقولات متعلق به خانه ارث می‌برد. بنابراین برای قول ششم که متعلق به ابن جنید است دلیلی باقی نمی‌ماند و نمی‌توان آن را اخذ کرد.

### جواب اشکال

مقطوعه ابن اذنیبه در صورت تمام بودن سند و دلالت آن می‌تواند

آنها را با تازیانه می‌زنیم و اگر هدایت نشدند با شمشیر آنها را می‌زنیم. ۵. ما رواه یزید الصائغ، قال: سمعت أبا جعفر عليه السلام، يقول: إنَّ النساء لا يرثن من رباغ الأرض شيئاً، لكن لهنَّ قيمة الطوب و الخشب، قال: فقلت له: إنَّ الناس لا يأخذون بهذا، فقال: إذا وليناهم، ضربناهم بالسوط، فإن انتهوا، و إلا ضربناهم بالسيف عليه. (وسائل الشیعه ۲۶: ۲۱۰) دو روایت بالا علاوه بر ضعف سندی دارای اشکال دلالی نیز می‌باشد به این صورت که در ذیل هر دو روایت، کلامی به معصوم نسبت داده شده که با سیره عملی آن بزرگواران در تضاد می‌باشد؛ چرا که شیوه ایشان بر پایه رحمت و عدالت و ابلاغ احکام از راه اقناع جامعه بوده است نه از راه اجبار و شمشیر و شلاق. بنابراین این روایت از حجیت می‌افتد.



### «در ستایش تمدن اسلامی - مسیحی»

تالیف: ریچارد دبلیو بولت، ترجمه: سیروس فیضی، انتشارات: کویر

بعد از حوادث یازده سپتامبر، روابط جهان اسلام و غرب در این سال‌ها رو به تیرگی شدید نهاده و هر دو طرف نسبت به هم بدبین شده‌اند. با این حال متفکران و اندیشمندی از هر دو سو تلاش‌هایی در جهت کاهش این بدبینی‌ها و سوءتفاهم‌ها انجام داده‌اند. یکی از این تلاش‌ها کتاب «در ستایش تمدن اسلامی - مسیحی» تالیف ریچارد دبلیو بولت - استاد برجسته تاریخ دانشگاه کلمبیا در زمینه

القصب و يعطى حقها منه». (وسائل الشیعه ۲۶ : ۲۰۵) امام باقر فرمود: زن از آبادی‌ها و خانه‌ها و اسلحه و چهارپایان مربوط به ماترک زن ارث نمی‌برد ولی از اموال منقول و فرش و لوازم منزل ارث می‌برد و از قیمت ادوات به کار رفته در ساختمان منزل مانند درب‌ها ارث می‌برد.

### اشکال بر استدلال به این روایات

در تعارض روایت اول با صحاح چهارگانه قبل، به دلیل کثرت در عدد و موافقت با کتب، ترجیح با صحاح چهارگانه است. روایت دوم نیز مشتمل بر حرمان زوجه از سلاح و چهارپایان زوج است که هیچ فقیهی به این قسمت از روایت فتوا نداده است؛ بنابراین از حجیت ساقط می‌شود.

۳. عن زرارة و بکیر و فضیل و برید و محمد بن مسلم عن ابي جعفر و عن ابي عبد الله (ع) و منهم من رواه عن أحدهما (ع) «أن المرأة لا ترث من ترکه زوجها من ترته دار أو أرض إلا أن یقوم الطوب و الخشب قيمة؛ فتعطى ربعها أو ثمنها إن كان لها ولد من قيمة الطوب و الجذوع و الخشب». (الكافی ۷ : ۱۲۸): زن از زمین خانه و زمین‌های متعلق به شوهر خود ارث نمی‌برد ولی از قیمت ادوات به کار رفته در ساختمان منزل از قبیل آجر، ستون‌ها و چوب‌های آن ارث می‌برد.

### مناقشه در استدلال به روایت حرمان زوجه

در مرجع ضمیر «ربعها أو ثمنها» دو احتمال وجود دارد: اول آنکه ضمیر «ها» به «المرأة» برگردد که در این صورت معنای روایت این گونه می‌شود: زن ۱/۸ یا ۱/۴ از همه اموال شوهر ارث می‌برد. بدین صورت که چوب و آجر موجود را قیمت می‌کنند و از فروش آنها قیمت سهم الارث زن را البته به شرط وفا پرداخت می‌کنند. دوم اینکه مرجع ضمیر، «الترتبه» و «الارض» باشد؛ یعنی زوجه از قیمت زمین خانه یا زمین‌های دیگر ارث می‌برد اما از عین آنها ارث نمی‌برد.

در هر دو احتمال «ان كان» به معنای «ان كان وفی» در نظر گرفته می‌شود: زن از عین زمین، ارث نمی‌برد ولی سهم ۱/۸ و ۱/۴ او از قیمت طوب و خشب در صورتی که قیمت آنها سهم الارث زوجه را پوشش دهد به او پرداخت گردد.

اگر بخواهیم استثنا را استثنای منقطع بدانیم کاری برخلاف ظاهر انجام داده ایم و نیاز به قرینه داریم در صورتی که دلیلی برای مخالفت با ظاهر وجود ندارد پس استثنا متصل خواهد بود و بر این اساس، مفاد روایت بر مضمونی دلالت خواهد کرد که هیچ کس به آن فتوا نداده است. بنابراین روایت فوق حجت نمی‌باشد.

۴. عن یزید الصائغ قال: سألت أبا عبد الله ع عن النساء هل يرثن الأرض فقال «لا، و لكن يرثن قيمة البناء» قال: قلت: فإن الناس لا یرضون هذا، فقال «إذا ولینا فلم یرض الناس ضربناهم بالسوط فإن لم یستقیموا ضربناهم بالسيف». (وسائل الشیعه ۲۶: ۲۰۸): یزید صائغ می‌گوید: از امام صادق پرسیدم آیا زنان از زمین ارث می‌برند؟ امام فرمودند: نه و لیکن از قیمت خانه ارث می‌برند. گفتیم: مردم از این حکم تمکین نمی‌کنند، فرمود اگر ما حاکم شویم و آنها تمکین نکنند

را به کار برده است.» (ص ۲۴) وی در ادامه نکته جالبی مطرح می‌کند مبنی بر اینکه یهودیان و مسیحیان، تاریخی از همزیستی دارند که در غالب اوقات اسفبار بوده تا سازنده، حال آنکه در مورد مسلمانان و مسیحیان وضع به این مشقت نبوده است. نویسنده سپس به بیان پاره ای از دلایل مخالفت با اسلام از جانب مسیحیان اشاره می‌کند و از جمله به مواردی مانند ناهم زمانی تاریخی اسلام و مسیحیت، عداوت دیرینه بین این دو دین، تجربه مسیحی و... اشاره می‌کند. (ص ۲۸-۲۷) در ادامه این فصل نویسنده بررسی مختصری از تاریخ منازعات مسلمانان و مسیحیان و تصرف سرزمین‌های مسیحی نشین توسط مسلمانان می‌آورد. سپس به سده‌های میانه می‌رسیم و تاثیر علوم مسلمانان بر جنبه‌های زندگی اروپایی: «در خلال این دوره طیفی از انگیزه‌های برآمده از سرزمین‌های اسلامی بسیاری از جنبه‌های زندگی را متحول نمود: فلسفه، الهیات، ریاضیات، شیمی، پزشکی، موسیقی و... ناحیه بسیار تأثیرپذیر جنوب اروپا بود.» (ص ۴۸) نویسنده فصل اول را با این عبارات به پایان می‌رساند: «جهان اسلامی - مسیحی در نگاهی کلی و چشم اندازی تاریخی بیش از آنکه از هم جدا به نظر رسد بسیار به هم تافته بوده است... ستایش تمدن اسلامی - مسیحی به مثابه اصل سازمان دهنده اندیشه امروزی ریشه در واقعیت تاریخی آن سده‌ها دارد.» (ص ۶۳).

عنوان فصل دوم «چه گذشت» می‌باشد. در این فصل به دگرذیسی جهان اسلام در برابر تحولات عصر جدید و پیشرفت‌های جهان غرب پرداخته شده است. واکنش‌ها در جوامع اسلامی در برابر تحولات دنیای جدید از تسلیم محض تا مخالفت همه جانبه در نوسان بوده است. نویسنده این فصل را با پرسشی از علل انحطاط و شکست جهان اسلام و عقب ماندگی آن از جهان غرب آغاز می‌کند: «جهان اسلام هرگز نقشه راه مشخصی را برای برابری با اروپا ترسیم نکرد.» (ص ۶۷). نویسنده بر این باور است که قدرتمندان و دولت مردان جهان اسلام تنها به جنبه‌های مادی و اقتصادی و نظامی غرب معطوف شدند و از توجه به اصولی مانند دموکراسی، آزادی و برابری بازماندند. در برابر نابرابری میان غریبان و مسلمانان، نویسنده نمونه ای از نظریات و تلاش‌ها را که در جهت همگون سازی میان این مردمان انجام گرفته ذکر می‌کند و در ادامه گریزی به شریعت و اندیشه سیاسی اسلام می‌زند: «اندیشه سیاسی سنتی اسلام یک [نوع] بی‌زاری از فتنه، بی نظمی و اقبال به هر نوع شورش و جنگ داخلی دارد. حکومت یک ضرورت اجتماعی بود. ... آنچه فرمانروایان را از اقدام به عنوان ستمگران باز می‌داشت قوانین اسلامی موسوم به شریعت بود. چون این قانون بنیاد الهی داشت نه اصول انسانی... نسخه اسلامی محفل عدالت، شریعت را ضامن عدالت می‌بیند.» (ص ۸۲-۸۱) نویسنده در ادامه این بحث، به نقش دین در حمایت از عدالت می‌پردازد و البته این نکته را متذکر می‌شود که علما در عمل نتوانستند مانع از استبداد شوند. ادامه این فصل به بررسی اقدامات اصلاحی در جهان اسلام از قرن نوزدهم و همچنین مقاومت مسلمانان در برابر تهاجم و سیطره غریبان می‌پردازد. در ذیل عنوان

مطالعات تمدنی و فرهنگ و دین - می‌باشد. «وی به واسطه نظرات عالمانه و میانه روانه‌اش هم در عرصه دانشگاهی غرب شهرت دارد و هم در جهان اسلام و ایران شخصیتی شناخته شده و مورد احترام است. این کتاب از مهم‌ترین کتاب‌هایی است که در سال‌های اخیر در مورد مسایل تمدنی و دینی اسلام و مسیحیت انتشار یافته است. او فهم جالبی از نگاه کنونی غرب به دست می‌دهد و نظریات غربی را در شناخت جوامع اسلامی نارسا می‌داند. به زعم بولت اشکال اساسی این نظریات آن است که یا در پی شکل دادن به جهان اسلام مطابق اراده خودشان - غربی شدن، اروپایی شدن و یا آمریکایی شدن - هستند یا فهم درستی از جوامع اسلامی و خاورمیانه ندارند.» (سخن مترجم). نویسنده در این کتاب برای اولین بار از عبارت تمدن اسلامی - مسیحی در مقابل تمدن یهودی - مسیحی که معمولاً برای تمدن غربی به کار می‌رود، استفاده کرده است: «در این نگاه خوش بینانه به هر دو دین و تمدن، بولت برخی از دستاوردهای علمی، دینی و فرهنگی هر دو را بازشناسی می‌کند و بر آن است که غرب بدون آن دستمایه‌های علمی که در سده‌های میانه از جهان اسلام به اروپا انتقال یافت نمی‌توانست چنان پیشرفتی داشته باشد... وی با یادآوری اسلام و مسیحیت در قالب دو تمدن پیشرفته بشری بر آن است که این دو دین و تمدن بیش از آنکه با هم اختلاف داشته باشند زمینه‌های خوبی و همکاری دارند. بولت دو مشکل نداشتن فهم درست از یکدیگر و فرصت طلبی افراد افراطی در دو سوی اسلام و مسیحیت را مهم‌ترین آسیب‌هایی می‌داند که در روزگار امروز پیش روی این دو دین و تمدن است. با این حال او به آینده خوب روابط دو تمدن امیدوار و خوش بین است؛ چه پیش بینی می‌کند که افراطیون در هر دو سو خسته و بی اعتبار می‌شوند و رهبران، متفکران و نیروهایی روی کار خواهند آمد که بردبار و صلح دوست هستند. او اساساً برای تشویق همین روند است که کتاب خود را به عنوان کاری در ستایش تمدن اسلام و مسیحیت ارائه می‌کند.» (سخن مترجم).

کتاب در چهار فصل به همراه یک ضمیمه نگاشته شده است. نویسنده در فصل نخست با عنوان «در ستایش تمدن اسلامی - مسیحی» به دفاع از این ایده می‌پردازد. وی در ابتدا شمه‌ای از تعارض مسیحیان با مسلمانان را بیان می‌کند و در خلال این مطالب ایده یکسان بودن تمدن غربی را با تمدن مسیحی - یهودی به چالش می‌کشد و می‌نویسد: «پذیرش بی چون و چرای تمدن مسیحی - یهودی به مثابه مترادفی برای تمدن غربی مبین آن است که آن سرگذشت، سرنوشت نمی‌شود. هیچ کس با حداقل دانش در مورد دو هزار سال گذشته روابط مسیحیان و یهودیان احتمالاً نمی‌تواند خنده دار بودن پیوند دو جامعه عقیدتی در یک اصطلاح واحد و در عین حال اراده آنها برای در کنار هم نبودن در خلال بیشتر آن دوران را نادیده بگیرد.» (ص ۲۰) نویسنده سپس به تشریح ایده تمدن اسلامی - مسیحی می‌پردازد: «تا آنجا که دانش من قد می‌دهد هیچ کس از اصطلاح تمدن اسلامی - مسیحی نه استفاده می‌کند و نه تا کنون آن

**نویسنده با یادآوری اسلام و مسیحیت در قالب دو تمدن پیشرفته بشری بر آن است که این دو دین و تمدن بیش از آنکه با هم اختلاف داشته باشند زمینه‌های خویشی و همکاری دارند. بولت دو مشکل نداشتن فهم درست از یکدیگر و فرصت طلبی افراد افراطی در دو سوی اسلام و مسیحیت را مهم‌ترین آسیب‌هایی می‌داند که در روزگار امروز پیش روی این دو دین و تمدن است. با این حال او به آینده خوب روابط دو تمدن امیدوار و خوش بین است؛ چه پیش بینی می‌کند که افراطیون در هر دو سو خسته و بی اعتبار می‌شوند و رهبران، متفکران و نیروهایی روی کار خواهند آمد که بردبار و صلح دوست هستند. او اساساً برای تشویق همین روند است که کتاب خود را به عنوان کاری در ستایش تمدن اسلام و مسیحیت ارائه می‌کند.**

«ضدیت با روحانیت» اصلاحاتی روایت می‌گردد که موجب مخالفت علمای سنتی با آنها شد. اقداماتی که به کاهش نفوذ علمای سنتی در جهان اسلام انجامید. گرچه نویسنده بر این باور است که رها شدن فرمانروایان از قید و بندهای شریعت باعث رفتن آنها به سمت دیکتاتوری مطلقه گردید. نقش صنعت چاپ در حرکت‌های اصلاحی مسلمانان از دیگر مواردی است که در انتهای فصل آمده است. نویسنده به این نکته توجه دارد که مسلمانان از صنعت چاپ در جهت بسط اندیشه‌های دینی خود به خوبی بهره بردند. وی به طور مشخص به دو روزنامه العروة الوثقی و المنار اشاره می‌کند که توسط سید جمال الدین اسدآبادی، محمد عبده و رشید رضا منتشر شدند. هر دوی این روزنامه‌ها رویکرد اصلاحی داشتند. همچنین تأثیر این صنعت در انقلاب اسلامی ایران نیز مورد توجه قرار گرفته است. به هر حال: «تا پایان سده بیستم، مردان عمیقاً آگاه دینی و برای نخستین بار زنان، کتاب فروشی‌ها، روزنامه‌فروشی‌ها و کیوسک‌ها را با سیل مجلات، روزنامه‌ها، جزوات و کتاب‌هایی که در آنها دیدگاه‌های شخصی شان را در مورد اسلام بیان می‌کردند، پر کردند. بسیاری از ناشران به انتشار فتواها که نظریات دینی در مورد مسایل حقوقی و اعمال دینی است، پرداختند.» (ص ۱۰۶-۱۰۵).

در فصل سوم با عنوان «جستجوی عشق در ناکجا آبادها»، مطالعات خاورمیانه مورد بررسی قرار گرفته است: «این فصل در پی تشریح اندیشه پس از جنگ در مورد خاورمیانه و نشان دادن این است که چگونه انحراف در فهم آن هنوز مبنای سیاست خارجی ایالات متحده در جهان پس از ۱۱ سپتامبر به شمار می‌آید.» (ص ۱۱۶) این فصل به روابط دنیای اسلام با ایالات متحده می‌پردازد. برای نمونه در صفحه ۱۲۰ از دلایل اهمیت اسلام برای آمریکا گفته می‌شود، سپس نمونه‌هایی از مطالعات خاورمیانه‌ای استادان آمریکایی آورده شده است. در انتهای فصل، گفتگویی از خود نویسنده با یک دانشجوی مراکشی آورده شده است. این گفتگو در پی کودتا علیه پیروزی جبهه نجات اسلامی در الجزایر صورت گرفته است که نویسنده آن را اشتباه می‌داند. در خلال این گفتگو از انقلاب اسلامی ایران و جمهوری اسلامی نیز صحبتی به میان می‌آید. (ص ۱۵۱) نویسنده در پایان فصل از بی اعتمادی عمیق به اسلام سیاسی در میان غربیان سخن می‌گوید: «به محض آنکه پای اسلام به میان می‌آید از رویدادهای سیاسی به طور قابل ملاحظه‌ای ارزیابی‌های متفاوتی صورت می‌گیرد.» (ص ۱۵۷).

فصل چهارم و آخر، «حاشیه آینده» نام گرفته است. در این فصل به آینده جهان اسلام و رابطه آن با غرب و بالاخص با آمریکا پرداخته می‌شود و ایده تمدن اسلامی - مسیحی باز مطرح می‌شود: «سی سال اندیشیدن در مورد اسلام مبنی بر اینکه دیگر چندان اهمیت ندارد همراه با بیست سال عصبانیت از اسلام دایر بر اینکه تهدیدی آشکار است، آمریکا را چندان آماده نکرده که به دور از تعصبات و احساسات به آینده تمدن اسلامی - مسیحی توجه کند.» (ص ۱۵۹) نویسنده در جای دیگر به برداشت‌های متفاوتی از اسلام که در نقاط مختلف جهان اسلام از اندونزی تا هند وجود دارد اشاره می‌کند: «...چنین برداشت‌های شدیداً متفاوتی از یک هنجار قابل تصور اگر آشکارا هجمه ای نباشد برای بیشتر مسلمانان عجیب به نظر می‌رسد. اما این برداشت‌ها در جاهای خاصی از جهان اسلام نامعمول نیست و تا پیش از گسترش سواد و رسانه‌های نوین حتی معمول‌تر و رایج‌تر بود.» (ص ۱۶۸) نکته جالب این است که جوامع اسلامی دور از مرکز جهان اسلام، پویایی، خلاقیت و سازگاری قابل توجهی از خود بروز داده‌اند... با نگاه به شرایط درمی‌یابیم که مسلمانان در روزگار حاشیه‌های فراوان زندگی می‌کنند.» (ص ۱۷۰) در مقام تمایز حاشیه‌های امروز با گذشته به دو نکته اشاره می‌کند: «سرعت و سادگی ارتباطات و ناپدید شدن یا زوال اهمیت نهادهایی که اعتبار مجوزهای دینی را ارزیابی کنند. برای نخستین بار در تاریخ، مسلمانان هر سرزمین و شرایطی می‌توانند به همان آسانی به مخاطبانی دسترسی پیدا کنند که مقامات سنتی همچون شیخ الازهر در قاهره، یک آیت الله در نجف یا یک مفتی منصوب نظام سلطنتی در ریاض دسترسی دارند. علاوه بر این کاهش مقامات قدیمی به واسطه مدرن شدن رژیم‌های سده نوزدهم و بیستم و پدید آمدن طبقه جوانان باسواد به واسطه همین حکومت‌ها برخی مسلمانان حاشیه را بر آن داشته تا باور کنند که آزادند هر نشان از اسلام که به بهترین وجهی با شرایط شان متناسب است برگزینند.» (ص ۱۷۲-۱۷۱) نویسنده در ادامه به تجربه جمهوری اسلامی و نزاع میان اصولیان و اخباریان شیعه از زمان حکومت صفویان اشاره مختصری کرده است. در مجموع باید گفت کتاب «در ستایش تمدن اسلامی - مسیحی» کتابی خواندنی و دربردارنده اطلاعات جدید و مفیدی است.

## ضرورت اهتمام روحانیت به جامعه و فرهنگ معلولین

محمد نوری<sup>(۱)</sup>

الف) مجله صفیر و الآن صفیر حیات را به محض وصول مطالعه می‌کنم و علاقه خاصی به آن دارم. زیرا کلیشه‌ای نیست و به مباحث مکرر و خسته کننده نمی‌پردازد و خط‌مشی مؤثر و سازنده دارد. از این رو بر این باور هستم که درد دل و دغدغه‌ها را چاپ می‌کنید. از طرف دیگر در این مجله و در تمامی نشریات که در حوزه‌های علمیه و از طرف روحانیت منتشر می‌شود حتی یک مورد به جامعه‌ای که هر روز افرادش جلوی چشمان ما هستند و روایات معصومین(ع) به آنان اهتمام خاص دارند؛ نیز سوره‌ای از قرآن در شأن آنان نازل شده و آیات نسبتاً قابل توجه درباره آنان هست، اشاره نشده است. قابل توجه اینکه تقریباً هر روز نشریات در رسانه‌های مختلف از ما گزارش و مصاحبه و مقاله درباره معلولین می‌خواهند ولی نشریات حوزوی و وابسته به نهادهای حوزوی مراجعه نکرده‌اند و اگر تماس گرفته‌اند، در کارشان جدیت نداشته‌اند. منظورم نابینایان، ناشنوایان، معلولین حرکتی و ذهنی است. کسانی که به هنگام تولد این‌گونه متولد شده یا بر اثر تصادف، بیماری، منازعه و ده‌ها عامل دیگر چشم و بینایی یا گوش و شنوایی یا تحرک و حرکت بخشی از فعالیت و توان ذهنی خود را از دست داده‌اند. ممکن است شما هم فکر کنید، این موضوع اهمیت ندارد و آنقدر بزرگ نیست و شما دارید بزرگش می‌کنید. ولی واقعاً موضوع بزرگی است. اما چرا روحانیت معزز شیعه از آن غفلت نموده؟ ادله مختلفی دارد. اما اگر حداقل به آمارهای مرتبط به معلولین توجه شود، عظمت و خطیر بودن مسئله معلولین به دست می‌آید. هدفم این است که بگویم روحانیت از آموزه‌های قرآنی و فرامین رسول خدا(ص) و امام علی(ع) و دیگر معصومین(ع) در زمینه معلولین غافل است و به وظایف خود در این زمینه عمل نکرده است. همین جا و قبل از شروع به بحث یک روایت کوتاه از امام حسین(ع) تقدیم می‌کنم، تا معلوم شود معلولین چه اهمیتی در فرهنگ دینی دارند و روحانیت محترم حتماً باید به آنها بپردازند.

ب) امام حسین(ع) در سخنرانی برای عالمان و نخبگان در مکه می‌فرماید: «لقد خشیت علیکم ایها المتمدنون و قد ترون عهدود الله منقوضة فلا تفرعون و انتم لبعض ذمم آبائکم تفرعون و ذمه رسول الله محقورة والعمی و البکم و الزمنی فی المدائن المهملة لاترحمون و لافی منزلتکم تعملون، و لا من عمل فیها تعینون، و بالادهان و المصانعة عند الظلمة تأمنون، کل ذلك مما امرکم الله به من النهی و التناهی و انتم عنه غافلون (تحف العقول، ترجمه احمد جنتی، ص ۵۲۰). حضرت در مسیر رفتن به کوفه و شهادت‌گاه طف، در مکه برای نخبگان جهان اسلام سخنرانی می‌کند و در قسمتی از آن به این نکات اشاره می‌فرماید:



۱- ای آرزومندان، وضعیت شما مرا بیمناک نموده است؛ زیرا؛  
 ۲- پیمان‌های الهی شکسته و نقض شده و نظاره‌گر آن هستید ولی دغدغه‌ای بر شما عارض نمی‌شود؛  
 ۳- اما وقتی میثاق‌های مورد قبول پدران‌تان شکسته می‌شود، اعتراض می‌کنید؛  
 ۴- سنت رسول خدا تحقیر شده چون نایب‌ان، ناشنوایان و معلولین حرکتی در شهرها به حال خود رها شده‌اند؛  
 ۵- از جایگاهی که دارید به نفع معلولین استفاده نمی‌کنید؛  
 ۶- اگر کسی برای معلولین کار کند، به چشم نمی‌آید (به خادمان معلولین اهمیت نمی‌دهید)؛  
 ۷- درصدد زندگی امن و راحت از طریق مصالحه با ظالمان هستید و فکر می‌کنید اهتمام به معلولین، مانع امنیت شما است؛  
 ۸- در حالی که خداوند از چنین رفتاری نپسندیده و ولی شما از دستورات الهی غافل هستید.  
 حضرت در مسیر رفتن به آوردگاه مبارزه با ظلم یزیدی، علاوه بر پرداختن به مباحث مبارزه، معلولین و وضعیت آنان را هم مهم دانسته و به صراحت این هشت نکته را بیان می‌کند. گویا امام حسین (ع) با عالمان دین این زمان را مورد خطاب قرار داده می‌فرماید شما از دستورات الهی غافل هستید زیرا به امور معلولین اهتمام ندارید. فکر نشود منظور از امور معلولین، فقط تأمین معیشت آنها، فقط تأمین غذا و پوشاک است. بلکه آنان نیازهای فرهنگی هم دارند، کانون ناشنوایان تهران ده‌ها بار در سال‌های اخیر درخواست مبلغ و کسی که احکام آنها را توضیح دهد نموده‌اند ولی هنوز کسی برای آنها نرفته است. ناشنوایان ایران تاکنون یک کتاب احکام ندارند که به زبان اشاره، احکام را توضیح دهد. نایب‌ان در چند سال اخیر، کتاب احکام گویا و بریل نداشته‌اند و الآن هم به طور ناقص دارند. مثلاً رساله عملیه آیت‌الله العظمی صانعی مدظله را نایب‌انها نمی‌توانند بخوانند و باید برای آنها یا گویا شود تا به جای با چشم خواندن با گوش بشنوند و یا بریل شود و آنان با حس لامسه بخوانند. یا همین رساله را باید با زبان اشاره برای ناشنوایان منتشر کرد. راستی آیا فکر کرده‌اید بچه‌های ناشنوا که توانایی تکلم و شنیدن ندارند یعنی کر و لال هستند، چگونه می‌توان احکام و آموزه‌های دین را به آنها یاد داد؟ منظورم بچه‌های کر و لال که الفبا و خواندن و نوشتن نمی‌دانند است. اینان به روش خاصی باید تعلیم داده شوند. ولی قبل آن باید رساله عملیه برای آن به شیوه اشاره تدوین و بازنویسی شود. ولی کدام یک از بیوت مراجع تا کنون برای این منظورها، اقدام کرده‌اند؟ بر اساس آمارها حداقل در ایران دو میلیون ناشنوا و چهار میلیون نابینا هست. اگر نیمی از آنان هم رساله عملیه بخوانند، و نیاز داشته باشند، تکلیف بیوت مراجع معظم و حوزه‌های علمیه بسیار سنگین است. اگر در حوزه علمیه تا کنون اقدامی برای آموزش احکام برای ناشنوایان از طریق تدوین کتاب احکام نداشته باشد؛ در این صورت باید به

سخن امام حسین (ع) اذعان نمود. امام (ع) فرمود: شما معلولین را رها کرده و نسبت به امور آنان اهتمام نداشته‌اید. باید گفت بله درست است و امروز هم بیوت و روحانیون از معلولین غفلت کرده‌اند. رسول خدا (ص) عبدالله بن ام‌مکتوم را به عنوان مؤذن صبح و جانشین خود در شهر مدینه تعیین کرد. او نابینای مطلق بود. روایات گویا است که پیامبر حداقل در ۱۳ جنگ وقتی می‌خواست مدینه را ترک کند، عبدالله را به جای خودش و به عنوان جانشین خود تعیین می‌کرد. حضرت علی (ع) در عهدنامه مالک اشتر، راجع به معلولین سی فرمان و توصیه آورده است. یعنی سی وظیفه برای مالک به عنوان استاندار مصر تعیین کرده است. آیا روحانیت این‌ها را برای مردم روی منابر باز گفته است؟ آیا مباحث و مطالب مندرج در قرآن و عترت درباره حقوق و کرامت معلولین در سخنرانی‌ها و موعظه‌ها و منابر برای مردم بیان شده است؟ آیا به مردم گفته‌ایم که فقهای بزرگ شیعه، با بررسی و تبیین حقوق معلولین، نظام حقوقی جامعی برای آنان پی‌ریزی کرده‌اند، عبادات از نماز و روزه تا معاملات و وظایف آنان در احوال شخصی و در حدود و دیات را به تمامی بیان کرده‌اند. فقط لازم است به این‌ها اعتراف و اذعان نموده و نیازی به مکاتبات حقوقی غرب و اخذ حقوق معلولین خودمان را از این مکاتب نداریم.

ج) اما روحانیت در مورد معلولین چه کارهایی باید انجام دهد؟ روحانیت از چه چیزهایی غافل بوده است و باید نسبت به چه موضوعات معلولیتی اهتمام داشته باشد؟ این موارد را به اجمال و فهرست‌وار بیان می‌کنم:

۱- تبلیغ، بیان احکام و ترویج اخلاقیات و عقاید از وظایف اصلی روحانیت است. دفتر تبلیغات که اساساً برای تبلیغ بنیان‌گذاری شده و معاونت تبلیغ حوزه علمیه قم آیا تا کنون برای معلولین برنامه‌ای و فکری کرده‌اند؟ همان‌طور که برای شهرها، روستاها، ادارات و سازمان‌ها، مدارس و دانشگاه‌ها در ایام محرم و صفر و غیره، مبلغ اعزام می‌شود، آیا تا کنون مبلغی برای جاهایی که معلولین تجمع دارند مثل تشکل‌ها و کانون‌های معلولین مثلاً کانون ناشنوایان قم حداقل ۱۰۰۰ عضو دارد و اینان در مناسبت‌ها تجمع دارند؛ مرکز ضایعات نخاعی یا مؤسسه معلولین حرکتی قم، چند هزار عضو دارند و محرم به ویژه روز تاسوعا و عاشورا جمع می‌شوند، اما تا کنون یک روحانی و یک مبلغ برای آن‌ها سخن نگفته است. گاه می‌گویند طلاب و وعظ نسبت به مسائل و روحیات آنان اطلاع ندارند و زبان اشاره نمی‌دانند و... آیا مدیریت حوزه و مدیریت نهادهایی مثل دفتر تبلیغات نباید آموزش دهد و طلاب را مجهز کنند. همین‌جا مناسب است از آیت‌الله العظمی وحید خراسانی مدظله و دفتر ایشان تشکر شود که یک تشکیلات برای آموزش زبان اشاره به طلاب راه‌اندازی کردند و حدود دو سال است خدمات خوبی داشته‌اند ولی نیازها زیاد است و با یک تشکیلات محدود نمی‌توان به همه این نیازها پاسخ گفت. نیز جا دارد از دفتر حضرت

ترویج دین استفاده کند، همان‌طور که کلیسا از معلولین برای تبلیغ بهره می‌برد. اما نخست باید برای حضور معلولین در حوزه‌های علمیه تدبیری داشت. شورای عالی مدیریت حوزه علمیه قم گزینش معلولین را ممنوع نموده است. هم‌اکنون حتی معلولین برای تبلیغ مجاز نیستند. البته حوزه‌ها در شهرهای مختلف متفاوت عمل می‌کنند. در پایان امید است، روحانیت با عمل به وظایف خود در زمینه معلولین و تأمین نیازها و مطالبات معلولین اقدام فرماید و موجبات گسترش فرهنگ شیعی در جامعه معلولین گردد. نیز از دفتر

آیت الله العظمی سیدعلی سیستانی مدظله و شخص حجت الاسلام و المسلمین سیدجواد شهرستانی تشکر شود که دفتر فرهنگ معلولین را راه‌اندازی کردند. این دفتر از سال ۱۳۹۰ فعال است و احکام را به روش بریل و گویا منتشر می‌کند ولی این دفتر هم نسبت به نیازهای گسترده مکفی نیست. یعنی فقط بخشی از کار را بر عهده دارد.

۲- آشنا کردن معلولین با دیدگاه‌های قرآن و روایات نسبت به معلولین. سوره عبس که برخی مفسران آن را سوره اعمی نامیده‌اند،

به ویژه در آیات اول، از یک فرد نابینا در مقابل مشاهیر و رؤسای قبایل به شدت دفاع شده است. خداوند در آیات مربوط به حضرت ایوب، حضرت یعقوب و برخی از انبیای دیگر و معلول دانستن آن‌ها، درصدد دفع مذمومیت معلولیت و عادی کردن این مفهوم در فرهنگ اسلامی است. بالاخره قرآن و عترت پایه‌گذار فرهنگ ویژه در زمینه معلولین می‌باشند و روحانیت باید این فرهنگ را ترویج کند. ولی چند کتاب و مقاله در این باره عرضه کرده‌ایم.

۳- معلولین ذهنی در فقه، سفیه شمرده شده و تحت عنوان سفیه، آنان از زندگی عادی منع شده‌اند. با اینکه برخی

از انواع معلولین ذهنی در یک جنبه ناتوانی دارند ولی در جنبه‌های دیگر نابغه هستند. یعنی معلولین ذهنی بالغ بر یکصد نوع می‌باشند. ولی در فقه همه را با یک چوب رانده‌اند. لازم است فقهاء در این زمینه بازنگری داشته باشند. ممکن است برخی مصداق و مشمول سفیه باشند ولی بعضی از آنان در یک زمینه عقب مانده ولی در ده‌ها زمینه نابغه هستند. اخیراً معلولین ذهنی ایران در رقابت‌های ورزشی در امریکا، هفت مدال طلا و چندین مدال نقره و برنز برای کشورمان آوردند. پس اینان را سفیه که منافع خود را تشخیص نمی‌دهد، نمی‌توان دانست.

۴- احکام فقهی جدید، فراوان است؛ از طرف دیگر نیازهای جامعه معلولین بسیار زیاد و متنوع است. به نظر می‌رسد لازم است برخی از علما و فقهای محترم درس خارج خود را به مباحث معلولین اختصاص دهند. نیز پژوهشگاه‌های حوزوی به موضوعات معلولیتی در تحقیقاتی بر اساس فقه، کلام و دیگر علوم عرضه کنند.

۵- معلولین در جهان اسلام به ویژه معلولین ایران در دهه‌های اخیر، پیشرفت‌های قابل توجه داشته‌اند. آنان با تلاش‌ها و کوشش فراوان به مدارج عالی علمی و اجتماعی رسیده‌اند. در پست‌های استاد دانشگاه، وکالت، دبیری مدارس و به ده‌ها شغل عالی دیگر دست یافته‌اند. در عرصه حفظ و قرائت و تجوید قرآن پیشرفت‌های خوبی داشته‌اند. روحانیت می‌تواند با اشتراک مساعی از معلولین در

حضرت آیت الله العظمی صناعی (مدظله العالی) که بذل محبت کرده‌اند و با انتشار این نشریه اطلاع‌رسانی سودمندی دارند آرزوی موفقیت می‌نماییم. نابینایان و ناشنوایان مقلد ایشان بارها تقاضای رساله علمیه گویا و بریل و به زبان اشاره را داشته‌اند. امید است با محبت ایشان به این قشر مظلوم، این خواسته هم توسط دفتر محترم ایشان تأمین گردد.

۶- فرهنگ‌سازی و آشنا نمودن مردم با معلولیت و معلولین؛ روحانیت شبکه‌ای وسیع و مانند رسانه‌ای عمومی است که از اقصی نقاط و روستاها تا همه شهرها را پوشش می‌دهد. از این‌رو می‌تواند مردم را در زمینه ضرورت‌ها و مشکلات فرهنگی معلولین آشنا کند. مردم اگر نسبت به برخی مسائل آگاه باشند، از بسیاری از معلولیت‌ها پیشگیری می‌شود؛ با آگاهی دادن به عموم مردم، جامعه دید و نظر درست‌تر درباره معلولین پیدا می‌کند و حداقل به تحقیر و ایداء معلولین نمی‌پردازند. هنوز در جامعه ما صحنه‌های ناپسندی از توهین‌ها و تعریض‌ها نسبت به معلولین به چشم می‌خورد و فرهنگ عمومی نیاز به اصلاح دارد. پیشنهاد می‌شود شورای مدیریت حوزه‌های شهرها، کتاب‌هایی در این زمینه تدوین و در اختیار مبلغین و واعظان قرار دهد. دفتر فرهنگ معلولین به توصیه و پیشنهاد حجت الاسلام والمسلمین سیدجواد شهرستانی، مجموعه کتب راهنما (حدود پنجاه عنوان) منتشر کرده است. این کتاب‌ها





## نامه‌های دیگر از یک دوست

سلام بر مردی که استقلال شخصیتش و تفکرش و تعقلش چون آفتاب بر ذهن اندیشمندان می درخشد.

بابت ارسال دوماهنامه «صفر حیات» بر خود وظیفه دانستم صمیمانه تشکر کنم.

صفر شماره ۲ را با دقت مطالعه کردم همچون گذشته و از گذشته بهتر، اسلامی را که مظهر لطافت و مهربانیست؛ اما در جغرافیایی [از جهان اسلام] گروهی داعیه مسلمانی دارند در حالیکه اسلام را خشن، جنگ طلب، محدود، معرفی می کنند را زیبا، محترمانه، منصفانه، مقتدرانه، نقد اسلامی نموده اید.

نقدتان سیاسی، مصلحتی یا کورکورانه و متأسی از فرهنگ های روز دنیا نیست؛ زیرا آنچه را گفته اید با توجه به تنوع مسائل و ... اسلام واقعی، ناب و بروز را که از قلبتان دریافت نموده اید به زبان جاری ساخته اید. بنده وابسته به هیچ خطوط فکری نیستم اما به عزیز خالق سوگند، آنچه را از مسائل روز در مورد اسلام استنباط می کردم دقیقاً انگار تراوشات فکری خودم را مکتوب کرده ام و در مجله شما خواندم. زنده و پاینده و موفق باشید.

نام و امضاء محفوظ

کم حجم ولی پرمحتوا و هر کتاب گویای یک موضوع مهم و مورد نیاز است. نیز یکی دیگر از پیشنهادهای ایشان، و اجرایی شدن آن، چاپ روایات درباره معلولیت و معلولین به شکل یک صفحه‌ای و با طراحی زیبا است. تا کنون بیش از ۱۲ هزار از این آثار چاپ و پخش شده است و هنوز درخواست‌های فراوان داریم. ۷- نایب‌ایان، ناشنویان و دیگر معلولین در عهد رسول خدا(ص) و در دوره ائمه معصومین(ع) و دوره‌های بعدی منشأ خدمات بسیار بوده‌اند. لازم است روحانیون خدمات و فعالیت‌های این قشر را از منابع معتبر به اطلاع مردم برسانند. البته چند کتاب در این زمینه تدوین شده است و به راحتی روحانیون می‌توانند از این آثار استفاده کنند. روایان بسیاری در خدمت ائمه(ع) بوده که دارای معلولیت بوده‌اند و کارشان را به خوبی انجام داده‌اند.

۸- لازم است روحانیون معظم و محترم به هر شهر و روستایی می‌روند، سراغ معلولین را بگیرند و به سراغ آن‌ها رفته و از آنان تفقد نمایند. روحانیون اگر با یک کادوی کوچک به سراغ معلولین بروند و آنان را دعوت کنند تا در امور اجتماعی و امور مسجد مشارکت نمایند و به آنان شخصیت بدهند، بسیار در روحیه آنان تأثیر خواهد داشت. حضرت علی(ع) به مالک اشتر فرموده است:

تَقْفِدْ أُمُورَ مَا لَا يَصِلُ إِلَيْكَ مِنْهُمْ مِمَّنْ تَقْتَحِمُهُ الْعِيُونَ وَ تَخْفَرُهُ الرِّجَالُ. یعنی معلولین که خبرشان به تو نمی‌رسد از چشمان پنهان‌اند یا تحقیر شده‌اند تفقد کن. در ادامه می‌فرماید: وَ تَجَلِّسْ لَهُمْ مَجْلِساً عَاماً، با آن‌ها بنشین. (تحف العقول و نهج‌البلاغه عهدنامه مالک اشتر)

### پانویس:

۱. مدیر دفتر فرهنگ معلولین وابسته به دفتر حضرت آیت الله العظمی سیستانی؛ پژوهشگر و نویسنده در موضوعات ویژه معلولین.

## صاحب نظران و اندیشمندان گرامی

«صفر حیات» رسالت خود می‌داند که در هر شماره، موضوعی نظری را در حوزه اندیشه دینی و اجتماعی با مشارکت صاحب نظران و اندیشمندان به بحث بگذارد و از این طریق به غنا و عمق معارف دینی یاری رساند. صاحبان نظر و اندیشه می‌توانند برای بحث در باب موضوعات ارائه شده، مقالات خود را به آدرس: قم / خیابان شهداء / کوچه ۳۷ / کوچه پنجم / پلاک ۱۶۲ / کدپستی: ۴۷۶۶۴ - ۳۷۱۳۷ دفتر نشریه صفر حیات و یا به آدرس الکترونیکی نشریه: (safir.hayat@yahoo.com) ارسال نمایند.

### موضوع ویژه شماره بعد:

## آیین‌ها و سنت‌ها

سامانه پیام کوتاه نشریه «صفر حیات» آماده دریافت نظرات و پیشنهادات شما علاقه مندان و خوانندگان گرامی می‌باشد.

۵۰۰۰۱۷۱۷۳۳۳





برای تهیه کتاب می توانید با شماره تلفن دفتر نشریه (۰۲۵ - ۳۷۸۳۵۱۰۰) و یا پست الکترونیکی (safir.hayat@yahoo.com) تماس حاصل فرمایید. همچنین می توانید به نشانی: قم / خیابان معلم / مجتمع ناشران / طبقه اول / واحد ۱۳۴ - کدپستی: ۹۹۹۶۵ - ۳۷۱۵۶ دفتر نشر انتشارات فقه الثقلین مراجعه نمایید. (تلفن: ۰۲۵ - ۳۷۸۳۵۰۹۰)



«آینه نظر» از تازه های آثار منتشر شده توسط انتشارات فقه الثقلین است که به همت مؤسسه فرهنگی فقه الثقلین گردآوری شده است. در این کتاب به تحلیلی اجمالی از زندگی، شخصیت، مبانی و برخی دیدگاهها و فتوهای حضرت آیت الله العظمی صانعی به عنوان الگویی برتر پرداخته شده است. در حقیقت این مجموعه انعکاس گفتار و نوشتار برخی شخصیت های حوزوی، سیاسی، اجتماعی و علاقه مندان به معظم له می باشد.

۵۰۰۰۱۷۱۷۳۳۳

سامانه پیامکی نشریه

# Safir-E-Hayat

Bimonthly

54 &



حاکمیت در اسلام،  
مشروعیت در اجرا را از مردم می گیرد.  
حتی در حکومت ائمه معصومین علیهم السلام  
که منصوب از قِبَل خداوند هستند،  
جواز اجرای حکومت منوط به بیعت و رضایت مردم است و  
اگر مردم راضی نباشند ائمه امام هستند،  
ولی اجرا به دست آنها نمی باشد.